

آرمان عمرا

تاریخ: ۱۳۹۸/۰۵/۰۵
محل: تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۲۳
شماره تماس: ۰۲۱-۱۲۳۴۵۶۷۸

حوالہ شدہ

Figure 1

فریاد ابروی، محمد حسین رحیمی زبانی، احسان علیانلو،
صالح کوشکی، فرنگیس حیدری، حسین محمدی و...

برگ شرح حال
Medical History Sheet

Attending Physician		Hand		Name		Shit Number	
دکتر.....		اورژانس		نام		شماره پرونده	
Admission Date		Room		Family Name		نام خانوادگی	
۹۳/۹/۱		تیمار		ایرانی		نام پدر	
Presenting Symptoms		Bed		Date Of Birth		Father's Name	
		۸		تاریخ تولد			
باز سر سرمایه - اشراف کرد - تپش کرد - شکاف طبقاتی تاریخچه بیماری بیمار جوان است که با عود مریض گردیده و مریضه و بدفرمای مریضه کرده و نیز به مریضه است و به مریضه ها تعلق دارد بیماری پرونده ای برای غرضه این روزهای جامعه ما! پز سرمایه داری!							

مرززد بیشتر زندگی شادتر نیروی انسانی به نام سرمایه ای

«پیامات امام خاتمه ای بدیده اند»
 پیرامون ضرورت افزایش جمعیت - قسمت اول

بالا رفتن سن ازدواج مساوی با محدود شدن باروری

بلاشک یکی از چیزهایی که باروری را محدود میکند، بالا رفتن سن ازدواج است؛ حبه این یکی از کارهایی است که باید در کشور فکر بشود. چرا سن ازدواج در کشور ما بالا رفته؟ مگر جوان هجده ساله هجده ساله، نوزده ساله، احتیاج ندارد به اطلاع نیاز جنسی و غریزی جنسی؟
 ۱۳۹۲/۱۰/۱۸

همین امروز باید فکری کرد...

جمعیت جوان کشور دارد کاهش پیدا میکند. یک جایی خواهیم رسید که دیگر قابل علاج نیست. یعنی مسئله جمعیت از آن مسائلی نیست که بگوییم حالا ده سال دیگر فکر میکنیم نه، اگر چند سال بگذرد، وقتی تسلیها پیر شدند، دیگر قابل علاج نیست.
 ۱۳۹۲/۱۰/۱۸

مسئله کاهش جمعیت مسئله بسیار مهمی است. برای دشمنان بهترین چیز این است که ایران یک کشوری باشد با بیست سی میلیون جمعیت که نصف این جمعیت هم کهن سال و میان سال و از کار افتاده باشند! [اگر] برای این برنامه ریزی بتوانند بکنند، حتماً میکنند. پول بتوانند خرج کنند، حتماً خرج میکنند؛ ما باید حرکتان در مقابل این حرکت، حرکت صحیح و منطقی و خردمندانه و عالمانه باشد.
 ۱۳۹۲/۱۰/۱۸

متفکرین و صاحبان دانش فرهنگ سازی کنند.

متفکرین ما و صاحبان دانش مرتبط با مسئله جمعیت - در هر بخشی از بخشها - میتوانند در این زمینه (تغییرات جمعیتی) منطقی صحیح و قابل قبولی را ارائه کنند. فرهنگ سازی در این مسئله مثل خیلی از مسائل دیگر اجتماعی، حرف اول را میزند؛ باید فرهنگ سازی بشود.

جواب فلسفه را بسنجید، ببیند چه چیزهایی است که موجب میشود جامعه ما دچار میل به کم فرزند شدن بشود. این میل به کم بودن فرزند، یک عارضه است؛ والا انسان به طور طبیعی فرزند را دوست میدارد. چرا ترجیح میدهند افرادی که فقط یک فرزند داشته باشند؟ چرا ترجیح میدهند فقط دو فرزند داشته باشند؟ چرا زن به شکلی، مرد به شکلی پرهیز میکنند از فرزندداری؟
 ۱۳۹۲/۱۰/۱۸



به کلام خدا اعتماد داشته باشیم.

ما نباید تصور بکنیم که حتماً بایستی یک نفری یک خانه یملکی داشته باشد، یک شغل در آمدداری داشته باشد، بعد ازدواج بکند نه، این یکونوا قلنا: یَعْنِیْهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ؛ این قرآن است [که] با ما دارد این جور حرف میزند.
 ۱۳۹۲/۱۰/۱۸

الآن بیش از ۳۱ درصد جمعیت ما بین پانزده سال تا بیست و نه سال سن دارند؛ این وضعیت عالی است. البته اگر آنچه من مکرر توصیه کردم در مورد نسل، مورد توجه قرار نگیرد، این امتیاز را در آینده ای نه چندان دور از دست خواهیم داد؛ فعلاً این جواری است وضع ما؛ بیش از ۳۱ درصد جوان داریم؛ ۲۵ برابر اول انقلاب داشجو داریم - جمعیت کشور از اول انقلاب تا حالا دو برابر شده، جمعیت داشجو ۲۵ برابر شده؛ خیلی حادثه ای عظیمی است؛ هم این رشد مهم است، هم این دارایی ای که فعلاً داریم مهم است. نتیجه این شده که طبق گزارش پایگاههایی که رتبه ای علمی کشورها را مشخص میکنند، ما در رتبه ای پانزدهم دنیا هستیم که اینها البته مال سال میلادی گذشته [یعنی سال ۲۰۱۳] است. این چیز مهمی است. این آن زیر ساخت اساسی است؛ نیروی انسانی.
 ۱۳۹۲/۱۰/۱۸

افزایش نسل جوان موجب افزایش اقتدار می شود.

مسئله جمعیت تأثیر زیادی دارد در اقتدار ملی و افزایش نسل جوان و بزرگ بودن کشور از لحاظ جمعیت، خیلی تأثیر دارد در ایجاد اقتدار.
 ۱۳۹۲/۱۰/۱۸

وضعیت فعلی کشور
 بیش از ۳۱ درصد جوان داریم

از اول انقلاب جمعیت داشجو ۲۵ برابر شده

به واسطه وجود نیروی انسانی در رتبه های علمی کشور قرار داریم

علی صباغ / کارشناس سیاسی

انجام فعالیت هایی از این دست ، قطعاً نیازمند صرف زمان و انرژی زیاد است. و البته این حجم از مطالب نیز پیدا و آشکار است. هر چند موضوعات و مطالب زیاد می توانند خسته کننده نیز باشد که البته با دسته بندی و چینش مناسب می توان آنرا برطرف کرد. شاید اگر اندازه (فونت) قلم کمی درشت تر باشد، راحت تر و سریعتر بتوان مطالعه کرد. دسته بندی موضوعی می تواند متنوع تر باشد شاید مطالب کاربردی تری را نیز بتوان در نشریه گنجاند. غلط املائی زیاد به چشم می خورد که شاید به دلیل کمبود نیروی متخصص باشد. با توجه به اهمیت تصاویر و برد آن در لقاء مطالب ، می توان از تصاویری بهتر و عمیق تر استفاده نمود. بخش عرفانی و اخلاقی بهتر از سایر بخش ها بود. شاید به دلیل نگاه دقیق تر و کارشناسانه تر نسبت به این موضوع البته در موضوعات سیاسی ، رعایت حدود و عدم لحاظ کردن دسته بندی ها سخت است. سیر مطالب از ابتدا تا انتها شاید می توانست منطقی تر و با هدف تر باشد. چرا که معمولاً موضوعات مختلف در کنار هم ، در پایان لا اقل یک یا دو هدف به خواننده القا می کنند که هدف گروه نویسنده و راهبردهای آن است.

موضوعات زیر :

۱- بررسی نقش آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (خوب بود و نکات تازه ای داشت)

۲- اسلام آمریکایی و رهروانش (خوب بود ، قلم خوبی داشت)

۳- یادداشت کوتاه (زیبا و دقیق بود)

۴- مطلب درباره موسیقی خیلی خوب بود.

جنگ نرم بسیار طولانی و بی هدف بود.

در مطالب اخلاقی و عرفانی بهتر است کمی درباره گوینده آن نیز نوشته شود.

در پایان:

نشریه خوبی است اولویت بهتر است فرهنگی- اجتماعی- هنری- سیاسی باشد.

به مسائل اندیشه ای و برخی مرتبه های مباحث بیشتر پرداخته شود.

نشریه در سطح نشریات دانشجویی به بالا است.

جواد مقیمی / کارشناس سیاسی

فصل نامه آرمان گرا از نظر شکل و شمایل وبه عبارتی از نظر طول و عرض به نحوی است که در اولین نگاه به جای ایجاد جاذبه برای خواننده ایجاد دافعه می نماید و از حالت رسمی و شکل رایج فصلنامه ها خارج است همچنین نوع رنگ و تقسیم بندی صفحات و نیز اندازه و فونت قلم نیز به نوعی به هم پیچیده که در اولین نگاه خسته کننده می نماید و این در اولین صفحات نشان از کج سلیقه ای است ودر برخی از موارد افرادی در موضوعات ورود پیدا می کنند ولی تخصص لازم در آنرا ندارند و یا تجربه آنرا نداشته اند و این نشان دهنده کپی برداری مطالب از اشخاص یا منابع دیگر است و هرچن که آن مطلب صحیح باشد ولی چون مربوط به علم و تجربه خود شخص نیست باعث ایجاد دافعه می کند به خصوص برای خوانندگانی که از این مطلب آگاهند در مجموع فصلنامه به دلیل حاصل زحمات زیاد قابل استفاده می باشد.

ارسلان گودرزی / دانشجوی قدیمی دانشگاه

با سلام و احترام - حاصل سال ها تجربه را می توان در این نشریه دید. خیلی عالی بود شبیه مجلات حرفه ای فقط به نظرم سطحش بالاتر از نشریات دانشجویی است خصوصاً استفاده از برخی مطالب طولانی امیدوارم در سطح کل سپاه منتشر بشود - سرپلند باشید

محمد رضا سلطانی / خواننده قدیمی

برای این نشریه مشخص است زحمات فراوانی را می کشید اجرتان با شهدا فقط حواستان باشید از خط آرمان گرایی واقعی خارج نشوید که همان منویات امام و آقااست واقعا چراغ راهتان باشد از هیچ چیز دیگر هم ترسید و به اخم و تشر این و آن هم نگاه و اعتنا نکنید و راهتان را محکم جلو بروید ، از شهدای مظلوم مدافع حرم که این روزها خونشان را نثار می کنند برای امنیت و آرامش ما بنویسید و نگذارید خناسان ایثار ایشان را مخدوش جلوه دهند ، حواستان شش دانگ به نفوذ باشد و راههای رنگارنگ آن ، موفق و پیروز باشید

اشاره : شما خواننده محترم هم می توانید نظرات و انتقادات خودتان را نسبت به مجله خودتان برای ما ارسال کنید از طریق پیامک یا ای میل یا تلفن یا حضوری و هر روشی که دوست دارید در خدمت شما عزیزان خواهیم بود :

تلفکس : ۸۸۶۲۰۸۲۶

پیامک : ۱۰۰۰۵۵۱۰۰۰۱۰۰۰

www.bubasij.ir



کنکاشی در رویای وارونه رسانه های غرب برای جوان ایرانی!

قصه چیز دیگری است!

به قلم سردبیر



جامعه جوان ایران معاصر چگونه وضعیتی از لحظ منش و روش در حال حاضر دارد؟

تمایل جوانان ما در علائق و دلبستگی های جوانانه چگونه است؟

به طور شفاف سبک زندگی جوان امروز ایرانی چگونه است و اساسا

تا چه میزان با معیارهای یک جامعه انقلابی اسلامی منطبق است؟

برای دست یابی به پرسش های سوالات فوق بستگی دارد به کدام منبع از رسانه های مراجعه کنیم و بدون شک رسانه های غربی که امروز امپراطوری خبری و فرهنگی خود را بر جهان گسترانیده اند پاسخ های جالبی برای این پرسش ها به جهانیان ارائه می دهند و همگی در حال پمپاژ یک انگاره خاص با ابزارها و روش های گوناگون اند.

پایگاه خبری واشنگتن فری بیکن در گزارشی سراسر سیاه و تیره از ایران مدعی شده است : اکثریت جوان‌های ایرانی شراب‌خوار شده و در پارتی‌های مختلط شبانه مشغول سکس، رقص و عیش خود هستند و بنابراین اکثر مردم ایران «غربی» شده‌اند و تصویر دینی جامعه ایران در حال از بین رفتن است....

روزنامه گاردین چاپ لندن در گزارشی مدعی شده است : روابط دختران و پسران در ایران بسیار گسترده و خاص است و دوستی های این چنینی بسیار رایج شده است .

پایگاه اینترنتی دیلی میل انگلیس طی گزارشی نوشته است : که ظاهر اسلامی ”متعصب“ در جامعه ایران تحت تأثیر تبدیل شدن جوانان لیبرال به اکثریت، آهسته آهسته در حال از بین رفتن است!!

مجله اکونومیست در مقاله ای با عنوان "انقلاب تمام شد"، استدلال کرده بود که جامعه ایران در حال دور شدن از فضای دینی و انقلابی است!

هفته‌نامهٔ آمریکایی تایم در شماره نوامبر ۲۰۱۵ خود در گزارشی تحت عنوان «ایران ۲۰۲۵: چگونه دهه آینده تغییر را ایجاد خواهد کرد؟» مانند رویه همیشگی سایر رسانه های غرب، تلاش کرد تا «آرزوها» و «رؤیاهای» خود از ایران را به خورد مخاطبان دهد.
مهم‌ترین مسئله‌ای که تایم تلاش می‌کند تا به آن دست یابد، این است که روزی روزگاری فرا می‌رسد که ایران دیگر کشوری «دینی و انقلابی» نباشد.
تایم این گزاره را از قول یک «جوان ایرانی» که نه اسمش و نه هویتش معلوم است، بیان می‌کند.
آن‌جا که از او می‌پرسد: ایرانیان دوست دارند ایران ۱۰- ۱۵ سال بعد چگونه باشد؟ و او جواب می‌دهد که «آن‌ها دوست دارند ایدئولوژیک‌نباشند».

به فهرست فوق می توان دهها مورد دیگر را علاوه کرد به خصوص از رسانه های فارسی زبان چیره خوار دستگا‌ه‌های امنیتی غربی مانند بی بی سی فارسی ، من و تو ، صدای آمریکا و
**

براستی این دست رسانه ها که مدعی کار حرفه ای خبری نیز هستند و خود را خدای بلامنازع فعالیت رسانه ای می دانند ،چرا تصاویر دیگری از جامعه جوان ایرانی را نمی بینند یا نمی خواهند ببینند؟
**

چرا این رسانه های مدعی رزمایش بزرگ پیاده وری اربعین حسینی که هر ساله با حضور جمعیتی بالغ بر ۲۵ میلیون عاشق و دل‌داده به عنوان بزرگترین تجمع انسانی در کره خاکی و حضور اکثریت جوان و نوجوان برگزار می گردد را عمدا نادیده می گیرند و به راحتی از کنار آن می گذرند؟

چرا این رسانه های غول پیکر! از حضور صدها هزار جوان عاشق الهی که هرساله به زحمت در اعتکاف سالانه رجب المرجب و ویژه برنامه های شبهای قدر ماه مبارک رمضان شرکت کرده و در خلوتی عاشقانه با پروردگار نجوا می کنند را زیر سبیلی رده می کنند؟! چرا این مدعیان عرصه ارتباطات و رسانه تجمعات بزرگ جوانان عاشق مدافع حرم در تهران و شهرستانها که به مسولین امر التماس می کنند تا برای نبرد با تکفیری ها به عراق و سوریه اعزام شوند را عمدا نمی بینند؟

و چرا حضور جوانانی دهه شصت و هفتادی که نه امام را دیده و نه دفاع مقدس را درک کرده در صف مدافعان حرم و اخیرا در جمع شهدای مدافع حرم ندیده و به راستی خبر ندارند و امثال سید مصطفی موسوی و صدرزاده و حامد جوانی و محرر اردکانی و محسن حیدری ها و....را نمی بینند؟
**

قصه چیز دیگری است ... می خواهند عملا تصویر دلخواه و خودساخته خود را از جامعه جوان ایرانی به خورد جامعه جهانی به خصوص بدهند تا به همگان حقنه کنند که بفرمایید تحویل بگیرید این هم از نتیجه انقلاب و انقلابی گری! بشینید سرجایتان و از انقلاب و آرمانهایش دم زننید که آنانی که دم زدن بعد سی سال اینگونه شدند و قس علیهذا... دیگر سخن از انقلاب نگویید که همه باید در چرخ گوشت جامعه جهانی لیبرال هضم شوید و به غرب مدرن پیوندید! چرا که پایان تاریخ پیش ماست و فرجام محترم بشر لیبرال دموکراسی ماست ! و خزعبلاتی از این دست.....
**

هیچ بشری منکر برخی ضعف ها و نایه هنجاری ها در جامعه جوان ما نیست ، که صد البته دلایل و علل خاص خودش را دارد که اتفاقا پای بسیاری از مسولان و متولیان امر فرهنگ و اقتصاد ما در همه دولتها از به ظاهر اصولگرا بگیر تا اصلاح طلب و... درآن گیر است!!

اما آیا این اتفاقات همه تصویر جامعه جوان ایرانی است؟

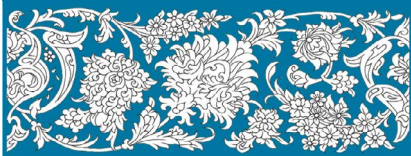
**

حواس ما باشد هم در دامر رسانه ای غولهای امپراطوری خبری نغلطیم و از طرفی بدانیم برای تقابل با این موج در همه رسانه های به ظاهر کوچکی که در دست داریم از نشریه داخلی مان در دانشگاه و مسجد و هیات گرفته تا فلان گروه یا کانال در فلان شبکه اجتماعی و...چه باید بکنیم!

از کوچکی ظاهری رسانه هایمان و بزرگی ظاهری رسانه هایشان نهراسیم که امام ما می فرماید:

معنویت، راز و نیاز با خدا، ارتباط دل‌با خدای متعال، هدف را خدا قرار دادن، فریب ظواهر را نخوردن، دلبستگی به زر و زیور دنیا و زخارف دنیا پیدا نکردن، اینهاست که یک مجموعه‌ی مؤمن و یک فئهی مؤمنه را به وجود می‌آورد؛ آن وقت، «کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله». کم هر که باشید، با داشتن آن جنبه‌ی معنوی، زیاده‌ها را در مقابل خودتان مجبور به هزیمت می‌کنید. (امام خامنه ای ۷/۷۲۷)

بعون اله و فضله



نگره .



این جریان کار آمریکاست!



از شخص عادل تا شهر عادل



پول و انتخاب ریس جمهور آینده

گفتگوی کوتاه با استاد دکتر محمد حسین رجبی دوانی

این جریان کار آمریکاست!

به کوشش ابوالفضل مزده



اشاره: می‌خواستند معنویت زمان پیامبر را پیدا کنند اما الگو نداشتند . لذا گفتند باید برگردیم به روش سلف ، که سلفی ها از اونجا هستند . منظورشان اصحاب پیامبر بودند . می گفتند بهترین دوره ی زندگی بشریت درزمان پیامبر بوده . معنویت و برادری بوده و دعوا و ریا و این گونه مسائل در میان مردم نبوده است . باید برگردیم به آن حالت .این ایده ی خوبی است که آدم برگردد واز افراد صالح بخواهد پیروی کند ، منتهی از همان موقع این ایده دچار انحراف شد ، به قیمت رد کردن هر کسی که مثل آنها فکر نمی کند و منحرف دانستن دیگران .

فردی به نام احمد برپهاری این طرز تفکر را اولین بار در قرن چهار هجری مطرح می کند و عده ای از او تبعیت می کنند . که در آن زمان هم شیعه ها را به قلع و قمع می کردند و هم سنی هایی را که این طرز تفکر را نمی پذیرفتند . آشوب و فتنه . چندین بار کشتار کردند تا دولت آل بویه که توانست آنها را سرکوب بکند . آنها نمی توانستند تحمل بکنند که شیعه دارد شعائر خودش را انجام می دهد . چون آل بویه دولت شیعی بود که آمده بود روی کار و ایران منهای خراسان و عراق و بخش هایی از شام و ترکیه امروزی را در اختیار داشت و بعد بغداد را که مرکز خلافت بود

گرفته بودند و خلیفه را مقبول خودشان کرده بودند و برای سنی ها به خصوص سنی های متعصب زور داشت .

آنها فشار بر سنی وارد نکردند فقط شیعه را از تقیه و فشار بیرون آوردند که آنها نمی توانستند این را تحمل کنند . حمله می کردند به دسته های عزاداری امام حسین علیه السلام . محله ی کرخ بغداد شیعه نشین بود ، چند بار آتش زدند ، عده ی زیادی از شیعیان شهید شدند . مثل همین کارهای الآن ولی چون آن زمان بمب و کامیون انفجاری و جلیقه ی انفجاری نداشتند اون طوری عمل می کردند .

بعد حتی گستاخی شان تا جایی رسیده بود که اهانت به امیرالمومنین امام علی علیه السلام می کردند . یعنی برای اینکه شیعه را بکوبند به امام علی توهین می کردند . همین برپهاری خبیث حتی قائل به این که امام فضیلتی دارد نبود و توهین و اهانت هایی می کرد و پیروانش هم همین طور .

حتی گروهی از تکفیری های آن موقع برای دهن کجی به شیعه و توهین به خود امیرالمومنین ایام خاصی یک شتری را می آوردند و زنی را سوارش می کردند و چوب دستشان گرفته و دنبال شتر حرکت می کردند و می گفتند می رویم به جنگ علی و اصحاب علی . بازسازی و شبیه سازی جمل را می کردند .

در برابر عید غدیر که آل بویه برای اولین بار جشن گرفته و عید آن را اعلام کردند ، آنها عید یوم الغار می گرفتند ، روزی که پیامبر و ابوبکر وارد غار شدند یا مقابل عاشورای امام حسین علیه السلام ، مقتل مصعب ابن زبیر می خواستند باب کنند . چون مصعب هم روز عاشورا از بین رفت . منتهی چون باطل بود نگرفت . فقط می خواستند جلوی شیعه عرض اندام بکنند و بگویند اگر شما این ها را دارید ما هم مثلا داریم و آن رو تحت الشعاع قرار بدهند که نمی شد .

به هر صورت این وضعیت بود ، گاهی اوقات آل بویه هم مجبور میشدند برای اینکه فتنه بخواید هم به شیعه سخت بگیرند و هم به سنی . مثلا بزرگان هر دو طرف رو تبعید می کردند . حتی پدر شیخ مفید را عزالدلوله تبعید کرد درحالیکه خودش شیعه بود شیخ مفید و پدرش . اما برای اینکه این بزرگ شیعه بود از این طرف و از آن طرف هم بزرگان سنی ، که نمی خواستند کشتار و درگیری راه بیفتد .

بعد از مدتی وضعیت فروکش کرد . در خود سنی ها هم این قضیه نگرفت . تا قرن هشتم که ابن تیمیه هست و پدر وهابیت حساب می شود . این ها بیشتر در حنبلی ها پدید آمد . حنبلی ها قشری ترین مذهب ققهی سنی هستند و به اهل حدیث هم معروف اند . کاربرد عقل را در همه ی مسائل شرعی چه در احکام ، چه در اعتقادات باطل می دانند و برائت رو هم تکفیر می کنند . هم آن جریان از حنبلی ها بود و هم از برپهاری .

اما گستاخی ابن تیمیه به جایی رسید که شروع کرد به نقد خود احمد حنبل که جاهایی هم او را رد می کرد . که نه تنها سایر فرقه



های سنی بلکه خود حنبلی ها هم با او درافتادند . منتهی نوک حملاتش رو آورده بود روی شیعه .

آن خبیث هم خیلی علیه امیرالمومنین امام علی حرف میزد . درحالیکه احمد حنبل ، پیشوای حنابله ، اگر بشود گفت که یک نقطه ی روشن و سفید در کارنامه ی سیهاش باشد ، این که اوست که تلاش کرد امام علی را به جامعه ی سنی به عنوان خلیفه ی چهارم بقبولاند . تا قبل از آن اصلا حضرت را قبول نداشتند . سه تا خلیفه را مقدس می دانستند ، امیرالمومنین را به خاطر جنگ جمل مورد انتقاد قرار می دادند . این احمد حنبل جا انداخت چهار گانه بودن خلفای راشدین . منتهی ابن تیمیه رد می کرد و حتی برای گستاخی و دهن کجی کتاب نوشت در فضائل یزید بن معاویه . منتهی ابن تیمیه را گرفتند و به زندان افتاد و در زندان هم مرد . ابن قیم جوزی شاگردش خواست راهش را ادامه بدهد که نگرفت .

تا اوایل قرن یازده هجری که محمدبن عبدالوهاب رو انگلیسی ها کمک کردند . آدم ماجراجویی بود که عقاید وهابیت رو با بهره گیری از همان عقاید ابن تیمیه پایه گذاشت . اما ابن تیمیه سواد داشت اما محمدبن عبدالوهاب آدم بی سواد احمقی بود .

وقتی محمدبن عبدالوهاب توانست قدرتی بگیرد در حجاز شروع کرد به کشتار غیر خود . حتی حمله کردند به کربلا ، کشتار وسیعی کردند ، حرم رو غارت کردند و خواستند به نجف بروند که نتوانستند . جریان کنونی دنبال همان جریان است .

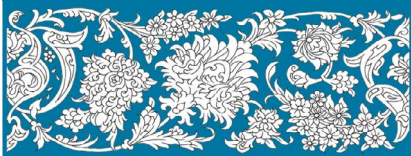
※استاد محترم دلیل شدت گرفتن جریان تکفیری در دو سه سال اخیر چیست ؟

این در واقع کار آمریکاست . به خاطر اینکه انقلاب ما عجیب داشت نفوذ پیدا می کرد و چه بهتر به اسم خود اسلام به این مکتب آسیب برسد . چون هر کاری کردند دیدند انتشار اسلام قوی تر شده است . حالا یه عده ای از خود مسلمان ها بیایند آبروی اسلام را با این حرکات ببرند ، بهترین چیزی است که منافع و اهداف آمریکا را تامین می کند .

شما ببینید در ماجرای ندا آقاسلطان در آن قضایای فتنه ی ۸۸ که معلوم هم بود خودشان زدند چون با اینکه قیلم می گرفتند نه یک مسلحی اونجاست نه یک نیروی نظامی . در دنیا چه سر و صدایی علیه ما ایجاد کردند . درحالیکه این ها سر می برند ، شکم پاره می کنند و خودشان هم می گذارند در اینترنت . قلب در می آورند ، حتی زنان مسیحی را به بردگی می برند . خود آمریکایی ها عمدا کاری می کنند که این ها مطرح بشوند و چهره ی خشن و ناجوری از اسلام نشان بدهند که اون قضیه عملی بشود .

※بعد از قرن ۱۱ و حمله به کربلا ، الآن کارهایی که تکفیری ها انجام می دهند به نسبت آن زمان شدیدتر شده است ؟

به نوعی بله . چون متأسفانه داعش به خصوص در افکار عمومی سنی ها خیلی هم محبوبیت دارد . چون این ها یک عقده ای دارند و می گویند ما خلافت را از دست داده بودیم و این ها دارند خلافت را احیا می کنند و مجد و عظمت اسلام است و به همین خاطر از مالزی و اندونزی گرفته تا شمال آفریقا و حتی از کشور خودمان به آن ها می پیوندند .



گفت‌وگو با دکتر احسان خاندوزی

از شخص عادل تا شهر عادل

اشاره:

ادیان به هنگام سخن از عدالت بر این نکته تاکید دارند که شما هم عدالت اخلاقی را ببینید و هم عدالت اجتماعی. اینکه اشخاص ملزم به رعایت یکسری احکام و خط قرمزها باشند می‌تواند مبنایی برای حرکت به سمت عدالت اجتماعی باشد. عدالت به مثابه محور توسعه پایدار در جامعه می‌تواند ضمانتی برای سعادت و رفاه همه افراد جامعه باشد. اما مع الوصف با وجود مقالات و پژوهش‌ها و سخن‌های بیشماری که در باب عدالت ارائه شده هنوز الگو و راهکار مناسب و جامعی برای تحقق این اصل مهم انسانی وجود ندارد. این مهم را بدکتر احسان خاندوزی که به‌طور خاص در خصوص بحث عدالت اجتماعی پژوهش کرده‌اند در میان می‌گذاریم.

عدالت به کدام معنای تواند محور و بستر توسعه پایدار باشد؟

واقعیت این است که مروری روی الگوهای مختلف توسعه نشان می‌دهد که تقریباً یکی از ادعاهای مشترک تمام این الگوها این بوده که الگوی ما بیشترین قرابت را با عدالت دارد. و الگویی از مدل‌های توسعه را نمی‌یابیم که عدالت را نفی کند یا کم اهمیت بدانند. در مکاتب نظری هم غیر از دیدگاه فردریش هایک، که عدالت را بنابر تعریفی که دارد یک مسئله انحرافی برای جامعه می‌داند، بقیه متفکران اینگونه نیستند. مدلهای توسعه نیز هر یک قرائت‌های خاصی از عدالت داشته‌اند و این قرائت‌های خاص را در مدل توسعه خودشان متبلور می‌دانستند. مثلاً در دوره بعد از رنسانس متفکران همه به دنبال رهایی از قیود تفکر قرون وسطی بودند و کسب این رهایی را بزرگ‌ترین دستور داد یک نظام عادلانه می‌دانستند.

تئوری‌هایی در آن دوره ظهور کرد که به تئوری‌های آزادی‌محور معروف شد. به این معنا که هر انتخاب آزادی را یک انتخاب عادلانه می‌دانستند و می‌گفتند همینکه انسان‌ها مجبور نباشند و حقوق‌شان محترم باشد و تحمیل صورت نگیرد و مالکیت‌ها محترم باشه عدالت اجرا شده است. در یک دوره‌ای وقتی بازخورد این سیاست‌های دوره اول منجر به شکاف‌های درآمدی وسیع در اروپای

قرن ۱۹ شد آن وقت آمال متفکران به این سمت رفت که هرچه این شکاف‌ها کمتر باشد و فقرا بهره مندتر شوند عدالت محقق شده است. لذا به طور دقیق نمی‌شود گفت کدام معنا یا الگو از توسعه به عدالت نزدیک‌تر است. به این دلیل که تئوری‌های عدالت بازتابی از آن آمال و تمینات متفکرین در هر دوره به‌شمار می‌رود و آنها هر آنچه را که مطلوب عرصه اجتماعی می‌دیدند و در واقع نمی‌یافتند، در قالب عدالت جست‌وجو می‌کردند. می‌توان گفت که نظریات عدالت برجسته ترین بخش مطالعات هنجاری به‌شمار می‌رود و این خیلی با ارزش‌ها گره خورده است. بر خلاف مطالعات تجربی که می‌کوشند آن را از ارزش‌ها بزدایند ذات نظریه عدالت و توسعه کاملاً با مطالعات ارزشی و هنجاری گره‌خورده است. به‌هر حال قبل از اینکه بخواهیم در باره عدالت سخن بگوییم باید مشخص کنیم که مطلوب‌های ما در یک نظام اجتماعی چیست.

در واقع شمایه نوعی از نسبیت عدالت و توسعه صحبت می‌کنید؟ یعنی ما چه در جوامع پیشرفته و چه در جوامع در حال توسعه الگو و پارادایم خاصی در این زمینه نداریم؟

از حیث منطقی اگر سخن بگوییم، در سطح اثباتی، ارائه یک نظریه جامع در باب عدالت دشوار است. البته می‌توان احکام و گزاره‌هایی را نشان داد که تمام نظریه‌های عدالت در یکسری حوزه‌ها وجوه مشترک دارند مثلاً اینکه فردی گرسنه به خاطر دزدیدن یک قرص نان به مرگ محکوم شود در تمامی جوامع و نزد تمامی متفکران یک حکم نا عادلانه به‌شمار می‌رود. اما اینها فقط یکسری وجوه اشتراک حداقلی است که بین اینها وجود دارد. خود تئوری‌ها و تلقی‌هایی که در باب عدالت هست با نوعی ارزش‌گرایی توأم است لذا یک تلقی نسبی‌گرایانه از آن می‌شود. اتفاقاً کمکی که جهان‌بینی دینی و وحیانی می‌تواند به ما بکند آن است که در این وضعیت که ارزش‌های گوناگون ممکن است ما را به وادی نسبیت بکشاند ما در واقع می‌توانیم به یک منبعی که از اعتبار و حجیت بیشتری برخوردار است متوسل شویم و تا حد زیادی از نسبیت رها شویم. در این زمینه جهان‌بینی اسلامی می‌تواند راهگشا باشد.

این آشفتگی که در حوزه تعریف و مصداق عدالت وجود دارد عمدتاً در عدالت اقتصادی ملموس است یا در سایر حوزه‌ها (اعم از سیاسی، اجتماعی و...) نیز با چنین نسبیتی مواجه هستیم؟

من تمایزی بین حوزه‌ها نمی‌بینم. این تششت و تکرر در تعریف عدالت مربوط به ویژگی ذاتی عدالت است. به عنوان مثال آن وضعیتی را که افلاطون عادلانه می‌داند با وضعیتی که در قرون



وسطی (مثلاً آکویناس) عادلانه تلقی می‌شد و یا فارابی در مدینه فاضله! ما عادلانه می‌پندارد، تفاوت دارد. پیش از دوران مدرن یک وجه مشترکی بین تعریف وضعیت عادلانه وجود داشت به این معنا که یک جامعه عادلانه یا یک وضعیت عادلانه مبنایی در واقعیت قائلند و عدالت را تابع محض قرار داده‌ای بین انسان‌ها نمی‌دانند. آنها می‌گویند که یک وضعیت عادلانه ای در سرشت عالم هست که هدف ما بدین و کشف آن وضعیت عادلانه است که سعادت بشر در گرو آن است و وضعیت مطلوب خداوند است. شکافی که در دوره مدرن پدید آمد این بود که آن تلقی پایه‌ای کنار گذاشته شد. نخله‌ای به این نتیجه رسیدند که ما می‌توانیم عدالت را آنگونه که خودمان می‌فهمیم و می‌خواهیم تعریف کنیم و در واقع یک نظریه قراردادگرایانه پدید آمد به این معنا که افراد در هر زمانی هر چه قرارداد داد کردند همان مبنای عدالت باشد. بنابراین آن تششت و تکرر تنها مختص عدالت در حوزه اقتصاد نیست...

اسلام به مثابه دینی جهانی مدعی است که در اکثر زمینه‌ها حرفی برای گفتن دارد که قابلیت جهانشمولی دارد؛ حال به نظر شما اسلام در حوزه عدالت چه امتیازاتی بر سایر مکاتب و نظریه و حتی ادیان دیگر دارد؟

عدالت در ادیان آسمانی به طور کلی یک وجه مشترک ممتازی دارد؛ ادیان به هنگام سخن از عدالت بر این نکته تاکید دارند که شما هم عدالت اخلاقی را ببینید و هم عدالت اجتماعی. اینکه اشخاص ملزم به رعایت یکسری احکام و خط قرمزها باشند می‌تواند مبنایی برای حرکت به‌سمت عدالت اجتماعی باشد. به بیان دیگر شخص عادل از لوازم مهم دستیابی به شهر عادل است. حضرت علی(ع) می‌فرمایند: «آن کس که در مورد خودش عدالت نمی‌ورزد چگونه می‌تواند عدالت

دیگران را پاسداری کند؟» این وجه تمایز بسیار مهمی است.

در حوزه عدالت اجتماعی چیزی که از همه پر رنگ‌تر بوده است یا عدالت قضایی بوده یا عدالت مالی. به دلیل اینکه حوزه تصمیم‌گیری قانون‌گذاری و دست‌اندازی حکومت‌ها به این دو حوزه محدود می‌شده است. برخلاف دوره جدید که شمار کوچک کردن دولت رami شنوبیم، پیش‌تر دولت‌ها اینقدر ابزارهای مختلف برای مداخله در حوزه‌های فردی و اجتماعی نداشتند. به همین دلیل ادیان وقتی صحبت از عدالت می‌کردند عمدتاً عدالت در قضا و عدالت در مسائل مالی بوده است. این در واقع چارچوب کلی ادیان بوده است. در مورد مینا و ماهیت عدالت، ادیان با هم اختلاف فاحشی ندارند. البته در خود متون مقدس تعریف مستقلی از عدالت یافت نمی‌شود گویا یک فهم عرفی از عدل وجود داشته و براساس آن حکم می‌شده است. اما مزایای خود اسلام: چند مقدمه در این رابطه وجود دارد: یکی عبارت است از مبنای نظری و اخلاقی که افراد باید آن فهم را در باب عدالت داشته باشند. دوم عبارت است از یکسری الگوهایی که در کنار این فهم وجود دارد و افراد با نگاه به این الگوها بتوانند درکی از مناسبات عادلانه به دست بیاورند. و سوم یکسری سازوکارهای ضمانتی برای تحقق اجرای آن عدالت است. این سه دسته مقدمه در قرآن هم وجود دارد: خداوند در سوره حدید می‌فرماید ما با پیامبرانمان یک بینات و کتاب فرستادیم، دوم میزان فرستادیم و سوم حدید نازل کردیم. که با این سه مورد، هدف لایقوم الناس بلقسط محقق می‌شود. اسلام در این سه بُعد یعنی مجموعه معارفی که در مورد عدالت هست، الگوهایی که پیشوایان دین ما ساخته و پرداخته کرده‌اند، و سوم آن سازوکارهای نظارتی که بر اجرای عدالت مسلط هستند، بسیار غنی‌تر از ادیان دیگر است.

عدالت در فرهنگ اسلامی

از نظر لغوی عدل در مقابل ظلم و به معنای احقاق حق و اخراج حق از باطل است و امر متوسط میان افراط و تفریط را نیز عدل گویند. در تفسیر نمونه ذیل آیه ۹۰ نحل آمده عدل به معنای واقعی کلمه آن است که هر چیزی در جای خود باشد؛ یعنی دادن حق هر صاحب حق.

شهید مطهری در کتاب عدل الهی چهار برداشت از عدل را بیان می‌کند:

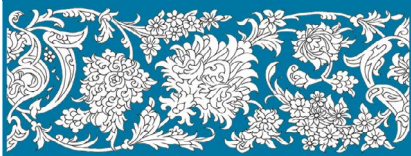
۱. موزون بودن: یعنی رعایت تناسب یا توازن میان اجزای یک مجموعه؛ واژه اقتصاد نیز در فرهنگ اسلامی به معنای رعایت حد وسط و اعتدال ذکر شده است و اساس اقتصاد اسلامی بر مبنای رعایت اعتدال است.
 ۲. تساوی و رفع تبعیض: یعنی رعایت مساوات بین افراد هنگامی که استعدادها و استحقاق‌های مساوی دارند، مانند: عدل قاضی.
 ۳. رعایت حقوق افراد و دادن پاداش و امتیاز بر اساس میزان مشارکت آنها مانند: عدالت اجتماعی.
 ۴. رعایت استحقاق‌ها: این معنی از عدل عمدتاً مربوط به عدالت تکوینی و از خصوصیات باری تعالی است.
- از دیدگاه قرآن کریم عدل در سراسر نظام آفرینش جاری است و نسبت به همه موجودات و همه هستی از آن جهت که فعل خداوند متعال هستند جریان دارد. به تعبیر قرآن کریم هم نظام طبیعت و هم نظام ملکوت، عادلانه می‌باشد. «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات انزلنا معهم الکتاب والمیزان ليقوم الناس بالقسط».

بنابراین سبب پویایی عدل در سراسر هستی چه در نظام تکوینی و چه در نظام تشریع، خداوند متعال خواهد بود بنابراین عدالت وصفی است برای توزیع مواهب و بدلیل آن که رحمت و علم الهی بی‌نهایت است عدالت به معنای تام و کامل آن محقق می‌شود. آنچه ویژگی منحصر به فرد دیدگاه برگرفته از وحی می‌باشد آن است که عدالت در میان انسان‌ها هم‌هنگ با واقعیت‌های آفرینش بوده و آفرینش نیز دارای یک نظام هدفمند است لذا چنانچه قدرت علمی انسان نتواند برخی از اهداف حیات بشری را کشف نماید و در عین حال علم به آنها و عمل بدان اصول در رسیدن انسان به زندگی عادلانه و سعادت‌مند موثر باشد بی‌گمان خداوند متعال از طریق وحی، انسان‌ها را هدایت خواهد کرد در حالی که در دیدگاه‌های غیردینی این مشکلات پیچیدگی‌های غیرقابل حلی پیدا می‌کند. علاوه بر این روایات بسیاری درباره عدالت و تبعات آن در کتب شیعی ذکر شده که به چند روایت اشاره می‌کنیم:

«العدل حیات الاحکام». امام علی علیه السلام «لو عدل فی الناس لاستعینو». امام موسی کاظم علیه السلام

«ما عمرت البلدان به مثل العدل». امام علی علیه السلام «ان الناس يستعینون اذا عدل بینهم». امام صادق علیه السلام

عدالت بنابر سخن مفسرین قرآن بطوری که در احادیث یاد شده ملاحظه شود آن است که فقر نباشد و مردم در معیشت و زندگی به استغنا و بی‌نیازی دست یابند. به نظر می‌رسد که اجرای عدالت و تحقق تقوا نویدهنده یک جامعه رفاه اسلامی خواهد بود.



یادداشت کوتاه

ما و مصیبت نفت!

مهندس مهدی اسماعیلی

هر سال با فرارسیدن فصل بودجه، بحث تراز حسابداری پوشانیدن کسری بودجه با جابجایی برخی اعداد خصوصا قیمت نفت به میان مردم می‌آید. سابقه تاریخی نشان می‌دهد که در اکثر سالهای قرن بیستم و قرن بیست و یکم اقتصاد ایران با کسری تجاری و کسری بودجه مواجه بوده و یکی از راه‌های جبران این کسری نیز متوسل شلن به درآمدهای نفت بوده است. این امر به تدریج وابستگی کشور به درآمدهای نفتی را افزایش داده است. افزایش وابستگی به نفت از یک سو باعث شده است که میزان کارامدی مدیران اجرایی کشور به صورت دقیق قابل شناسایی نباشد و از سوی دیگر متغیرهای برونزا و خارجی تاثیر اساسی بر اقتصاد ایران و علی‌الخصوص نوسان اقتصاد کلان داشته است. این مسایل در مجموع باعث شده است که کشور به سطحی از توسعه که شایسته مردم ایران است دست پیدا نکند. سازوکارهای متفاوتی نیز دربرنامه‌های توسعه از جمله از برنامه سوم به بعد مورد توجه نظام تصمیم گیری قرار گرفته است اما در عمل نتایج قابل قبولی حاصل نشده است. بررسی تجربه سیاست‌هایی که در برنامه‌های توسعه اتخاذ شده و همچنین تجربه تاریخی مدیریت نظام ارزی، تجاری، مالی و پولی کشور نشان می‌دهد که سازگاری میان سیاست‌های اقتصادی در عمل حاصل نشده است و هر یک از سیاست‌ها مستقل از محیط کل اقتصاد ایران اتخاذ شده‌اند. علاوه بر این سیاست‌های اقتصادی نیز ارتباط اندکی با سیاست‌گذاری فرهنگی، اجتماعی و سیاسی داشته‌اند که در نتیجه این امر، ناسازگاری سیاست‌ها باعث ناکارا شدن سیاست گذاری‌ها در سطح عالی شده است.

می توان گفت که ما گرفتار مصیبت منابع شده ایم. بالا رفتن و پایین آمدن قیمت نفت در هر دو سوی آن، همواره برای ما تهدید بوده است. چون اقتصاد درون زا و استوار و قاعده مند نداریم. بدون تغییر در رویکرهای کلان اقتصادی و عزم برای انجام اصلاحات ساختاری، در چنین شرایطی نمی توان برای بودجه ماموریت های اقتصادی خاصی قایل بود. شاید تنها ماموریت مهم

فراهم کردن شرایط برای تداوم ارایه خدمات عمومی و بی ثبات نکردن متغیرهای کلان اقتصادی باشد.

این در حالیست که رقبای استراتژیک و ایدئولوژیک، شرایط را به گونه ای برای جمهوری اسلامی ایران، مدیریت می کنند تا سهم بودجه دفاعی کشور زیاد باشد. اگر چه این تهدیدسازی دایمی، کشور را به خودکفایی نظامی و تامین قوای بازدارندگی رسانده، اما در هر حال بخشی از توان کشور را از مسیر توسعه منحرف کرده و بسیاری از نیروهای توانمند و متعهد را از مسیر آبادنی کشور خارج نموده است.

در موج جدید کاهش قیمت جهانی نفت که در شرایط تحریم ظالمانه و گسترده، زحمات بیشتری برای کشور فراهم نموده، نکته بسیار مهم این است که کارشناسان بین المللی، رشد نزدیکی برای قیمت نفت پیش بینی نمی کنند و معتقدند دوران طلایی قیمت های بالای نفت برای تولیدکنندگان به پایان رسیده است. میزان تاثیر افت قیمت نفت بر اقتصاد جهان بسیار بزرگ است. طبق برآورد موسسه اکسفورد اکونومیک هر ۲۰ دلار کاهش قیمت نفت، رشد اقتصاد جهان را به میزان۰٫۴ درصد طی ۲ تا ۳ سال افزایش خواهد داد. برآورد صندوق بین المللی پول نیز مشابه است. اگر این رشد منجر به افزایش اعتماد و سرمایه گذاری شرکت ها شود، این تقویت بیشتر خواهد شد.

لذا باید تدبیر کنیم. همه چیز دارد تغییر می کند. باید از نفت خلاص شویم. باید از خام فروشی رها شویم. چه نفت، چه منابع زیرزمینی و چه منابع ارزشمند نیروی انسانی. متأسفانه از نظر وضعیت اشتغال استعدادهای درخشان و نیروی توانمند در کشور نیز شرایط بسیار نامناسبی داریم.

براین اساس کاهش وابستگی به نفت یکی از اولویت‌های اساسی نظام تصمیم گیری در کشور است. طبیعی است که کاهش وابستگی به نفت و سیاست گذاری‌هایی که برای آن لازم است یکی از موضوعات حیاتی تمامی دولتهاست.

براین اساس کاهش وابستگی به نفت به عنوان یک دستورکار اصلی سیاست گذاری از طریق پیاده سازی یک بسته سیاستی قابل حصول است که محورهای اصلی ان عبارتند از:

- بهبود فضای کسب و کار
- مدیریت کشور با هزینه‌های کمتر
- افزایش ظرفیت صادراتی کشور
- ارتقاء فرهنگ کار و مصرف

– سرمایه گذاری در محصولات منتج از نفت و فرآورده‌های نفتی

– کاهش تدریجی استفاده از درآمدهای نفت در بودجه

– سازگاری سیاست‌های اقتصادی

– ارتقاء نظام مالیات ستانی

– بازآرایی دولت و حضور آن در اقتصاد

– سازگاری اهداف سیستم اقتصادی با سایر سیستم‌ها

– بازآرایی نقش قوا در مدیریت

مساله دیگری که در کاهش وابستگی به نفت باید مورد توجه قرار گیرد محیط حقوقی سیاست گذاری است. بدین معنا که نقش قوا در قانون اساسی از یک سو و در عمل از سوی دیگر نباید دچار ناسازگاری باشد. دخالت مجلس در نظام اجرایی و یا حضور دولت در عالی‌ترین سطح سیاست‌گذاری در سازوکارهایی که برای کاهش تاثیرگذاری دولت در مدیریت نفت اتخاذ می‌شود از جمله این موارد است. در واقع باید از یک سو وظایف دولت بازآرایی شود و علاوه بر آن رابطه قوا و سازوکار تعامل آنها در محیط حقوقی کنونی و مطلوب مورد توجه قرار گیرد. طبیعی است که همه این موارد در نهایت منجر به بهبود فضای کسب و کار، ارتقاء ظرفیت مالیات ستانی دولت، مدیریت کارآمد هزینه ها، ارتقاء ظرفیت صادراتی کشور و در نهایت کارامدی نظام تصمیم گیری و سپردن اقتصاد به مردم و نظارت کارآمد دولت بر آن خواهد شد.



ساندویچ مک‌دونالد با طعم نفوذ!

رضا رستمی در «هروان ولایت» نوشت:

یکی از سریع‌ترین و نقدترین پیامدهای توافق هسته‌ای در وین، اعلام آمادگی شرکت زنجیره‌ای «مک‌دونالد» برای ورود به ایران بود! «مک‌دونالد» بزرگ‌ترین رستوران زنجیره‌ای عرضه‌ی فست‌فود در جهان است که بیش از ۳۰هزار شعبه در دنیا دارد و برخلاف ظاهرش –که فقط یک رستوران بنظر می‌رسد– کارکرد اصلی و واقعی آن، اشاعه‌ی فرهنگ غرب و بخصوص آمریکا در کشورهای هدف است. کارشناسان و تحلیل‌گران اجتماعی و سیاسی معتقدند یکی از ابزارهای آمریکا برای فرپاشی شوروی سابق، همین رستوران زنجیره‌ای مک دونالد بود که با نفوذ فرهنگی خود، فکر و روان مردم روسیه را نسبت به فرهنگ آمریکایی، نرم و علاقمند کرد و مسیر فروپاشی را ریل‌گذاری نمود. در واقع، ساندویچ‌های مک دونالد، با سُس آتشینی عرضه شد که طعم براندازی داشت و نقش و اثر آن، بعدها برای مردم دنیا فاش شد.

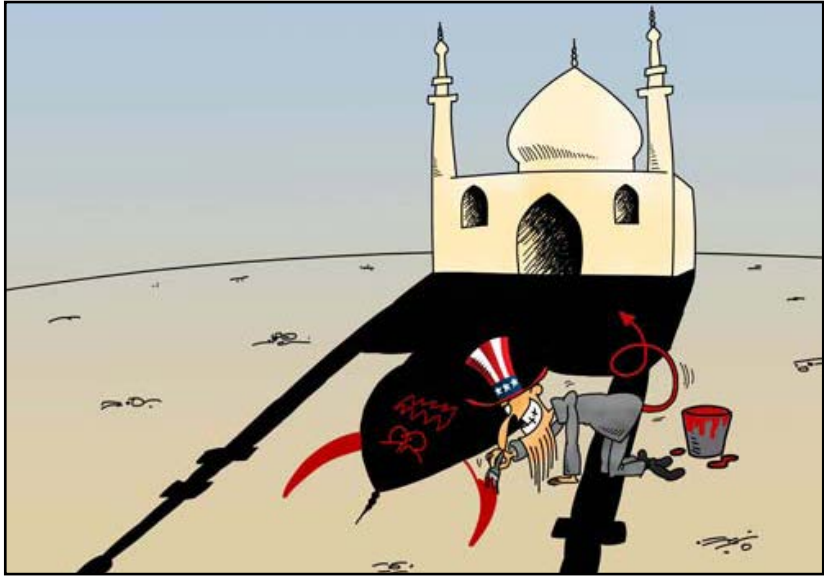
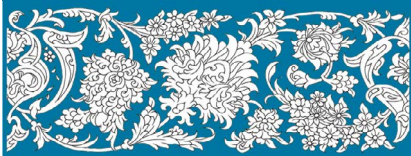
از جنبه‌ی سلامتی هم حالا خیلی‌ها به پرضرر بودن محصولات این شرکت، پی برده‌اند و حتی در خود آمریکا، یک روز (۱۶ اکتبر) به‌نام «روز جهانی ضد مک‌دونالد» نامگذاری شده است.[۱]

حالا همین مک دونالد، رسماً اعلام کرد که در تهران نمایندگی می‌پذیرد و فرم ثبت نام الکترونیک نمایندگی‌اش در ایران را منتشر کرد.[۲] ساده‌انگاری است اگر کسی خیال کند امروز در دنیا فعالیتتی یا حرکت گسترده و کلانی وجود دارد ولی جنبه‌ی سیاسی در آن لحاظ نشده است. ذکر دو مورد، فقط از باب نمونه:

نمونه‌ی اول: در تحریم‌های شدید و همه‌جانبه‌ی چند سال اخیر، هیچ‌گاه واردات گوشی‌های هوشمند و بروز دنیا به ایران، قطع نشد! این کار ظاهرش اقتصادی است اما واضح است که در وِرای آن، چه هدفی دنبال می‌شود؟! شیوع شبکه‌های اجتماعی مختلف در کشور ما هم در همین راستا ارزیابی می‌شود.[۳]

نمونه‌ی دوم: آمریکا و چین تا اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی، رابطه‌ی سیاسی نداشتند اما برگزاری مسابقات پینگ‌پونگ، بهانه‌ای شد برای آغاز گفت‌وگوها و بالاخره آمریکایی‌ها جای پای خود را در چین، باز کردند! تیم ملی پینگ‌پنگ آمریکا را به پکن دعوت می‌شود و بعداً معلوم می‌شود که در این تیم، تعدادی از دیپلمات‌ها نیز حضور داشتند که مخفیانه با مقامات چینی گفت‌وگو کردند! طرح موضوع «مک دونالد» فقط یک شاهد بود از یک توطئه‌ی جدی که این‌روزها کشورمان را تهدید می‌کند. آمریکایی‌ها و هم‌پیمانان آن‌ها دوباره شاخک‌هایشان می‌جنبد و به اصطلاح، بوی کباب به دماغشان خورده است! عملکردضعیف برخی مسئولین می تواند این طمع را در دشمنان ایران بوجود آورد که می‌توانند در پوشش توافق، در دست‌گاه‌های تصمیم‌گیر و تصمیم‌ساز نظام، نفوذ کنند. نگرانی رهبر معظم انقلاب، بارها به‌طور علنی، بیان شده رهبر انقلاب فرمودند: «ما همین‌طور مُدام، درباره‌ی نفوذ دشمن، تکرار و تأکید می‌کنیم،[۴] بدون شک، این یک خطر جدی است و باید راه چاره‌ای برای آن اندیشید. نفوذ اگر اتفاق افتاد –خدای ناکرده– همان خواهد شد که در شوروی پدید آمد؛ رودریاستی نداریم؛ ما اگر بخواییم دشمن هر گز نخواهد خوابید. همه –مخصوصاً دولت محترم– باید گوش به زنگ باشند و بدانند که «امروز نفوذ دشمن یکی از تهدیدهای بزرگ است برای این کشور؛ دنبال نفوذند. نفوذ یعنی چه؟ نفوذ اقتصادی ممکن است، که البته کم‌اهمیت‌ترین آن نفوذ اقتصادی است؛ و ممکن است که جزو کم‌اهمیت‌ترین [هم] نفوذ امنیتی باشد. نفوذ امنیتی چیز کوچکی نیست اما در مقابل نفوذ فکری و فرهنگی و سیاسی، کم‌اهمیت است.»[۵]





«اسلام رحمانی» یا کرنشی بزک کرده در برابر اسلام‌ستیزی

سمیرا خطیب زاده. کارشناس ارشد مدیریت رسانه

اسلام رحمانی» واژه‌ای که چندی پیش مقام معظم رهبری در دیدار و ضیافت افطاری با دانشجویان مطرح کردند و چند وقتی است به کلید واژه مشترک برخی در سخنرانی‌ها و اعلام مواضع تبدیل شده است. واژه‌ای به ظاهر جذاب که سعی دارد جنبه مهربانی و عطوفت اسلام را به نمایش بگذارد اما در درون بار معنایی متفاوت دارد. رواج عبارت اسلام رحمانی به جای اسلام ناب محمدی(ص) در میان چهره‌های جریانی خاص می‌گذرد.

در بخشی از بیانات رهبر انقلاب در این دیدار آمده است: «اصطلاح اسلام رحمانی که این روزها رایج شده است از ترکیب کلمه زیبایی به وجود آمده اما معنای واقعی آن چیست؟ آیا منظور این است که بر خلاف قرآن که انسان‌ها را به مومن، کافر، دشمن و دوست تقسیم می‌کند باید با همه‌ی انسان‌ها، صرفا با رحمت برخورد کرد؟ و با کسانی که با اسلام و ملت ایران دشمنی می‌کنند، بر خلاف فرمان پروردگار با محبت، مودت و مَعْدِلَت رفتار کرد؟»

ایشان، این‌گونه حرف‌های بدون تأمل و سطحی را کاری غلط و گمراه‌کننده خواندند و افزودند: «آیا اصطلاح اسلام رحمانی، نشأت‌گرفته از لیبرالیزم غربی است؟ اگر این‌گونه باشد این اصطلاح، نه اسلامی است و نه حتی رحمانی و عاطفی، چرا که زیربنای لیبرالیزم یعنی تفکر اومانیزستی براساس نفی پروردگار و معنویت شکل گرفته و بر پایه‌ی منافع گروه‌های قدرتمند، استوار است.»[۱]
«با توجه به هشدارهای صریح معظم له درباره ریشه غربی تفکر اسلام رحمانی، جای این پرسش اساسی مطرح است که چه کسانی و با کدام انگیزه از این واژه استفاده نموده اند. متأسفانه نگاهی گذرا به سخنرانی‌ها و اعلام مواضع برخی جریانات خاص و حتی مقامات و مسئولان کشوری این امر را روشن می‌کند که اسلام رحمانی به کرات و با هدفی خاص مورد استفاده آنان قرار گرفته است که موارد زیر تنها بخشی از آن است.

رییس جمهور در کنفرانس وحدت اسلامی: « باید اسلام رحمانی، معتدل و اعتدالی را به جهانیان تفهیم و در برابر افراط و خشونت ایستادگی کنیم، و به دنیا بگوییم که اسلام دین خشونت و افراط نیست، بلکه دین مدارا است.»[۲]
جهانگیری معاون اول رییس جمهور:« باید چهره رحمانی و معتدل اسلام به مردم دنیا معرفی شود.»[۳]
هاشمی رفسنجانی: «روحانی چهره اسلام رحمانی را به دنیا نشان داد»[۴]

محمد خاتمی: «مدارس ایران معرف چهره رحمانی اسلام باشند»[۵]

معصومه ابتکار: «از ابتدا، انجمن اسلامی در آمریکا و اروپا همزمان با تاسیس در ایران نیز شکل گرفت و فراتر از اعتقادات دینی شیعی با نگرش اسلام رحمانی فعالیت می‌کرد؛ اسلامی که تنوع دیدگاه‌ها را بیان می‌کند»[۶]

جلایی‌پور: «دغدغه و هدف دوم فعالان دانشجویی ترویج و غنا بخشیدن به گفتمان مردم‌سالاری و اسلام رحمانی است.»[۷]
کدیور: «اصطلاح اسلام رحمانی مدتی از اقبال برخوردار شده است. نگارنده این اصطلاح را سال‌ها قبل برای تمایز قرائات مختلف اسلامی بکار برده است. در یک سال اخیر این ترکیب در میان حامیان و رهبران و همراهان جنبش سبز به وفور به چشم می‌خورد. به نظر می‌رسد تحلیل مفهومی اسلام رحمانی لازم باشد.»[۸]

تامل موشکافانه در سخنان بالا ما را به این نتیجه می‌رساند که جریان مرموزی در تلاش است تا با معرفی چهره‌ای تحریف شده از اسلام ناب محمدی(ص) الگویی نامتعارف از آن را ارائه دهد و بی‌گمان این چهره بزک شده از اسلام به منافع و اهداف خاص سیاسی و فرهنگی آنان نزدیک تر خواهد بود.

اسلامی که از آن قهر و عداوت بر دشمنان حذف شود، اسلامی که بر دوست و دشمن لیخند بزنند، اسلامی که در برابر ظلم دنیای استکبار برمسلمانان جهان سکوت مرگبار پیشه سازد، اسلامی که چشم خویش را بر قربانی شده هزاران زن و کودک بیگناه در غزه و فلسطین و یمن ببندد و تنها از رحمانیت و مهربانی با دوست و دشمن سخن براند نه تنها اسلام نیست بلکه در قاموس هیچ انسان آزاده‌ای نیز ذره‌ای ارزش و اعتبار ندارد.

پس لازم است با رصد و هوشیاری در برابر کلیدواژه هایی که سعی در معرفی مفهومی جعلی و دروغین از اسلام ناب محمدی(ص)، همان واژه‌ای که امام راحلمن(ره) – با تأکید بسیار در سخنرانی‌های خویش مطرح می‌فرمود– را ه را از چاه و حق را از باطل باز شناسیم و فرصت هر گونه ضربه و انحراف را از اسلام راستین بگیریم.

«داعش»

تمام‌کننده مأموریت القاعده

محمدحسین جعفریان

سالها پیش وقتی «اسامه بن لادن» رهبر معدوم «القاعده» با جمع‌آوری و آموزش انبوهی از اعراب افراطی که بعدها به «عرب‌های افغان» معروف شدند، در جبهه و همراه با مجموعه طالبان، علیه «احمدشاه مسعود» می‌جنگید، چهره‌های فرهیخته و فهمیده‌تر در رسانه‌های عربی این سوآلات اساسی را مطرح می‌کردند که چرا او با انبوه چریک‌ها و امکانات وسیع نظامی‌اش به افغانستان رفته است؟ در حالی که هر روز در غزه و در کرانه باختری، همزبانان، همزادها و همدینان او به دست صهیونیست‌ها به فجیع‌ترین شکل ممکن کشته می‌شوند و در حالی که مهم‌ترین مشکل جهان اسلام اشغال فلسطین به دست کفار صهیونیست است، چطور بن لادن تمام اهتمام خود را برای جنگ با احمدشاه مسعود گذاشته و در دامنه‌های هندوکش سرگرم نبرد با برادران مسلمان خویش است؟

تحقیقی کوتاه در پرورنده عملیات‌های منتسب به القاعده و گروه‌های وابسته به آن نشان می‌دهد، آن‌ها در تمام جهان از «جزیره بالی» و «ممبی» گرفته تا «ولگوگراد» و گرجستان و بوسنی و کوزوو و کنیا و تانزانیا و حتی پاریس و لندن عملیات کردند، اما هیچ عملیاتی در سرزمین‌های اشغالی نداشتند و خفت بارتز از آن، در هیچ کجای جهان کوچک‌ترین تعدی و حمله‌ای علیه صهیونیست‌ها و منافع آنان نداشتند. حالا بدتر از القاعده، گروهک تروریستی داعش است که علنی‌تر از آن‌ها به اسم اسلام و اما برای نبرد با مسلمین به میدان آمده است.

اکنون حمایت رژیم صهیونیستی از گروه‌های تکفیری در سوریه و عراق، دیگر یک راز به شمار نمی‌رود. حالا و پس از بالا گرفتن عملیات‌های تروریستی در پاریس، یک بار دیگر این رسوایی علنی شده و «موشه یعلون» وزیر جنگ رژیم صهیونیستی به شهرک نشینان اطمینان داده است خطری آنان را تهدید نمی‌کند. این عبارات در عین روشنگری بسیار تأسفیقار است و نشان می‌دهد صهیونیست‌ها از جانبیان و جاهلان داعش نه تنها برای مبارزه با اسد و کشتار مردم سوریه که برای مبارزه مستقیم علیه فلسطینیان و حماس نیز بهره می‌برند، با وجود این اعترافات تکان دهنده، معلوم نیست جاهلان نگون بختی که با شعار جهاد و مبارزه با کفر از برخی مناطق نظیر پاکستان و جمهوری‌های آسیای مرکزی و غیره هنوز تحت تأثیر القاتات این جنایتکاران به آن‌ها می‌پیوندند، هرگز اخبار جهان را نمی‌شنوند؟ هر چند با علنی شدن این موارد تنها اجیرشدگان ممکن است با داعش بمانند اما به نظر می‌رسد، هنوز برای روشنگری جوامع اسلامی نیاز به فعالیت‌های فرهنگی – تبلیغی بیشتر در جهت افشای ماهیت حقیقی این آدمکشان باشد.

دوباره رمی جمرات میکنیم!!

رقبه‌توسلی



با منا چه کردید! که حالا با شنیدن نامش، چشمان زیادی تیدارند و هر لحظه را خون گریه می‌کنند. چه کردید با حاجیان در این سرزمین محزون!

چه کردید با حبیب خدا؟! میهمانان تان را در صف ارادت و دین به کشتن دادید؟ آن هم در عید قربان!

مردان نازنینی را که از عرفات رستگاری و اشک و غفران آمده بودند، به مسلخ فرستادید؟ زائرینی که هنوز کلام برائت از مشرکین شان در پیکره شهر وحی طنین انداز است.

آیا شما در عید ابراهیمی به مهمانان خانه خدا، مرگ تعارف کرده اید؟! به زائرانی که در لباس سپید تقوا و توبه، به حج مشغولند... اجازه دادید راه رسیدن آن قدر برآشفته شود که زیر آفتاب داغ منا، اضطراب و غم و همهمه و مرگ، با جان عاشقان درآمیزد و دهم ذی الحجه را سوگوار کند؟

میزبانان ناجوانمردا همسایگی نکردید... مهمان نوازی نکردید...

اکنون شما مانده اید و «اللهم لییک»های زائرانی که رفته اند و رمی جمرات شان را بر خاک غلتیدند ... شما و غروب دهم

ذی الحجه ... شما و پروردگاری که لحظات قتل بندگان مقرب درگاهش را شاهد است... شما و دیار آسمانی که از بدن بی جان حج گزاران، حال بسیار بدی دارد... اکنون چه می‌گویید به خودتان...؟! به طوافهای ناتمام...؟!

همسایگی نکردید... مهمان نوازی نکردید... حالا که با رفتن مظلومانه حاجیان مان، پیر

شده ایم و عیدمان، غمبار شد، به شما نامهربانان چه باید گفت؟ به شما جماعت متکبر ناعادلی که دنیا را از خود مأیوس کرده و قلب میلیونها انسان را زخمی و رنجور ساخته اید.

به شما که براحتی در سینه اهل عشق، اندوه ریختید و شانه‌های دیار وحی را لرزاندید.

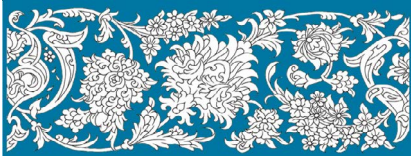
ای حاجیان با ایمان! دوباره به رمی جمرات بروید... با تمام شیون و با تمام غمهای

عظیم تان، پروردگار سمیع و بصیر را بخوانید و از روزگار درد و ماتم برخیزید.

بگذارید شیطان و سربازانش ناکام بمانند. حتی این بار «اللهم لییک»های بلندتری سر بدهید هرچند چشمهای خیس تان از دانه‌های ناله و حسرت کوچ دوستان و اقوام پُر است. از رفتن عزیزانی که حج شان به مرگ در منا آغشته گشت و با لباس سپید احرام از شما دور شده اند.

ای حاجیان صبور! هرچند میزبانی این همسایه بی‌منزلت، شرح اندوهناک و تلخی دارد که ناگوار بودنش در کام همه مان رخته کرده است، نگذارید انبوه مصیبت، زمینگیرتان کنند...

به خاطر اعتقادات دوباره برخیزید و بدایتید خداوند یار و غمخوار درد کشیدگان است. برخیزید رمی جمرات کنید و دوباره به کعبه بروید و با تمام بردباری تان این حج خونین را نفس بکشید و از معشوق سرزمین سوزان مکه، صبر و فرج بطلبید.



گپ و گفتی کوتاه با دکتر فواد ایزدی

پول و انتخاب ریس جمهور آینده آمریکا!

به کوشش: مهرداد عجم، ابوالفضل مزده

اشاره: دکتر فؤاد ایزدی عضو هیئت علمی دانشکده مطالعات جهان (پیوسته) و دانشکده حقوق و علوم سیاسی (وابسته) دانشگاه تهران می باشد و مولف دهها مقاله و کتاب درباره ایالات متحده آمریکا ست با ایشان در فرصتی کوتاه در اردویی دانشجویی در مشهد مقدس درباره انتخابات آتی ریاست جمهوری آمریکا به گفتگو نشستیم که در ادامه می خوانید البته ذکر این نکته ضرور ی است که مصاحبه ذیل مدتی قبل از نامه رهبری درباره برجام و تایید آن در کشور انجام شده است

با سلام خدمت شما استاد محترم بفرمایید پیش بینی شما راجع به انتخابات آتی ریاست جمهوری آمریکا چیست؟

نمی شود پیش بینی کرد، خیلی زود هست. هیچ کس پیش بینی نکرده ما هم سعی نمی کنیم پیش بینی کنیم.

نقشی که لابی سرمایه داری یهودی می تواند در آن داشته باشد؟

آن که نقش بازی می کند و نقش زیادی هم بازی می کند به نام ایپک.

چقدر می تواند تاثیر بگذارد؟

زیاد تاثیر می گذارد. نفوذشان زیاد هست.

آیا تاثیر مستقیم در انتخاب رئیس جمهور دارند؟

سیستم این جوری نیست. مقداری پیچیده تر هست. افراد باید پول جمع بکنند. جناح های متعددی با هم رقابت می کنند. افرادی که بیشتر بتوانند پول جمع بکنند، شانس انتخاب شدنشان بیشتر هست.

آقای دکتر ایزدی ایپک چند تا سرمایه دار را دور هم جمع می کند؟

زیاد هستند. البته تنها لابی اسرائیل نیست. الآن در همین بحث توافق هسته ای، در لابی اسرائیل اختلاف ایجاد شده هست بعضی ها موافق اند و بعضی ها مخالف. دیروز (۲۶ مرداد) ۳۰۴ تا از خاخام های یهودی اعلام کردند که موافق هستند. بین شان اختلاف هست. در خود اسرائیل اختلاف هست. نیروهای اطلاعاتی – امنیتی اسرائیل موافق اند اما سیاسیون، مخصوصا سیاسیون راست گرا مخالف اند.

تاثیری که توافق با ایران در انتخابات آتی آمریکا می گذارد؟

ایران همیشه در انتخابات آمریکا موضوع بحث بوده است. به خاطر اهمیتی که کشور دارد و اینکه ایران هماهنگ نبوده، چون هماهنگ نبوده، باید هماهنگ می شده. اینکه چه طوری هماهنگش کنیم، دعوا می شده است. ایران همیشه موضوع بحث بوده است، الآن هم خواهد بود و همین الآن هم است. در انتخابات هم دموکرات ها راجع به ایران صحبت می کنند هم جمهوری خواه ها.

پیش بینی تان برای پیروزی دموکرات ها یا جمهوری خواه ها چیست؟

از الآن زود هست. به صورت سنتی، انتخابات در آمریکا معمولا دوره ای هست. یک دوره که دموکرات ها بودند، دوره ی بعد جمهوری خواه ها هستند. منتهی بعضی وقت ها مواردی بوده که استثنا بوده است. مثلا جرج بوش پدر جمهوری خواه بعد از ریگان که او هم جمهوری خواه بود، انتخاب شد. البته یک ترمه شد، دو ترمه نشد. ولی زود هست، نظرسنجی ها هست ولی تا انتخابات ۱۵ ماه مانده است.

آیا کنگره توافق را تصویب می کند یا اوباما وتو می کند؟

این را هم صد در صد نمی شود گفت، اگر امروز (۲۷) مرداد رای گیری بشود، رای نمی آورد ولی تعداد رای دو سوم نیست که وتوی اوباما بشود.

اگر اوباما وتو کرد، در انتخابات آتی چه تاثیری می گذارد؟

اگر اوباما وتو بکند یعنی برخلاف نظر کنگره عمل کرده و نتیجه اش این خواهد شد که کنگره ی بعدی و رئیس جمهور بعدی به راحتی می تواند توافق را نقد و نقض بکند.

تاثیر مجلس شورای اسلامی و شورای عالی امنیت ملی در تصویب توافق و تاثیر آن در آمریکا چیست؟



به نظر می رسد ایران به سمت تایید دارد می رود. حالا ما داریم صحبت می کنیم و می گوئیم که تایید حداقل مشروط باشد و صد در صدی نباشد ولی دولت نظرش این هست که تایید بکند و زودتر از کنگره هم اعلام بکند که ما تایید کردیم. البته این کارش صحیح نیست. منتهی این ها کدام کارشان صحیح است که این هم باشد.

این توافق برای اوباما پیروزی محسوب می شود؟

بله این توافق برای اوباما پیروزی است.

بزرگ ترین دلیل عدم پیش بینی تان موضوع توافق هست یا چیز دیگری؟

نه. رقابت های انتخاباتی در آمریکا معمولا نزدیک هست. معمولا مثلا ۴۸ – ۵۲ یا ۴۹ – ۵۱ می شود. بعد این هفته های آخر هست که مشخص می شود. الآن نمی توانیم پیش بینی بکنیم. این طوری نیست که فاصله زیاد باشد و قابلیت پیش بینی داشته باشد. هیچ ربطی به توافق ندارد. توافق یک فاکتور هست ولی فاکتورهای دیگری هم هست. در رابطه با اقتصاد، وضعیت اقتصادی فاکتور اول هست، سیاست خارجی معمولا فاکتور اول نیست در انتخابات آمریکا.

توافق هسته ای در نظر سرمایه دارهای یهودی و صهیونیستی در انتخابات آمریکا می تواند تاثیر بگذارد؟

بله تاثیر می گذارد. حالا اونجا هم اختلاف نظر هست. مثلا ۱۰۰ تا از ثروتمندان یهودی هالیوود و صنعت سینمای آمریکا نامه امضا کردند و توافق را تایید کردند. در طرف دیگر هم بعضی چهره ها هستند که رد کردند. بین یهودی ها و بین صهیونیست ها هم اختلاف هست. داخل اسرائیل هم اختلاف هست. نهاد های اطلاعاتی – امنیتی اسرائیل موافق اند

به نظر شما دلیل موافقت نهاد های اطلاعاتی امنیتی

اسرائیل با توافق چیست؟

برای اینکه توافق برنامه ی هسته ای ایران را محدود می کند و همچنین نظارت هایی را می دهد که می شود استفاده ی جاسوسی انجام داد. نیروهایی که هماهنگ با غرب هستند تبعیت می کنند. با تشکر فراوان از فرصتی که در اختیار آرمان قرار دادید.

ایستاده ایم!

محمد حسین عظیم زاده / دانشجوی پزشکی



حضور غیرتمندانه مردم ایران در سالروز تسخیر لانه جاسوسی آمریکا در ۱۳ آبان، مهری بر دهان غرب زدگانی زد که تمایل مردم به ارتباط با شیطان بزرگ را تبلیغ می کردند.

حضور مردم در خیابان های هر شهر، بار دیگر یادآور اعتقاد ایران اسلامی علیه سیاست های ایالات متحده شد و جلوه ای دیگر از ایستادگی بر علیه ظلم را نشان داد. درست در زمانی که دولت، در راستای الزامات رهبری در جریان اجرای برجام، درصدد جلوگیری از هرگونه نفوذ آمریکایی ها در ابعاد مختلف کشور می باشد، مردم نیز به یاری دولت آمدند و همزمان با هم، «مرگ بر آمریکا» را فریاد زدند تا حتی پس از برجام نیز رسانه های غربی به عدم فراموشی «مرگ بر آمریکا» و آرمان های انقلاب از ذهن مردم اعتراف کنند.

اما آیا تنها فریاد یک شعار کافیس‌ت؟

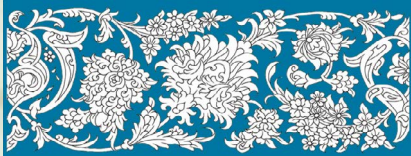
چه نیازی به تکرار یک شعار بر زبان هست؟

اصولا هدف از ساخت یک شعار، بروز یک تفکر عملی در قالب کلام است. زنده ماندن یک شعار پس از چند سال در یک جامعه، نشان از زنده ماندن آن تفکر در اندیشه آن ملت است. در صورت نبود تفکر صحیح، عملکرد صحیح هم به وقوع نمی پیوندد. لذا اولین گام برای عملی کردن یک تفکر در قالب فعالیت های یک جامعه، زنده ماندن آن فکر و اندیشه در ذهن های آن مردم است. اولین قدم هم برای نفوذ در اعتقادات یک جامعه، سست کردن اندیشه ها و تسخیر ذهن ها با ایجاد شبهه و شک در افکار است. بیان و ایستادگی پیوسته بر جلوه این افکار، پادزهری بر این تسخیر است.

اما صرف ایستادگی بر کلام در پیشرفت یک جامعه تاثیر محسوسی ندارد. اصرار بر زنده نگه داشتن یک شعار به علت زنده ماندن آن تفکر در ذهن های ملت آن جامعه است تا به دنباله آن عملکرد و فعالیت های اقتصادی و سیاسی آن ملت با افکارشان همسو شود. اما آنچه در این میان نقش اصلی را دارد، تعهد مردم به تفکرات و اندیشه های خود است. شعاری حائز اهمیت است که جلوه عملی پیدا کند و روز به روز بر تعهد به عملکرد آن افزوده شود.

«مرگ بر آمریکا» هم بر همین روال است. الزام تکرار این شعار در میان مردم انقلابی ایران، نشان از زنده ماندن تفکر مخالفت با سیاست های استکباری دولت آمریکا در بین مردم ایران است. مردم نباید بگذارند برخی تفکر ها، سهوا یا عمدا، با تحریف اندیشه های انقلابی و استکبارستیزانه به کمرنگ شدن این شعار و تفکر در ذهن مردم بیانجامد و همانگونه که امام راحل (ره) پیوسته بر ایستادگی در برابر آمریکا و زنده نگه داشتن این شعار تاکید می کرد، بر این باور و عقیده انقلابی استوار بمانند. اما خارج از جلوه کلامی و رسانه ای تفکر استکبارستیزانه، تعهدات عملی به این شعار ها لازم است. رفتار ها و عملکرد های دانشجویان، مدیران، کارمندان و تک تک مردم این کشور در زمینه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... باید بر مبنای تفکرات و اعتقادات انقلابی باشد و استکبارستیزی نیز جزوی از همین تفکر هاست.

شعار استکبارستیزی و عملکرد غرب گرایانه در زندگی هیچ ساز گاری ای با هم ندارد و جز آسیب به آرمان های انقلابی، نتیجه دیگری نمی دهد. فرد متعهد به تفکر استکبارستیزی، در رفتار های اجتماعی خود، در باور های فرهنگی خود، در اقدامات و تصمیمات و خرید های اقتصادی خود، در جهت گیری ها و رفتار های سیاسی خرد و کلان خود، در تمام ابعاد زندگی بر این تفکر تعهد عملی دارد.



• پرونده:



جامعه شناسی پدیده آقازاده ها!



مانور تجمل



گفتگو با دکتر اصغر مهاجری



بخشی خواندنی از وصیت نامه الهی امام خمینی (ود)

این قصه غم انگیز!

خودی به کار رود مطرود و کهنه و واپسزده خواهد بود. کودکان ما اگر نام غربی داشته باشند مفتخر؛ و اگر نام خودی دارند سر به زیر و عقب افتاده‌اند. خیابانها، کوچه‌ها، مغازه‌ها، شرکته‌ا، داروخانه‌ها، کتابخانه‌ها، پارچه‌ها، و دیگر متاعها، هر چند در داخل تهیه شده باید نام خارجی داشته باشد تا مردم از آن راضی و به آن اقبال کنند.
فرنگی مایی از سر تا پا و در تمام نشست و برخاستها و در فرنگی مایی از سر تا پا و در تمام نشست و برخاستها و در معاشرت‌ها و تمام شئون زندگی موجب افتخار و سربلندی و تمدن و پیشرفت، و در مقابل، آداب و رسوم خودی، کهنه‌پرستی و عقب افتادگی است. در هر مرض و کسالتی ولو جزئی و قابل علاج در داخل، باید به خارج رفت و دکترها و اطبای داشتمند خود را محکوم و مایوس کرد. رفتن به انگلستان و فرانسه و آمریکا و مسکو اختاری پر ارزش و رفتن به حج و سایر اماکن متبرکه کهنه‌پرستی و عقب‌ماندگی است. بی‌اعتنایی به آنچه مربوط به مذهب و معنویات است از نشانه‌های روشنفکری و تمدن، و در مقابل، تعهد به این امور نشانهٔ عقب‌ماندگی و کهنه‌پرستی است. اینجانب نمی‌گویم ما خود همه چیز داریم؛ معلوم است ما را در طول تاریخ نه چندان دور خصوصاً، و در سده‌های اخیر از هر پیشرفتی محروم کرده‌اند و دولتمردان خائن و دودمان پهلوی خصوصاً، و مراکز تبلیغاتی علیه دستاوردهای خودی و نیز خودِ کوچک‌دین‌ها و یا ناچیز‌دین‌ها، ما را از هر فعالیتی برای پیشرفت محروم کرد. وارد کردن کالاها از هر

قماش و سرگرم کردن بانوان و مردان خصوصاً طبقهٔ جوان، به اقسام اجناس وارداتی از قبیل ابزار آرایش و تزیینات و تجملات و بازیهای کودکانه و به مسابقه کشاندن خانواده‌ها و مصرفی بار آوردن هر چه بیشتر، که خود داستانهای غم‌انگیز دارد، و سرگرم کردن و به تباهی کشاندن جوانها که عضو فعال هستند با فراهم آوردن مراکز فحشا و عشرتکده‌ها، و دهها از این مصائب حساب شده، برای عقب نگه‌داشتن کشورهاست. من وصیت دلسوزانه و خادمانه می‌کنم به ملت عزیز که اکنون که تا حدود بسیار چشمگیری از بسیاری از این دامها نجات یافته و نسل محروم حاضر به فعالیت و ابتکار برخاسته و دیدیم که بسیاری از کارخانه‌ها و وسایل پیشرفته مثل هواپیماها و دیگر چیزها که گمان نمی‌رفت متخصصینِ ایران قادر به راه انداختن کارخانه‌ها و امثال آن باشند و همه دستها را به سوی غرب یا شرق دراز کرده بودیم که متخصصین آنان اینها را به راه اندازند، در اثر محاصرهٔ اقتصادی و جنگ تحمیلی، خود جوانان عزیز ما قطعات محل احتیاج را ساخته و با قیمتهای ارزانتر عرضه کرده و رفع احتیاج نمودند و ثابت کردند که اگر بخواهیم می‌توانیم.

باید هوشیار و بیدار و مراقب باشید که سیاست‌بازان پیوسته به غرب و شرق با وسوسه‌های شیطانی شما را به سوی این چپاولگران بین‌المللی نکشند؛ و با اراده مصمم و فعالیت و پشتکار خود به رفع وابستگی‌ها قیام کنید.

وبدانید که نژاد آریا و عرب از نژاد اروپا و آمریکا و شوروی کم ندارد و اگر خودی خود را بیابد و یأس را از خود دور کند و چشم‌داشت به غیر خود نداشته باشد، در درازمدت قدرت همه کار و ساختن همه چیز را دارد. و آنچه انسانهای شبیه به اینان به آن رسیده‌اند شما هم خواهید رسید به شرط اتکال به خداوند تعالی و اتکا به نفس، و قطع وابستگی به دیگران و تحمل سختیها برای رسیدن به زندگی شرافتمندانه و خارج شدن از تحت سلطه اجانب.

و بر دولتها و دست اندرکاران است چه در نسل حاضر و چه در نسلهای آینده که از متخصصین خود قدردانی کنند و آنان را با کمکهای مادی و معنوی تشویق به کار نمایند و از ورود کالاهای مصرف‌ساز و خانه برانداز جلوگیری نمایند و به آنچه دارند بسازند تا خود همه چیز بسازند.

و ازجوانان، دختران و پسران، می‌خواهم که استقلال و آزادی و ارزشهای انسانی راه ولولیاتحملمزحمتورنج‌فدایتجملاتوعشرته‌هاوبییندو باریه‌او‌حضوردرمراکزفحشاکه‌ازطرفرقربوعمالیبی‌وطن‌بهشماعرضه‌می‌شود نکنند؛ که‌آن‌ان‌چنان‌چه‌تجربهنشانداده‌جز تباهی شما و اغفالتان از سرنوشت کشورتان و چاپیدن ذخائر شما و به بند استعمار و ننگ وابستگی کشیدن‌تان و مصرفی نمودن ملت و کشورتان به چیز دیگر فکر نمی‌کنند؛ و می‌خواهند با این وسایل و امثال آن شما را عقب مانده، و به اصطلاح آنان "نیمه وحشی" نگه دارند.

در محضر ولایت

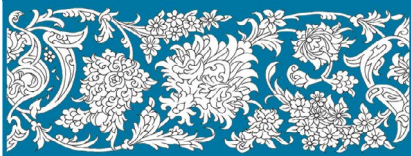
این چه هوس بازی است؟



مسئله‌ی ساده‌یستی مسئولان، استکبارستیزی، افتخار به انقلابی‌گری. یک دور‌مای بر ما گذشت که اسم انقلاب و انقلابی‌گری و این‌ها به انزوا افتاده بود؛ سعی می‌کردند به عنوان یک ارزش منفی یا ضد ارزش، از این چیزها یاد کنند؛ مقاله می‌نوشتند، حرف می‌زدند، گفته می‌شد. امروز خوشبختانه اینچور نیست، درست بعکس است؛ گرایش عمومی مردم و مسئولان کشور به حرکت انقلابی، جهت‌گیری انقلابی، ارزش‌های انقلابی و مبانی انقلاب است. این را توجه داشته باشید که یکی از عوامل گرایش مردم به دولت، همین هاست؛ یعنی مردم به این ارزش‌ها اهمیت می‌دهند. مسئله‌ی دعوت به عدالت، مسئله‌ی ساده‌یستی، دور بودن مسئولان از تجمل؛ اینها خیلی چیزهای مهمی است. ۹۲/۶/۲

ضعف‌های ما ، خطرهایی است که در سر راه ماست و در این مدت وجود داشته است و باید بعدها جلوی این‌ها را بگیریم. اولین ضعف ما گرایش به دنیاطلبی بود که گریبان بعضی از ماها را گرفت. بعضی از ما مسئولین دچار دنیاطلبی شدیم، دچار مادی‌گرایی شدیم؛ برای ما ثروت، تجمل، آرایش، تشریفات و اشرافی‌گری یواش یواش از قبح افتاد. وقتی ما این جور شدیم، این سرریز می‌شود به مردم. میل به اشرافی‌گری، میل به تجمل، میل به جمع ثروت و استفاده‌ی از ثروت به شکل نامشروع و نامطلوب، به‌طور طبیعی در خیلی از انسان‌ها هست. وقتی ما خودمان را رها کردیم، ول کردیم، دچار شدیم، این سرریز می‌شود به مردم؛ در مردم هم این مسئله پیدا می‌شود.‌دازی درباره فرهنگ صحیح اقتصادی و اقتصاد مقاومتی در رسانه ملی و پرهیز از تبلیغ و ترویج تجمل‌گرایی ۹۰/۱۱/۱۴

ما باید اعتراف کنیم به این مسئله. عادت‌های ما، سنت‌های ما، روش‌های غلطی که از این و آن یاد گرفته ایم، ما را سوق داده است به زیاده‌روی در مصرف به نحو اسراف. یک نسبیتی باید در جامعه میان تولید و مصرف وجود داشته باشد؛ یک نسبت شایسته‌ای به سود تولید؛ یعنی تولید جامعه همیشه باید بر مصرف جامعه افزایش داشته باشد. جامعه از تولید موجود کشور استفاده کند؛ آنچه که زیادی هست، صرف اعتلای کشور شود. امروز در کشور ما این جوری نیست. مصرف ما به نسبت، از تولیدمان بیشتر است؛ این، کشور را به عقب می‌رساند؛ این، ضررهای مهم اقتصادی بر ما وارد می‌کند. جامعه دچار مشکلات اقتصادی می‌شود. در آیات شریفه ی قرآن بارها راجع به پرهیز از اسراف در امور اقتصادی تأکید شده؛ این به خاطر همین است. اسراف، هم لطمه‌ی اقتصادی می‌زند، هم لطمه‌ی فرهنگی می‌زند. وقتی جامعه‌ای دچار بیماری اسراف شد، از لحاظ فرهنگی هم بر روی اوتاثیرهای منفی می‌گذارد. بنابراین مسئله‌ی صرفه‌جویی و اجتناب از اسراف، فقط یک مسئله‌ی اقتصادی نیست؛ هم اقتصادی است، هم اجتماعی است، هم فرهنگی است؛ آینده‌ی کشور را تهدید می‌کند. ۸۷/۱/۱



جامعه شناسی پدیده آقازاده ها!

دکتر حامد حاجی حیدری

امروز، «آقازاده»‌ها برای رسالتی فراخوانده شده‌اند که اغلب برای آن ساخته نشده‌اند. از «آقازاده»‌ها انتظار می‌رود که به «آقایان» جدید تبدیل شوند، ولی اغلب، این منظور میسر نیست. چرا؟

تز ۱. ریشه «آقازاده»‌ها در «آقا»‌ها

پدران «آقازاده»‌ها، همان «آقا»‌ها، همان انقلابیونی بودند که به زحمت و مرارت، برای دستیابی به آرمان‌های خود و نه برای رسیدن به آلف و الوف و زخارف دنیا، از عمق جان مایه گذاشتند و بزرگ و سردار شدند. و همان‌ها در یک شرایط انقلابی به مدیران خلاق، شبانه‌روزی و نوآور یکی از شگرف‌ترین و اعجاب‌آورترین انقلاب‌های تاریخ شدند. آن‌ها این انقلاب را به طرز حیرت‌آور و رمانتیکی پیش بردند.

در عین حال، برخی پدران «آقازاده»‌ها، همان‌ها بودند که اغلب، اتوماتیک وار و بدون آن که خود بخواهند، برای اولین بار، از مواهب یقه سپیدی، بهره‌مند شدند. پس، اذعان دارم که اغلب آن‌ها، تلاشی برای بهره‌مندی از این مواهب نکردند. آن‌ها، مذهب‌تر از این حشو و زوائد بودند. آن‌ها «انقلابی» بودند. اغلب آن‌ها، نقشی در مبارزات یقه سپیدان برای جذب امکانات و مقدرات بیشتر نداشتند، ولی...

ولی، وقتی برخی کارمندان، خود را به عنوان «قشر آسیب‌پذیر» به جامعه قبول‌اندند، «سیل آب‌باریکه‌ها»ی متعدد به سمت هر آن کس که نام کارمند را یدک می‌کشید روانه شد، و البته خواسته یا ناخواسته، «آقایان» هم، بر وفق «نظام ناهماهنگ پرداخت»، بیش از دیگران، از آن «سیل آب‌باریکه‌ها» بهره‌مند شدند، و این، خانواده آنان را متمول ساخت، طوری که امروز

معلوم می‌شود که حتی آن‌ها سهمی از پورشه‌ها هم دارند.

تز ۲. ریشه «آقازاده»‌ها در «مادر»‌ها

«آقازاده»‌ها، همان قدر که «آقا»‌زاده هستند، «مادر»‌زاده نیز هستند. به عبارت دیگر، بخش دیگری از مسئله «آقازاده»‌ها، به ساختار نامتوازن کننده‌ای به نام «مادر» در فرهنگ ما باز می‌گردد. در فرهنگ ما، «مادر» به عنوان یک مؤلفه و المان مقدس، تنه به فرشتگان می‌زند، و از جایگاه بسیار ویژه برخوردار است؛ جایگاه ویژه‌ای که در فرهنگ‌های مشابه و حتی همسایه فرهنگ ما مشهود نیست. این جایگاه ویژه «مادر»، نه تنها «نامتوازن» است، بلکه نقشی «نامتوازن کننده» نیز دارد. به این معنا که پذیرفته می‌شود که «مادر»، به استناد جایگاه مقدس مادری، می‌تواند در ساختارهای اجتماعی دیگر مداخله کند و معیارهای آن‌ها را بر هم بزند. فی‌المثل، ریشه اصلی تنش ثابت میان مادر شوهر و عروس، و مادرزن و داماد در فرهنگ ما، به همین ساختار نامتوازن کننده «مادر» باز می‌گردد. اصولاً در فرهنگ ما که «مادر» به نحو نامحدودی تکریم می‌شود، پذیرفته می‌گردد که «مادر» در مسائل زندگی فرزند خود و بدون ملاحظه شئون سایرین مداخله کند، و از آن جا که در این مداخله از توان ساختاری عظیمی بهره می‌برد، از این قرار، عروس و داماد را می‌آزارد، و به همین ترتیب است که جنگ مادرزن و داماد، و مادر شوهر و عروس، در فرهنگ ما یک جنگ پذیرفته شده و قطعی و مغلوبه است.

حال، این تحلیل در مورد جایگاه «مادر»، چه تناسبی با پدیده «آقازاده»‌ها دارد؟ این که، مادر «آقازاده»‌ها، بر حسب جایگاه یقه سپیدی آقایان، در شرایطی که فرزندان سایر مردم، در گرمای خوزستان از کشور دفاع می‌کردند، اغلب، حتی به رغم نظر «آقایان»، فرزندان خود را برای ادامه تحصیل به خارج گسیل کردند تا آنها را از شرایط نامساعد کشور برهانند. «آقازاده»‌ها به رغم «آقا»یان در شرایط انقلابی بزرگ نشدند، و حتی به رغم فرزندان سایر مردم، در شرایط «جنگ» هم بزرگ نشدند؛ از این قرار است که طبیعتاً، چندان قدر انقلاب را نمی‌دانند. آن‌ها برخوردی خونسرد و بی‌تفاوت با میراث انقلاب دارند، و این، عجیب است. از این قرار که آشکارا، «آقازاده»‌ها برای رسالتی فراخوانده شده‌اند، که اغلب برای آن ساخته نشده‌اند.

تز ۳. ریشه دواندن «آقازاده»‌ها در جامعه مدنی
«آقایان» به کوشش خویش، «آقا» شده‌اند، ولی برخی «آقازاده»‌ها، در شرایطی «تبعیض»‌آمیز، با امتیازات اولیه متفاوت از دیگر هم سن و سال‌ها، بزرگ شده‌اند و با حمایت ویژه و مقاومت‌ناپذیر «مادر»‌ها.

این شرایط «تبعیض»‌آمیز، نوعی اشرافیت اقتصادی بر پایه اشرافیت خانوادگی ایجاد کرد که پیامد آن، ناهمگونی اقتصادی و بیکاری در سطح وسیع، و همچنین، از بین رفتن عدالت در عرصه تولید و انباشت سرمایه در دست گروهی خاص شد. نتایج این واکنش‌های زنجیره‌ای، در سیاست هم به صورت «پول‌های کثیف» آشکار گردید.

«تبعیض»، انگیزه کار را تضعیف، و خلاقیت‌ها و نیروهای «آقازاده»‌ها را به سوی کجی و ناراستی می‌کشاند. تبعیض‌ها، هر چند هم که ساختاری و تعریف شده و مشروع باشند، رو به فساد یا لااقل «مفت‌خواری» می‌گذارند. این چنین، مفهوم «رانت‌خوار» وارد ادبیات عامه ما شد. آن سال‌ها، «رانت»، مستقل از مفهوم انتزاعی اقتصادی آن، به ثروت بادآورده و به هر پرداختی گفته می‌شد که بیشتر از ارزش واقعی محصول یا خدمت باشد؛ و «رانت‌خواری» عبارت شد از جستجو برای دست یافتن به این درآمد مازاد. در «رانت‌خواری»، شخص یا گروهی صاحب نفوذ، در صدد تحصیل سود ویژه به بهای تمام شدن هزینه آن به حساب جامعه هستند. در این حال، منابع ثروت، آموزش و قدرت انحصاری می‌شوند و تبعیض و فساد، کم‌کاری، رشوه‌خواری و ملاحظه ضابطه به جای رابطه، عزل و نصب‌های خارج از قاعده و... جامعه را فرا می‌گیرد. رانت‌خواران، با توسل به ابزارهایی که دیگران بدان دسترسی ندارند، برای کسب منافع گسترده تلاش می‌کنند. نتیجه، دسترسی به منابع مالی کلان، استفاده از تسهیلات بخش دولتی به نفع افراد حقیقی و شرکت‌های خصوصی و... بود.

تز ۴. گسترش مفهوم اجتماعی «آقازاده»‌ها

وقتی مفهوم «آقازاده»‌ها با مفهوم عمیق‌تر «رانت» پیوند خورد، بسیاری از جنبه‌های دیگر پدیده «آقازاده»‌ها آشکار می‌شود که بخش مهمی از دشواری‌های این جامعه را گوشزد می‌نماید. در واقع، رانت انواعی دارد و بر حسب این انواع، جنبه‌های مختلف پدیده «آقازاده»‌ها آشکار می‌شود.

برخی «آقازاده»‌ها، به اتکاء پایگاه اجتماعی و اقتصادی و سیاسی خود، رفته رفته رانت حقوقی و قانونی، و سپس، قضائی ایجاد می‌کنند. این خیلی خطرناک است. در این جا «قانون» ضربه می‌خورد، و از آن جا که برای رویارویی با فساد، هیچ چیز کارتر از اتکاء بیشتر به «قانون» و اجرای بی‌مسامحه «قانون» نیست، این دست‌اندازی «آقازاده»‌ها، به نوبه خود، قدرت آن‌ها را آسیب‌ناپذیر و مهارناپذیرتر می‌سازد.

نوع دیگر رانت، «رانت اطلاعاتی» است؛ یکی از راه‌های به دست آوردن ثروت‌های بادآورده، آگاهی از اطلاعات اقتصادی یا افشای آن‌ها از طریق نفوذ خانوادگی بسط‌یافته است. عده‌ای از



طریق دست‌یابی زودرس یا خرید این اطلاعات در زمینه تغییرات قوانین و مقررات سرمایه‌گذاری، سود کلان به دست می‌آورند. نبود اطمینان از چنین اعمالی، صاحبان سرمایه را به طرف فعالیت‌های اقتصادی کاذب سوق می‌دهد؛ در نتیجه، سرمایه‌ها از بخش توسعه اقتصادی و عمرانی خارج می‌گردند. وجود این رانت‌ها سبب می‌شود که، حتی، افراد مولد جامعه نیز به گروه‌های رانت‌خواری ملحق گردند و دست از تولید بردارند و موجب شوند تا رانت به صورت یک فرهنگ غالب «زرتنگی» در جامعه درآید.

بدین ترتیب، افراد به جای کمک به افزایش درآمد ملی، از درآمد موجود، ارتزاق خواهند کرد.

یکی دیگر از رانت‌هایی که با اطلاعات سر و کار دارد، رانت ناشی از سرمایه‌گذاری‌های عمرانی است. آن گاه که طرح‌های عمرانی، باعث افزایش ارزش اموال منقول و نامنقول مرتبط با این طرح‌ها می‌شود، برخی «آقازاده»‌ها با اطلاع قبلی به درآمدهای نجومی دست می‌یابند.

تورم قابل پیش‌بینی نیز یکی از راه‌های کسب رانت اقتصادی «آقازاده»‌هاست. تورم حاصل از کسری بودجه دولت، اعم از کسری آشکار یا پنهان، ابزاری در اختیار «آقازاده»‌های مطلع برای اندوختن مال و ثروت فراهم می‌آورد و از این رهگذر، آن‌ها توانسته‌اند عوامل موجود در تورم را شناسایی کنند و با در دست داشتن امکانات، از تورم، بیشترین بهره را بگیرند، بدون این که ارزش افزوده‌ای را در جامعه ایجاد کرده باشند.

غایت و نهایت رانت‌خواری‌های برخی «آقازاده»‌ها، «رانت سیاسی» است. «رانت سیاسی»، شامل تلاش «آقازاده»‌ها برای کسب امتیازات و انحصارات، با تدارک و اعمال نفوذ سیاسی است. همان طور که از این تعریف «رانت سیاسی» در ارتباط با پدیده «آقازاده»‌ها پیداست، شگردهای سیاسی برای کسب رانت و امتیازات اقتصادی را رانت سیاسی می‌گویند نه لزوماً تلاش برای تحصیل پست سیاسی. در چنین ساز و کاری، «آقازاده»‌ها برای تثبیت موقعیت خود، ناگزیرند رانت‌ها و امتیازها را به اشخاص صاحب نفوذ واگذار کنند تا پدیده «حامی‌پروری» شکل گیرد. جذب رهبران حامی قومی، نژادی، گروه‌های سیاسی و غیره، با دادن پاداش‌های اقتصادی و رانت‌های سیاسی از نمونه‌های بارز ساختار سیاسی رانتیر «حامی‌پرور» است. اگر این وضع، به قدر کافی ریشه بدواند، شرایطی پیش خواهد آمد که دیگر مسیری برای مبارزه مؤثر با فساد متصور نخواهد بود.



میز گردی با چند تن از پژوهشگران علوم اجتماعی در باب پز سرمایه داری و سبک زندگی مرتب بر آن

مرزهای اخلاقی جامعه با تجمّل گرایی از بین می رود!

مهدی عجم، دکتر امین سهرابی و محمد حسین علاقمند

اشاره:

جامعه امروز ما با آسیب های فراوانی روبروست از جمله مساله تفاخر و تجمل گرایی افراطی و نمایش آن در صحنه جامعه و شبکه های اجتماعی که دغدغه قدیمی ما در مجله آرمان گرا بوده است ، به واقع بعد از دو حادثه تصادف جوانان پورشه سوار در تهران بزرگ و سرباز کردن دمل چرکین این ماجرا بر آن شدیم با کمک جمعی از اساتید برجسته علوم اجتماعی دانشگاه تهران در موسسه تحقیقات اجتماعی که به شکل علمی با پدیده های اجتماعی مواجه می شوند میزگردی را با حضور سه تن از اساتید محترم و برجسته این موسسه خانم دکتر آهنگر،دکترای جامعه شناسی و عضو موسسه دکتر فتورچی،مدیر گروه مطالعات رسانه و فرهنگ موسسه ، دکتر بزرگی ، دانشجوی دکتری فلسفه دانشگاه تربیت مدرس برگزار نموده و مساله پز سرمایه داری و تبعات اجتماعی آن را مورد واکاوی قرار دادیم که با سپاس از این عزیزان این میزگرد خواندنی به شما خوانندگان محترم تقدیم می گردد .

با سلام و تشکر از اساتید محترم به خاطر فرصتی که در اختیار ما قرار دادند نشریه دانشجویی آرمان گرا در پرونده این شماره خود بحث « پز سرمایه داری و آسیب های اجتماعی آن» را دنبال می کند در میزگردی که خدمت شما هستیم قرار است به یاری حق تعالی و مساعدت شما صاحب نظران محترم این بحث را از جنبه های گوناگون واکاوی نماییم به عنوان شروع بحث خانم دکتر آهنگر برای آغاز سخن لطفا مقداری در خصوص مفهوم سرمایه اجتماعی توضیح دهید؟

خانم دکتر آهنگر : مفهوم سرمایه اجتماعی از یک سری عوامل از جمله تحصیلات، حلقه های حمایتی افراد، قدرت، ثروت، خانواده سالم و میزان اعتمادی که فرد به خودش و یا به جامعه دارد شکل گرفته که آن را سرمایه اجتماعی می گویند. قدرتمندی در هر یک از این عوامل می تواند باعث افزایش سایر عوامل نیز بشود؛ به طور مثال، افزایش تحصیلات، ثروت و اعتماد را برای فرد به ارمغان آورد و یا خانواده درستکار، موجب جلب اعتماد سایر افراد می گردد ویا خانواده پر جمعیت در مواقع لزوم، حمایت های لازم را انجام داده و باعث افزایش تحصیلات، ثروت و قدرت نیز می شود. یا مثلا در جامعه ما، هر چقدر ثروت فرد بیشتر می شود، اعتماد افراد به او بیشتر می شود. در حوزه تحصیلات هم همین طور است؛ مثل سیل مدرک گرایی که امروزه در جامعه با آن مواجه ایم. اجازه بدهید در این باره به چند مورد اشاره کنم؛ برای نمونه در یک مورد، در زمان عقد اولین قرارداد کاری با موسسه ای، دوستی معتقد بود اگر با یک ماشین مدل بالا به محل قرار داد برویم احتمال انعقاد قرارداد بیشتر می شود و یا یکی از دوستانم که پزشکی محجبه و چادری بود می گفت زمانی که با چادر در کلینیکی طبابت و معاینه می کرده برخی از بیماران فکر می کردند که وی بیسواد است و لذا ایشان می گفت سعی می کند در زمان معاینه از اصطلاحات خاص علمی و لاتین استفاده کند تا بیمار به این نتیجه برسد که او به اندازه کافی با سواد هست! و البته مواردی از این دست بسیاریند.

به اعتقاد بنده این سیر تفاخر و توجه به ظواهر مادی از زمانی شروع شد که ارتباط ما با اروپا گسترش یافت. در دوره قاجاریه، اولین اعزام ها با هدف تحصیلات عالی به خارج از کشور اتفاق افتاد و با بازگشت تحصیلکردگان از کشورهای اروپایی و آمریکایی، فرهنگ آنان نیز با غرور و تفاخر وارد کشور شد. در آن زمان، بسیاری از پزشکان متخصص غرب دیده که دارای مهارت و دانش علمی مطلوبی شده بودند با تشخیص درست بیماری ها و

تجویز دارو های لازم برای بیماران گویی معجزه می کردند و آنان نیز بتدریج به این افراد، ایمان می آوردند و بی تردید چون این پزشکان، با فرهنگ اروپایی مانوس شده بودند در پوشش خود ازکت و شلوار استفاده می کردند؛ موهای خود را همچون اروپاییان پارافین و روغن های خاص می زدند و به همراه همسران شیک پوش و بعضا خارجی خود در مجالس و محافل ظاهر می شدند و رفتار های خارج از عرف مذهبی از خود بروز می دادند و لذا در مدت زمان کوتاهی، نوع پوشش فرهنگ غربی توسط این ناجیان حوزه پزشکی در کشور به مثابه یک سبک متعالی و با کلاس در عمل تبلیغ شد و طرفدارانی پیدا کرد.

در زمان جنگ، در کشور همواره یک اصالت کل گرا و یک روحیه جمعی وجود داشت که باعث می شد همه به خاطر وطن و هم وطنانشان به جبهه رفته و تا مرز شهادت پیش می رفتند؛ مردانی بودند که چندین فرزند خردسال داشتند وبا این بینش راهی جنگ می شدند که اگر شهید شوند نگرانی زیادی نخواهند داشت چون خانواده هایشان در جامعه ای امن زندگی خواهند کرد و اطمینان داشتند که آشنایان، دلسوزانه مسئولیت آنها را بر عهده می گیرند. ولی بعد از جنگ، فضا دگرگون شد؛ اصالت فردی به اصالت جمعی ترجیح داده شد؛ بنا به دلایل مختلف از جمله وفور ترجمه و تالیف کتاب هایی در جامعه که این موضوع را به فرد القاء می کند؛ این که «اگر شما ثروتمند نیستید، مقصر خودتان هستید؛ چون به پول و ثروت فکر نکرده اید و...». در واقع، امروزه این بینش در بین مردم رواج یافته که ثروتمند بودن، نشانه ای از هوش و ذکاوت فرد است و فرد به واسطه هوش و استعداد اقتصادی خود ثروتمند می شود و جامعه هیچ نقش و مسئولیتی در قبال فرد ندارد؛ همچنین تلقین می شود که فرد فقیر، آدم کم هوش و استعدادی است که یاد نگرفته چگونه کسب پول و قدرت کند. در اینجاست که ژست سرمایه داری متجلی می شود؛ زیرا ثروتمندان به عنوان افرادی باهوش قلمداد شده که توانسته اند با کمک تفکر و هوش و استعداد خود ثروتمند شوند. شیوع این تفکر، مقارن است با گسترش شرکت های هرمی و پایه گذاری اولیه برخی اختلاس ها در دستگاه های دولتی.

این ژست یا عامیانه بگویم پز سرمایه داری متأسفانه امروزه در حال فراگیر شدن هست. البته هنوز جامعه حافظه خوبی دارد و به این حدیث شریف از امام علی (ع) عنایت دارد که «اگر خانه ای را آباد دیدید ببینید چه خانه هایی خراب شده است!». درواقع، هنوز بیشتر مردم بر این باورند که کسی به راحتی ثروتمند نمی شود؛ مگر آنکه راهی را به خطا رفته باشد. امروزه نفرت از این سبک زندگی، بتدریج در افراد جامعه و به ویژه در طبقه پایین در حال شکل گرفتن است؛ به طوری که اخیرا وقتی پورشه ای در تهران تصادف کرد و راکب آن فوت شد در صفحه شخصی آن فرد پیام های بسیاری که حکایت از این تنفر داشت نقش بست.



در حوزه آموزش هم این تفکر به نوع دیگری شکل گرفت تا عده ای از قافله ثروتمند شدن عقب نمانند؛ ببینید امروزه تعدد مراکز آموزشی چه بلایی بر سر کشور آورده است! دانشگاه های پولی زیادی ایجاد و موجب شده جمعیت زیادی از افراد تحصیل کرده سر خورده شکل بگیرد که فقط به داشتن مدرکی می بالند و دور نیست زمانی که سرمایه داران فرصت طلب، دانشگاهیان و سرمایه های فکری و فرهنگی جامعه را در بنگاه ها و شرکت های خود تحقیر آمیز به کار گیرند.

این نظام سرمایه داری و تجمل گرایی در آینده نزدیک همه عرصه های فکری و فرهنگی را تحت تسلط خود قرار خواهد داد. در سال۸۶ در دوره دکتری حدود ۲۵۰۰ نفر دانشجوی پذیرفته شد در حالی که سال بعد با توجه به متمرکز شدن آزمون دکتری این میزان به ۱۰۰۰۰ نفر بالغ شد. علاقمندان به ادامه تحصیل در مقطع دکتری، با انگیزه هیئت علمی شدن تلاش و هزینه می کنند نه آنکه کارشناسی ساده در سازمانی باقی بمانند واین قطعا ازهم اکنون تبدیل به یک بحران شده است. واقعا این میزان فارغ التحصیلان مقطع دکتری در کجا باید نقش آفرینی کنند؟!

دکتر جامه بزرگی شما در این ارتباط از منظر فلسفی اظهار نظری بفرمایید

دکتر جامه بزرگی: اجازه بدهیم در مورد اصالت فرد و جمع فارغ از اینکه اینجا اصالت دقیقا به چه معنا است توضیح مختصری بدهم؛ یک ایده ای وجود دارد که البته بنده در آن مذاقه کرده ام و آن اصالت ربط است! مرحوم علامه طباطبایی(ره) می فرمایند انسان را مجموعه روابطی که دارد می سازد. من از دریچه ارتباطاتی که دارم نشان می دهم که چیستم و کیستم، من با کدام من خود در ارتباطم؟ من واقعی یا منی که من از خود تصور دارم یا منی که دیگران از من متصور هستند؟ اگر ارتباط شما با من واقعی تان نباشد اصولا سخن از اصالت فرد اشتباه است. چون این فرد، فرد خیالی و پوشالی است. همینطور جمع؟ من با کدام جامعه در ارتباطم؟ در هر دو صورت، آن چیزی که اصالت دارد، ربط است. اینها ممکن است به اصالت من مرتبط بشوند یا نشوند! من باید ببینم که فرد و جامعه در معنای واقعی خودش چه مفهومی دارد.

در این خصوص، سقراط ایده مهمی دارد: «خودت را بشناس». این خیلی مهم است. یعنی من واقعی را بازشناسی کنیم. از دل این سخن می توان فهمید که اصل زندگی کسب فضیلت است. افلاطون این ایده را باز می کند و ایده ی زیبایی شناختی را نیز در آن بسط می دهد. می بینید که از نظر سقراط «علم، ثروت و زیبایی فضیلت هستند و نه قدرت» و این خیلی متفاوت است با آنچه که متأسفانه در جامعه با آن مواجه ایم . نوع نگاه به علم و ثروت بسیار مهم است. شما می توانید در آنچه من آن را حکمت قرآنی می نامم این موضوع را بهتر دنبال کنید. خداوند در قرآن علم و ثروت را فضل الهی در بسط رزق خود برای یک عده معرفی و بنا بر مصالحی داده است. این موضوع چند مساله اخلاقی را به دنبال دارد. اول وظیفه صاحب علم و ثروت را در قبال خدا، خودش و جامعه. اینکه تفاخر نکنند، از خود ندانند، حق سائل و محروم را از مال خود فراموش نکنند و ... سایر مسائل که مجال پرداختن به آن نیست. دوم وظیفه دیگران را در قبال سعی و تلاش خود برای کسب روزی و ثروت، حسد نورزیدن و نا امید نبودن از رحمت خدا و... قرآن به صراحت می فرماید



«لا تنس نصیبک من الدنيا» آن مقدار از زیبایی ها و ثروت های دنیا که نصیب تو است را فراموش نکن به دست بیاور؛ زیرا این ها لوازم حفظ کرامت و شرافت و عامل پایداری دین تو است. بنابراین نباید زیبایی طلبی و ثروت را در اسلام و از نگاه فلسفی به دیده منفی دید. زمانی این بد است که بشود تکاثر، بشود زخرف، تبرج و زینت متفاخرانه. این ادبیاتی که قرآن در مورد قارون به کار می برد. بر همین اساس هم، دو نوع تجمل گرایی مثبت و منفی در ادبیات قرآن کریم داریم. تجمل گرایی مثبت به این معنی که «قل من حرم زینه الله الّتی اخرج لعباده و الطّیبات من الرّزق». چه کسی زینت ها و زیبایی را که خداوند رزق فرموده را حرام کرده است؟ در حالی خداوند دارای صفات جمال است و خود نیز جمیل است و جمال را دوست می دارد. پس آن مقدار از ثروت و زیبایی هایی که لوزام وجودی شخص است اشکالی ندارد. اما یک وقت این می شود تکاثر، می شود تفاخر، خود نمایی، تکبر، اسراف، تبذیر اینها را خدا منع کرده است.

اما حال سوال می شود چرا و به چه دلایلی جامعه امروز ما دچار تجمل گرایی منفی شده است؟ پاسخ به این سوال نیازمند تأمل بسیار است اما من به یک نکته اشاره می کنم.

نیچه اظهار نظر عمیقی دارد؛ نیچه در نوشته های خود از حمله یک هیولا به وجود انسان خبر می دهد. حمله نیست انگاری به اصالت انسان است! نیست انگاری چه زمانی حمله ور می شود؟ زمانی که شما تهی از معنای زندگی شوید یا سنگ محک ارزش ها را از دست بدهید. زمانی که آن معنای زندگی که برای شما ترسیم شده بود یا ارزش هایی که روزی باور شما بود جایگاه خود را از دست بدهد و هیچ کدام از این ها شخص را ارضا نکند، و شخص به نوعی دچار نا امیدی و بدگمانی به وجود هر ارزش و باور و ملاکی باشد که زندگی را بر مبنای آنها معنا کند و پایه ریزی کند. آنگاه مسائل و مشکلات به شما حمله ور می شود. آنگاه شما می بینید که زندگی چقدر غیرقابل تحمل است. فرد ضعیف شده و تهی شده از باور ها و ارزش ها وقتی نمی تواند با مسائل و مشکلات زندگی مواجهه کند؛ خوب حالا چه می کند؛ یا باید خود را فراموش کند یا مساله را. این ایده می شود نیست انگاری! اراده او برای حل مشکل به سروش گذاشتن بر مشکل منعطف می شود. خب نشانه های این نیست انگاری از نظر نیچه چیست؟ از خودکشی گرفته تا مصرف الککل و استعمال انواع مخدر تا غوطه خوردن در شهوات که لحظه ای در این دنیا و درگیر مشکلات آن نباشد. حتی علم زدگی، موسیقی، عرفان های کاذب و نشانه هایی از نیست انگاری است. یکی دیگر از این مصادیق هم تجمل گرایی است. وقتی من به سوی تجمل گرایی می روم یعنی نیست انگاری را باور دارم؛ یعنی من الان از این شخصیتی ضعیفی که دارم حالم به هم می خورد. من دارم بر چیزی سروش می گذارم. من می خواهم با تفاخر، تبرج و زخرفات دنیوی مواجهه خودم با زندگی، بی هدفی، مرگ، قیامت، روز حساب و ... را که روزی باور دینی من بود و ملاک ارزش گذاری های من بود را سروش بگذارم. این من نیستم که نتیجه فضیلت های مادی و معنوی ام را نشان می دهم بلکه من توسط این ماشین لوکس، این نوع برند لباس و موبایل و خود را معرفی می کنم. وقتی وارد مترو می شوید و می بینید که همه دارند آهنگ گوش می کنند، یعنی بیشتر آن افراد حتما مشکلی دارند؛ یعنی از خودشان بیگانه اند و نتوانسته اند مسائلشان را با خود حل بکنند؛ یا مثلا در مجالس مهمانی و در محافل دوستان، تفاخر به فلان مدل موبایل، ماشین، خانه و ... نشان از این دارد که این مساله فرعی (که البته شبه مساله است) این قدرت نمایی دنیوی برای پوشاندن ضعف بزرگ دیگری است به نام بی معنایی زندگی.

اتفاقا در آموزه های اسلامی، نیست انگاری داریم ولی از جنبه مثبت آن؛ از امام صادق (ع) حدیثی داریم که آرامش شما در این است که فراموش کنید بدی هایی که به شما می شود و خوبی هایی که به دیگران کردید. متأسفانه بسیاری از ما نمی توانیم این موارد را فراموش کنیم. همیشه در خاطرات گذشته و خاطرات آینده سیر می کنیم و حال را ازدست می دهیم؛ حال که از دست رفت، نمی شود زندگی درستی داشت. جوانان وقتی این تجملات را در عده ای می بینند دچار یک نوع سرخوردگی و ناامیدی از یک سو و از سوی دیگر نوعی توهم در آینده زیستن و ترسیم یک زندگی پر از تجمل می شوند. و همین باعث برخی دیگر از مشکلات و آسیب های اجتماعی می شود.

مرحوم علامه طباطبایی اولین بار ایده ربط را مطرح کرده است. ایشان در تفسیر المیزان در آیه ۲۰۰ سوره آل عمران بحث ربط را گسترش داده و می نویسند «آن چیزی که اصالت دارد ربط است، اگر ربط درست در جامعه ایجاد کنیم، آن جامعه، جامعه مطلوبی است. ربط یعنی قانون زندگی؛ یعنی ارزش ها و ملاک های تعامل با دیگران. این نباشد شبه ارزش ها جا باز می کنند و روابط، دیگر بر مبنای ارزش های انسانی نیست بلکه بر مبنای ارزش های مادی و قدرت طلبی است.

اگر افراد دنبال سود و منافع خود باشند و دنبال ساختن اصالت های اعتباری خودشان؛ در واقع فکر می کنند که اصیل هستند، درحالی که اعتباری هستند. مرحوم علامه (ره)بر این اعتقاد بودند که اتفاقا قیامت، ظهور و بروز همین ربط ها است و خسران بر سر

همین ربط هایی است که من ساختم. خود اصیل و ارزش های اصیل را وانهاده دل به من خود ساخته بستم.

آقای دکتر، رسانه های نوین تا چه اندازه در تغییر سبک زندگی ما و بویژه تجمل گرایی موثر است؟

دکترفورچی : برای ورود به بحث در خصوص روحیه تجمل گرایی و اشرافی گری هم وطنانمان مقدمه ای را بیان کنم؛ در یک مطالعه اسنادی که اخیرا انجام شده در برخی از سفرنامه هایی که از سوی غربی ها در مورد فرهنگ ایرانیان در یک قرن پیش نگاشته شده به وجود روحیه تجمل گرایی ایرانیان اشاره شده است که این ویژگی به احتمال قوی بر می گردد به وجود روحیه تفاخر و فخر فروشی کسانی که در معرض حکومت های شاهنشاهی و نظام پادشاهی به این عادات خو گرفته بودند و برخی در پی آن بودند که با چنین رفتاری خود را به طبقه خاص و ممتاز یا اشرافی آن زمان نزدیک تر کنند تا اعتبار خود را افزایش دهند. در عمل، همواره در دوران پیش از قاجار یک طبقه برتر و مرفه وجود داشته(رباب و خاندان سلطنتی) ویک طبقه پایین دست (رعیت و کارگر). با آغاز دوره قاجار و رواج داد و ستد با بیگانگان عده ای که بیشتر از طبقه مرفع و اعیان جامعه بودند به تجارت روی آوردند و به همراه کالاهای خارجی، فرهنگ آنان نیز در جامع گسترش یافت. بتدریج عده ای از فرزندان طبقات محروم با فراهم شدن زمینه های سواد آموزی و همراهی با کاروان های بازرگانی که به خارج از مرزها سفر می کردند (به عنوان عمله) در حالی که به جایگاه طبقه متمول جامعه و اشراف غبطه می خوردند در پی داد و ستد و خرده فروشی و تحصیل سرمایه به تجارت و بازرگانی روی آورده تا از طریق درآمد قابل توجه آن، خود را به طبقة اشراف و ممتاز جامعه نزدیک تر کنند و لذا میل به برتری طلبی و ممتاز بودن در نتیجه چنین تقابلی در جامعه گسترش یافت. لذا این روحیه یا میل کمال طلبی مادی که امروزه در این جامعه وجود دارد در غرب و کشورهای توسعه یافته دیده نمی شود و نگران کننده تر این که امروزه تظاهر به سرمایه داری هم یکی از آفات مبتلا به جامعه ماست که مظاهر آن را هر روزه در خیابان ها و حتی در شبکه های اجتماعی مجازی هم می توان دید. متأسفانه امروزه وضعیت فرهنگی شهرک های اطراف تهران و کرج بویژه به لحاظ پوشش و آرایش تفاوت چندانی با شمال شهر تهران ندارد؛ در عصر حاضر به نظر می رسد که در ظرف زمان بسیار کوتاهی آخرین مدهای آرایشی و پوششی از طریق رسانه های نوین، بویژه شبکه های رنگارنگ ماهواره ای و وب سایت های اینترنت و گروه های خاص شبکه ای اقتباس شده و در خیابان های شمال و جنوب شهر های بزرگ و کوچک عروسک وار به نمایش در می آید؛ لذا تظاهر به تجملی گرایی

این روزها اگر از طریق تصاحب خودروهای گران قیمت و خانه های لوکس برای طبقه ضعیف و پایین دست میسر نباشد از طریق تغییر چهره و پوشش به سبک طبقه ممتازی که با آخرین مدهای غربی، خود را می سازند بسادگی برای هر دختر و پسر نوجوان و جوانی از هر طبقه ای فراهم هست.

از مصادیق دیگر این ویژگی که با روحیه هویت گریزی ایرانیان هم ارتباط پیدای می کند افزایش میل به فرزند آوری دانشجویان ایرانی و نه مهاجران، در کشورهای توسعه یافته و پیشرفته برای کسب پاسپورت خارجی و مباحات این عده به داشتن فرزندانی با ملیت و نام بیگانه است تا بیش از هم وطنان مرفع مقیم در کشور، ممتاز و متفاوت باشند! اینگونه رفتار هم همچون اقتباس فوری پوشش غربی بیشتر از سوی طبقات متوسط جامعه دیده می شود، تا در زمان نبود سرمایه ای برای متمایز و برجسته شدن، از طریق تغییر نماد ها و نشانه های هویتی خود و ترجیحا در نسل آتی این وجه تمایز برجسته شود. متأسفانه گاهی دیده می شود که حتی برخی کارکنان دولتی شاغل در نهاد های سیاسی و فرهنگی خارج کشور برای فرهنگ پذیر شدن هر چه زودتر و مطلوب تر فرزندانشان در کشورهای غربی، آنان را به آموزشگاه های کشور محل اقامت گسیل می دارند تا با تسلط بر نه زبان، بلکه لهجه بیگانه از این منظر نیز خود را با طبقه ممتاز متمول و غرب زده جامعه همگون سازند! گویی تمایز و تجمل دو همزاد جدایی ناپذیر نسل سرگردان امروز و دهه های ۷۰ به بعد شده است!

تجمل گرایی گاهی از طریق کسب مدرک عالی دانشگاهی و یا عنوان برجسته و با پرستیژی چون دکتر یا مهندس متجلی می شود. به هر حال اگر کسی بخواهد به دنبال کسب فضیلت واقعی برای افزایش اعتبارش برود در عمل دشوار های زیادی را باید تحمل کند و ساده تر این که از پشتوانه سرمایه مادی استفاده کند که این هم برای هرکسی فراهم نیست، لذا فرد با کسب یک مدرک دانشگاهی و گاهی با تلاشی اندک به مقصود خود می رسد تا به ظاهر در در طبقات بالای اجتماعی قرار گیرد و لذا این شیوه گرفتن مدرک تحصیلی در خیلی از مواقع برای کسب فضیلتی مسموح نیست.

البته باید نقش های گروه های مرجع در جامعه را هم در این راستا درنظر بگیریم؛ زیرا در عمل خیلی از آسیب های احتمالی از ناحیه همین گروه ها است و البته نقش گروه های همسال یا همآل در گرایش به تجمل گرایی و تغییر سبک زندگی اساسی و تعیین کننده است.

چشم و هم چشمی هایی که در بین دوستان و آشنایان و بویژه در میان خانم ها وجود دارد و حتی گاهی در جامعه آکادمیک هم در شکل رتبه گرایی مشاهده می شود از عوامل تاثیر گذار دیگری است که متأسفانه به سرعت هم در حال افزایش بوده و معلوم نیست که برخی از این تغییر رتبه های علمی زود هنگام با توسل به چه رویه های



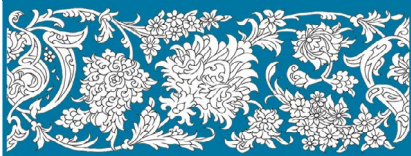
نادرست و غیر علمی انجام می شود! عامل مهم بعدی هم به امور تبلیغات و نقش تلویزیون باز می گردد که در آن با منطق زیبا شناسانه ای معمولا از بهترین تیپ و شخصیت ها بهره گیری می شود و در واقع اسباب و اثاثیه لوکس و تجملی در زمینه کالاهای مورد نظر در بیشتر آگهی ها و یا تیزرهای تبلیغاتی خود نمایی می کند و به مخاطب این پیام را می دهد که فردی که دارای چنین شیوه و سبک زندگی است باید این کالا و یا جنس تبلیغ شده را هم برگزیند؛ به عبارت دیگر اینگونه تبلیغ ها با زبان بی زبانی به مخاطب می گوید که رفاه و آسایش و ممتاز بودن در سایه استفاده از چنین وسائل تزیینی و جدید ممکن می شود.

به هر حال، برای تبیین این مساله لازم است یک تعریف مشخصی از تجمل ومصادیق آن ارائه کرد زیرا به نظر می رسد که فهم یکسان و درستی در میان آحاد مردم در این ارتباط وجود ندارد؛ زیرا بر حسب عرف و سطح برخورداری هر جامعه می تواند این مفهوم را به نحو خاصی تعبیر کرد. به عنوان مثال، داشتن ماشین بنز در آلمان نشانه ای از تجمل گرایی نیست در حالی که در یک کشور در حال توسعه این وسیله، نمادی از زندگی اشرافی و یا نشانه ای از سبک زندگی اشرافی وتجمل طلبی تلقی می شود. امروزه یک خانواده فرهنگی یا فرهنگ دوست باید حداقل ۲۰ تا ۳۰ درصد درآمد خود را صرف خرید کالاهای فرهنگی و یا فراگیری علم و دانش و یادگیری نماید در حالی که آمارها نشان می دهد بیش از این مقدار از سرانه یک خانواده صرف خرید تجملات و نوجویی های مصرفی و جاه طلبانه می شود که باید نگران بود و نگران کننده تر آن که یک محصول و کالای فرهنگی دربرخی خانه ها و ادارات این کشور صرفا به مثابه یک کالای تزیینی و تجملی خریداری و همچون یک جنس عتیقه و گرانیها نگاهداری و در ویرترین هایی در رنگ ها ی مختلفی به نمایش درمی آید که بسیار تأسف بار است.

دکتر آهنگر: نکته ای را درمورد گروه های مرجع باید اضافه کنم؛ این گروه ها معمولا دارای سرمایه اجتماعی بالایی هستند و اعتماد توده های مردم به ایشان زیاد است و الگوی بسیاری از افراد هستند. در گذشته اساتید دانشگاه و برخی از علما و مجتهدان گروه مرجع به شمار می آمدند و مردم در مسائلی به آنها مراجعه می کردند و از آنها الگو و درس زندگی می گرفتند؛ ولی بعد از شیوع تجمل گرایی ورشد سرمایه داری در جامعه، در عمل، بسیاری از مردم بویژه نوجوانان و جوانان، سرمایه دارها، ستاره های سینما و ستاره های ورزشی را به عنوان گروه های مرجع خود برگزیدند.

امروزه برخی از این نماد های سرمایه داری را می توان در پیرامون خود بوضوح مشاهده کرد از جمله درعروسی های پر خرج و تفاخرآمیز، درشوه تأمین سیسمونی کودک، در زمان تهیه و نمایش جهیزیه و تعیین مهریه های نا متعارف و بالا. ومتأسفانه شواهد نشان می دهد که حتی افراد واقع در طبقات متوسط جامعه نیز با استفاده از نمادهایی چون اینگونه عروسی ها ی پر خرج و چشم فریب پز سرمایه داری می دهند و خود را در ظاهر به طبقه اغنیا و بالای جامعه پیوند داده تا شاید احساس خود برتر بینی را در گذری از زمان تجربه کنند.

نسل جوان، امروزه بر خلاف نسل های گذشته به جای الگو گیری از نخبگان و روشنفکران جامعه به سرمایه داران مراجعه می کنند



جولان جوانان سرمست بر روی اعصاب مردم

همه ماجرای دختر پورشه سوار را کمابیش شنیده اید و حتی از سیل کامنت هایی که روانه پیج این خداییامرز شد، چیزهایی به گوشتان رسیده است. نگاهی کنجاکاوانه به کامنت ها در صفحه اینستاگرام بیندازیم، ورای فحاشی هایی سخیف و زشت عده ای روان پریش منحرف، به کامنت هایی نیز برمی خوریم که حسرت پول بر دل آنها مانده است و به عقده گشایی از این بعد می پردازند. سالانه هزاران پراید و پژو و پیکان... در جاده های کشور له و لورده می شوند و به همان نسبت هزاران انسان کشته این تصادفات هستند اما واکنش جامعه به این وقایع تنها شکایت از کیفیت بد تولیدات داخلی، جاده های ناامن و فرهنگ بد رانندگی عده ای است اما در یک اتفاق تنها کافی است تا پورشه ای، بی ام وا ای، بنزی در اتوبان ها و جاده های کشور دچار سانحه ای شود به سرعت نور اخبار آن در رسانه ها و فضای مجازی پوشش داده می شود و برخی حتی از این واقعه خوشحال هم می شوند. اینکه برخی از مرگ انسانی در کشور خوشحال شوند نشانه بسیار وحشتناکی از به خطر افتادن سلامت روانی جامعه ای است که مفتخر به داشتن فرهنگ غنی و تمدن هزاران ساله است.

دیروز رهبر معظم انقلاب در دیدار فرماندهان ناجا، در بخشی از بیانات خود به نکته ای اشاره کردند که نشان داد تا چه میزان امنیت روانی جامعه در حال به خطر افتادن است. ایشان با اشاره قرار دادن لزوم توجه به امنیت روانی جامعه، یکی از ابعاد برهم زنده نظم و امنیت روانی را جولان جوان های سرمست غرور ثروت(۱) با خودروهای گران قیمت در خیابان ها دانستند.

حال می خواهیم بدانیم جوانان سرمست ثروت چه کسانی هستند؟ آیا این پدیده اجتماعی تازه بروز کرده است؟ حاصل چه فرایندی بوده و چرا کار باید به جایی برسد که مقام معظم رهبری نیز به انتقاد از این پدیده اجتماعی بپردازند؟

در کنار خیابان ایستاده اید و درحال کلنجار رفتن با ذهن خود درباره بدهی و قسط و مشکلات مالی هستید که ناگهان مشاهده می کنید یک مازاراتی تولید سال ۲۰۱۵ با صدای بلند موزیک و با سرعت بالا از جلوی شما عبور می کند!! و عده ای جوان بیست و چند ساله را در آن مشاهده می کنید. در حالیکه ممکن است اگر یک پراید با چنین سیستمی از کنار شما عبور کند، با گفتن خُز و خیل

آن را سرزنش نیز کنید. اما زمانی که اتومبیل مدل بالا می شود، در ابتدا ممکن است خود را سرزنش کنید و حسرتی در دل شما به وجود آید که چرا من نه؟

بهتر از قبل از ادامه دادن موضوع به این نکات نیز اشاره کنیم که تنها جوانان سرمست ثروت برهم زنده امنیت روانی جامعه نیستند. پرسه گندهای خیابانی در درون سطل های آشغال، استعمال مواد مخدر در کنار خیابان ها و پارک ها، چپاول های سه هزار میلیاردی از پول بیت المال و برخی از تصمیمات جنجالی دولت مانند ماجرای پول های کثیف، عواملی از این دست هستند. همگی این موارد در جای خود قابل بررسی هستند. اما موضوعی که در این یادداشت بررسی می شود مختص جوانان است چرا که ایران یکی از کشورهاییست که بیشترین آمار جمعیت جوان را در خود جای داده است که هر روزه با مشکلات عدیده ای در زمینه تحصیل، ازدواج، مسکن و شغل در حال دسته پنجه نرم کردن با زمانه هستند.

نگاهی به آمار جرم ها و جنایت ها می شود، ما را به عمق فاجعه نزدیکتر می سازد. کافی است صفحات حوادث را رقم بزنید تا ببینید اکثر کسانی که دستگیر می شوند جوان هستند و حتی نوجوان. در برخی از حوادث نیز می بینیم که بخاطر مبلغ اندکی پول، یک نفر کشته شده و درگیری های فاجعه باری اتفاق افتاده است. جوانانی که ره صد ساله را می خواهند یک شبه طی کنند و برای رسیدن به کعبه آمال خود، میانبر سرق، جنایت و قاچاق و اخاذی را در پیش گرفته اند. به این آمار کافی است آمار معتادان را نیز اضافه کنید که بیشتر مرتکبین آن جوان هستند.

اما عده ای جوان هستند نه مشکل مالی دارند، نه در خانواده فقیری رشد کرده اند و نه مجرم، جانی و معتاد هستند بلکه با امکاناتی که در اختیار دارند در حال برهم زدن امنیت روانی قشر بزرگی از جامعه اند. نظم و امنیت تنها با جولان جوان شیشه ای مسلح به چاقو(۲) در خیابان ها مختل نمی شود بلکه همان ماشین مدل بالای میلیاردی نیز در ابعادی حتی وسیع تر سلامت روانی جامعه را به خطر می اندازد. اینکه عده ای از این با عبارتی مانند «مشکل ما نیست، مشکل از خودشان است» قصد توجیه رفتارهای خود را داشته باشند، پاک کردن صورت مساله است. تنها کافی است جوانان سرمست ثروت خود را لحظه ای جای جوان نگون بختی بگذارند که به هزاران مشکل دست و پنجه نرم می کند. در فرهنگ اجتماعی ایران، سخن از جوانمردی و پهلوانی و مرام و معرفت زیاد زده شده است اما رفتارهای سخیف در حال حاضر تبدیل به ارزش هایی شده است که عده ای برای رسیدن به آن، در حال مسابقه دادن با هم هستند. آری هستند ثروتمندانی در جامعه که در کنار داشتن ثروت، فرهنگ پولدار بودن را نیز دارند که



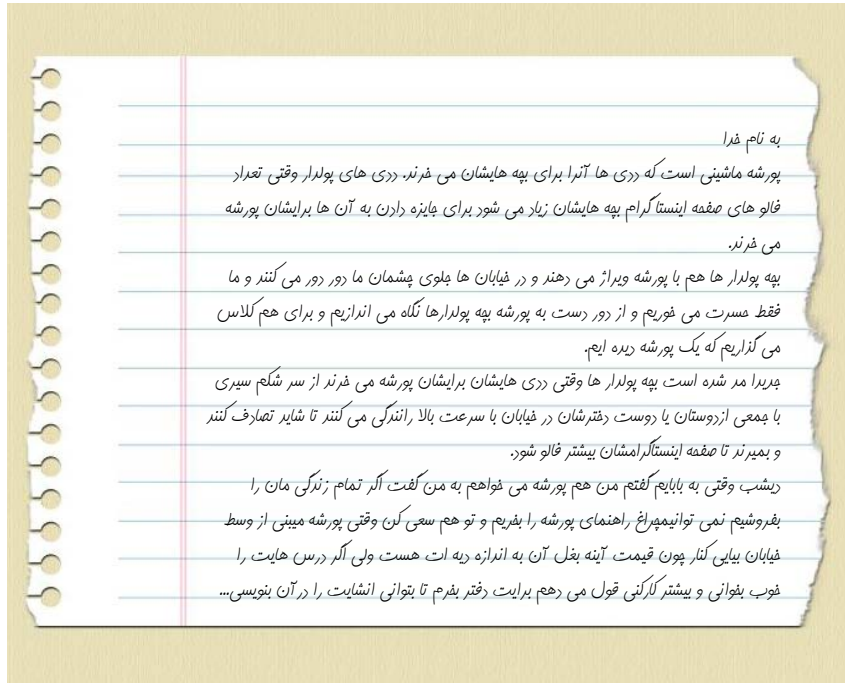
علاوه بر ثروت اندوزی دستی نیز به خیر دارند و درد جامعه را نیز درک می کنند. در این میان لیکن با قشری طرف می شویم که پول را به ارزش اول در زندگی بدل کرده اند و آن را به هر طریقی که شده باید به دیگران اثبات کنند و با پول خود بر سر دیگران بکوبند و انتظار دارند سند شهر را شش دانگ به نام آنها بزنند و دیگران لیاقت زندگی ندارند. حال سوال اینجاست چرا تعداد جوانان سرمست نسبت به گذشته تا این میزان زیاد شده است، چرا در سال های قبل تعداد کسانی که به مقام پولداری می رسیدند، فرهنگ آن را نیز داشتند. آنچه مشخص است این است که ثروت های بادآورده عده زیادی را به جایگاهی رساند که لیاقت آن را ندارند. پاسخ مشخص است وقتی کسی ظرفیت جایگاهی را ندارد، باعث از بین رفتن آن جایگاه می شود و آن را به ضد ارزش تبدیل می کند.

ضد ارزش هایی که در مدل بالای اتومبیل، لوازم آرایش گران قیمت، کاخ ها، مسافرت ها و مراسم های آنچنانی تبلور پیدا می کند. شاید بتوان از کنار این موارد عبور کرد اما زمانی که از مسیر خود منحرف می شود و در سطح جامعه نیز نمود پیدا می کند، مصداق همان ناهنجاری اجتماعی شود. به همین دلیل است که بسیاری از جوانانی که به ثروتی رسیده اند برای ابراز وجود، از مسیر عرف و ارزش های جامعه خارج می شوند و به طرق مختلف پول خود را به رخ دیگران می کنند.

در پایان نیز باید دوباره اذعان کنیم که با پول و پولدار بودن کسی مشکلی وجود ندارد، بلکه تقاضا می شود تا خانواده ها فرهنگ پولدار بودن را نیز به جوانان خود بیاموزند و درک و شعور اجتماعی را نیز بالا ببرند. حال عده ای شاید نخواهند و به عمد مسیر غلط را ادامه دهند، اینجا است که باید ارگانی که مسئول حفظ امنیت و نظم در جامعه است مداخله کند و راه چنین هتجارشکنی های آشکاری را ببندد.



موضوع انشاء پورشه چیست؟؟



به نام خدا

پورشه ماشینی است که دری ها آنرا برای بچه هایشان می خرند. دری های پولدار وقتی تعداد

خاوه های صفقه اینستاگرام بچه هایشان زیار می شود برای یاینزه دادن به آن ها پرایشان پورشه

می خرند.

بچه پولدار ها هم با پورشه ویراژ می دهند و در خیابان ها جلوی چشمان ما دور دور می کنند و ما

فقط مسرت می فوریم و از دور دست به پورشه بچه پولدارها نگاه می انرازییم و برای هم کلاس

می گذاریم که یک پورشه دیده ایم.

ویردا مر شره است بچه پولدار ها وقتی دری هایشان پرایشان پورشه می خرند از سر شکم سیری

با جمعی از دوستان یا دوست دخترشان در خیابان با سرعت بالا رانندگی می کنند تا شاید تصارف کنند

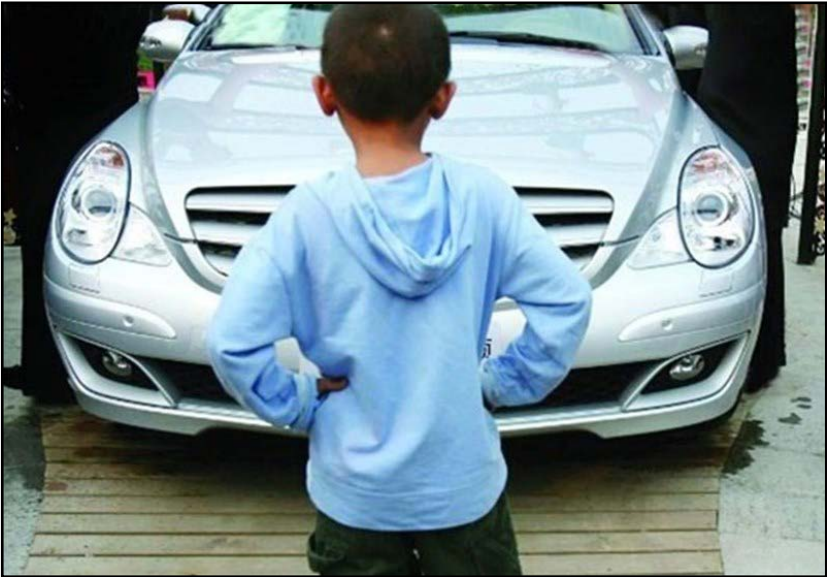
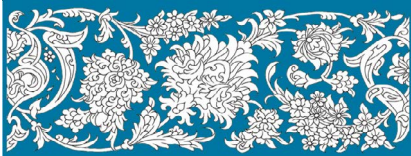
و بمیرند تا صفقه اینستاگرامشان بیشتر خاوه شود.

دیشب وقتی به بابایم لگتم من هم پورشه می فوادم به من گفت اگر تمام زندگی مان را

بفروشم نمی توانیم هراژ راهنمای پورشه را بفرویم و تو هم سعی کن وقتی پورشه مبینی از وسط

خیابان بیایی کنار چون قیمت آینه بغل آن به اندازه دبه ات هست ولی اگر درس هایت را

فوب بفوانی و بیشتر لاکرنگی قول می دهم پرایت دختر بفروم تا بتوانی انشایت را در آن بنویسی...



از «مانور تجمل» تا زندگی های قسطی فقرا

۱۸ آبان ۱۳۶۹ حجت الاسلام و المسلمین هاشمی رفسنجانی، رئیس‌جمهور وقت و امام جمعه موقت تهران، در خطبه های نمازجمعه، از «مانور تجمل» می‌گوید. منظور او از «مانور تجمل»، توجه به ظواهر زندگی اجتماعی و پرهیز از زندگی فقیرانه و درویش مسلکانه بود. هاشمی، برای گفته خود، از صدر اسلام دلیل آورد. او گفت که: پیامبر اسلام(ص) برای هر یک از زنان خود، منزل جداگانه ای داشت. در حالی که دیگران از چنین امتیازی بی بهره بودند.

مقصود هاشمی از این بیان، برشمردن اهمیت به ظاهر، بخصوص از سوی منتسبان به حکومت بود.او در آن روز از «زهد فروشی» نیز گفت و کسانی را که با ظاهر نامناسب خود، ادعای ساده زیستی می کردند، به باد انتقاد گرفته و تلویحا از حزب الهیی ها خواست تا اندکی به وضع ظاهر خود برسند. منطق هاشمی در این فقره این بود که ایران به عنوان ام القرای ممالک اسلامی و جمهوری اسلامی به عنوان یگانه نظام دینی، نباید اثری از فقر و فلاکت در خود داشته باشند.

«مانور تجمل» اشاره به این داشت که «هر چند ما فقیر باشیم و اقتصادمان به سامان نباشد، اما برای آنکه در دیدگان سایر ملل مسلمان و غیرمسلمان، ملتی مفلوک جلوه نماییم، لازم است تا جلوه هایی از «تجمل» در چهره کشور و مسؤولین حاکمیتی رویت شود».

از آن روز استارت زده شد. لباس های ساده دوران جنگ کنار نهاده شدند. کت و شلوارهای مرتب و اطو کشیده، یقه های تا خرخره بسته و سر و صورت تر و تمیز، از مشخصه های مدیران دولتی شد. ساختمان های کهنه، رنگ و رو عوض کردند و دکورها زیباتر و جذاب تر شدند. میل های اشرافی برای پذیرایی میهمانان خارجی مرسوم شد. روابط صاحب منصبان و مردم، شکلی کاملاً رسمی و بوروکراتیک یافت. دیگر از «برادری» خبری نبود. «مردم داری» واژه ای غریب و نامانوس و مخالف «نظم» جلوه کرد.

به هر ترتیبی بود باید ذهن جهانیان را از فقرا و سکونت گاه های مخروبه و بدقواره شان منحرف می کردند تا مبادا نگاه بیگانگان نسبت به جمهوری اسلامی، «منفی» باشد!

برج های خوش ساخت و آسمانخراش های چشم نواز قد برافراشتند. و براستی که هرکس برج میلاد را با آن عظمت ببیند، دیگر سراغی از حلبی آباد و خرابه ها نمی گیرد!! زندگی های لوکس هر روز در تلویزیون و روزنامه ها تبلیغ می شد. شهرداری تهران، با انتشار روزنامه تمام رنگی «همشهری»، پنجره جدیدی به دنیای «قشنگ» و «از همه رنگ» گشود. تازه مردم داشتند «زندگی» را می فهمیدند. ای دل غافل! این همه زیبایی و لذت وجود داشت و ما خود را از آنها محروم کرده بودیم!

«مانور تجمل» کار خودش را کرده بود. ذائقه مردم کاملاً دگرگون شده بود. «ساده زیستی» و «قتاعت» به «زهدفروشی» و «تظاهر به تقوا» تعبیر می شد. همه حالشان از این واژه ها به هم می خورد.

برای «فقرزدایی»، هتل های زیبا با مهمانسراها و استخرهای مجلل بنیاد نهاده شد. کیش و قشم، به منطقه عملیاتی «مانور تجمل» مبدل شدند. صاحب منصبانی که روزگاری بدون مردم هیچ بودند، تعطیلاتشان را در ویلاهای فرح انگیز شمال و جنوب می گذرانند.

برای آنکه چهره فقر از شهرها رخت بریندد، شروع به

نماسازی کردند. آپارتمان های شیک و خوش رنگ، همچون حصاری، مناطق بدچهره و درهم ریخته را از چشم ها پنهان کردند. «پیکان»، که نشانگر «زهد فروشی» بود، جای خود را به خودروهای گرانیقیمت و چشم نواز داد تا «مسوول در جمهوری اسلامی»، «ایهت» داشته باشد. تا «شوکت» داشته داشته باشد.

تا «عزت» داشته باشد.

این روحیات «شوکت پرستانه» که لایه های توده جماعت نیز وارد شد. مردم وارد مسابقه سختی شدند. مسابقه «مصرف» و «تظاهر به داشتن».

فقر ریشه کن نشد و رنگ عوض کرد. اگر آن روز لباس های مردم چروکیده بود و فقیر بودند، امروز لباس هایشان اطو کشیده است و باز هم فقیرند. اگر آن روز تلویزیون سیاه و سفید نداشتند و احساس فقر می کردند، امروز تلویزیون رنگی صفحه مسطح دارند و باز هم احساس فقر می کنند. اگر ...

دیگر همه از اینکه در نگاه دیگران «تدار» جلوه کنند خجالت می کشیدند. دولت نیز به مساعدت برخاست. انواع تسهیلات برای

خرید لوازم لوکس و «با کلاس» اعطا می شد. «زندگی قسطی» رونق گرفت. همه بدهکار بانک ها شدند ولی در عوض، مشتی

«خیال خوش» و ظاهر تر و تمیز نصیب جماعت شد.

فقر ریشه کن نشد و رنگ عوض کرد. اگر آن روز لباس های مردم چروکیده بود و فقیر بودند، امروز لباس هایشان اطو کشیده

است و باز هم فقیرند. اگر آن روز تلویزیون سیاه و سفید نداشتند

و احساس فقر می کردند، امروز تلویزیون رنگی صفحه مسطح دارند و باز هم احساس فقر می کنند. اگر آن روز در صف تلفن عمومی می ایستاندند و فقیر بودند، امروز همگی تلفن همراه دارند و باز هم فقیرند. اگر آن روز از اینکه هر روز مسیر خانه تا محل کار را پیاده طی کنند، احساس «نداری» می کردند، امروز همه خودروی شخصی دارند و باز هم احساس «نداشتن» دارند. چرا؟

چون تظاهر به «رفاه»می کنند. چون «مانور تجمل» می دهند.

مردم «خیال» می کنند که خوشند. با چند اسباب بازی لوکس و فریبنده، سرشان کلاه رفته و فکر می کنند این گونه «خوش به حالشان» است.

آری «مانور تجمل» کار خودش را کرده است. مردم به هیچ روی حاضر به عدول از این زندگی «توهم آمیز» نیستند. ای کاش آن روز که از سنت پیامبر(ص) گفته می شد، برگ دیگری از سنت رسول(ص) نیز می گشودند تا عیان شود که «تظاهر به تجمل» همان قدر زشت است که «تظاهر به فقر». «تفاخر به ثروت» همانقدر ناپسند است که «تظاهر به زهد».

تاشیوه کسب ثروت و شهرت را از آنان بیاموزند!و البته آموزه های مندرج در برخی از کتاب های پر فروش موجود در بازار هم تحت عنوان هایی چون راه های موفقیت و نیل به خوشبختی و کامیابی، لازمه تحصیل سعادت و راحتی را در کسب ثروت بیشترمعرفی می کند. تجربه زیسته بنده هم حاکی است که مرزهای اخلاقی با هدف ثروتمند شدن از بین می رود و این از مصائب امروزی جامعه ماست.

نقش زنان در ایجاد این سیستم سرمایه داری چیست ؟

دکترآهنگر : متأسفانه نقش زنان هم در این نظام کاملاً برجسته است و در واقع، این قشر، نقش کلیدی دارند از همین روست که هردختری این روزها دنبال شوهر ثروتمند یا عنوان دار می گردد و در مراسم خواستگاری پیش از هر سوالی از توانایی اقتصادی و جایگاه اجتماعی پسر سوالآلتی مطرح می شود؟ برای زن مهم است که همسر آینده اش او را به طبقه بالاتر اجتماعی ارتقا دهد و لذا گاهی همسر فلان دکتر بودن هم اعتبار می آفریند! لازم است از طریق جلب نظر و تشویق گروه های مرجع هنری و ورزشی، برخی عادات و رفتار های غربی مبایانه و تجمل گرایانه تعدیل شود که اساسا این خواسته با ذات شهرت و ستاره گری در تضاد است زیرا این هنر پیشگان و یا ستارگان ورزشی و ... حیات خود را در تجلی گری ها و نو به نو شدن های پی در پی می بینند.

با تشکر از وقتی که در اختیار نشریه قرار دادید.



هدف رسانه ملی چیست؟

مریم‌افشار

۱۳۸۴/۱۰/۲۷

مصرف گرایی و سبک زندگی در برنامه های تلویزیون می تواند کار کردهای خوب و مثبتی به همراه داشته باشد همچنین می تواند جنبه های صحیح را به مخاطب عرضه نماید بر این اساس لازم است کارشناسان دینی و اجتماعی مدل بومی را طراحی و ارائه دهند که در آن ویژگی های فرهنگ ایرانی و اسلامی در برنامه سازی مشخص شود.

لذا برنامه هایی را می توان سفارش داد که ساده زیستی و عدم تجمل گرایی را در رفتار شخصیت های دینی و ملی و افرادی که دارای الگوی خاصی در جامعه هستند به عرصه نمایش بگذارد. البته همین امر باید با جذابیت های محتوایی و پیام های مثبت همراه باشد. در ساخت برنامه ها و آگهی های تلویزیون نقش قناعت و الگوی مصرف درست باید به عنوان یک ویژگی اخلاقی و فرهنگی صحیحی که مورد نظر جامعه است مطرح شود لذا برای دوری جستن از رفاه جویی و تجمل گرایی باید رویه ای صحیح سیاست گذاری شود و به تصویر کشیده شود.

یکی از روش های مصرف گرایی درست در جامعه این است که بر محتوا و شکل برنامه های تلویزیونی و پیام های بازرگانی نظارت شود به همین منظور آگهی هایی که ساخته می شود نباید ترویج دهنده تجمل گرایی در جامعه باشد و محصولات نظام سرمایه داری را تبلیغ کند به گونه ای که ناهماهنگ با الگوی مورد نظر جامعه اسلامی و ایرانی باشد و افراد را به سمت مصرف گرایی بالا سوق دهد که متأسفانه امروزه در پیام های بازرگانی شاهد آن هستیم که غالب آگهی ها روی همین خط حرکت می کنند مثل تبلیغات همراه اول و ایرنسل که پیام های آن هر روز در شبکه های تلویزیون پخش می شود که تشویق به تماس های غیر ضروری می کنند و در مقابل خودروهای آنچنانی و به عنوان جایزه معرفی می کنند که با این کار آثاری جز ایجاد حس رقابت اجتماعی و سوق دادن افراد به سوی اعمال بزه کارانه به منظور دست یابی به پول بیشتر چیزی نخواهد بود.

باید با استفاده از کارشناسان ارتباطات و کارشناسان دینی و اجتماعی برنامه ها و مجموعه فیلم هایی ساخته شود که دیدی انتقادی به مسئله تجمل گرایی داشته باشند و آسیب های فردی و اجتماعی رفاه طلبی را به نمایش بگذارند نه اینکه خود مروج تجمل گرایی در برنامه ها و مستندات باشند.

بسیاری از کارشناسان معتقدند که سریال های تلویزیونی به ویژه در دهه ۸۰ و ۹۰ در ترویج مصرف زدگی و تجمل گرایی نقش چشمگیری داشته است چرا که تأثیرات روانی و اجتماعی یک سریال تلویزیونی که مروج تجمل گرایی و مصرف گرایی می باشد ممکن است در ضمیر ناخودآگاه افراد جامعه باقی بماند و پیامد منفی داشته باشد لذا به واسطه تولید و پخش این نوع سریال ها فرهنگ های کشورهای بیگانه و سبک های غلط آنان به مخاطب عرضه می شود و افراد را به سمت تجمل گرایی و رفاه طلبی سوق می دهند .

برنامه هایی که با واقعیت موجود در جامعه و زندگی اکثر مردم در تضاد است، و واقعیت را وارونه جلوه می دهد، تصور کاذبی نیز از واقعیت اجتماعی در ذهن افراد پدید می آورد که آثار آن را می توان در اختلافات نسلی فرزندان و والدینشان دید.

با این حال، میل به تجمل گرایی و رفاه طلبی به عنوان مولفه های تصویری در سریال های تلویزیونی ما در حال افزایش است اما تا چند درصد مردم جامعه ما به همان شکلی زندگی می کنند که در فیلم و سریال ها می بینیم.

بنابراین از مسئولان و برنامه سازان انتظار می رود با دقت نظر بیشتری نسبت به ساخت و نظارت بر محتوای تبلیغات رسانه ای اقدام نمایند و در کنار پخش آگهی های پر حجم بازرگانی در خنثی کردن آثار منفی این گونه برنامه ها نیز اهتمام ورزند.



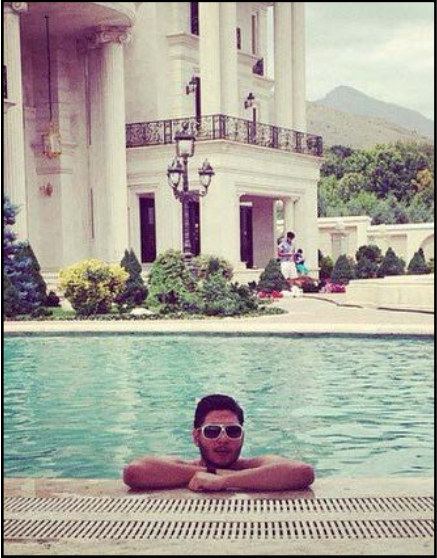
یک گزارش قابل تامل

عکس‌های جدیدی از اینستاگرام «بچه.....» در دو روزنامه معتبر بریتانیا (دیلی میل) و آمریکا (واشینگتن پست) منتشر شده است!

اینستاگرام بچه که مدتی بسته شده و رونقی نداشت، بار دیگر فعال شده است
The Rich Kids Of Tehran claims to reveal the glamorous lifestyle of the young people of Iran
بچه پولدارها همان‌هایی هستند که اغلب شغلشان، خوردن، خوابیدن و است و اگر هم فعالیتی می‌کنند یا عرقی می‌ریزند در باشگاه‌های بدن‌سازی است، شغلی که به لطف ثروت پدرانشان از امنیت بالایی هم برخوردار است و می‌توان حالا حالا‌ها روی آن حساب کرد. ساعت حدود ۲۳ شب را نشان می‌دهد و کارواش خیابان باقرخان پر است از ماشین‌های مدل بالا.میانگین سن صاحبان این ماشین‌ها کمتر از ۳۰ سال به نظر می‌رسد حتی در میان آنها نوجوان هم دیده می‌شود. ”هزینه شستن یک اتوموبیل ”بتر“ یا ”بی‌ام دبلיו“ در این کارواش به ۱۰۰ تا ۲۰۰ هزار تومان هم می‌رسد، هرچند مشتریان این کارواش می‌گویند اینجا ارزان‌تر از کارواش‌های دیگر است!“ این موضوع را یکی از کارکنان کارواش هم تأیید می‌کند و ادامه می‌دهد: مشتری‌های ثابت ما اکثراً جوان هستند و هفته‌ای یکبار برای شست و شوی اتومبیل‌هایشان به اینجا می‌آیند. چند کیلومتر آنطرف‌تر در خیابان ایران زمین شهرک غرب، پارکینگ مجتمع تجاری گلستان به خود می‌بالد که اتومبیلی کمتر از ۵۰ میلیون تومان در خود جای نداده! درست در طبقه همکف مجتمع تجاری ساعت فروشی لوکسی است که برخلاف انتظار مشتریانش برای خرید بعضی از برندهای خاص مدت‌ها در انتظار می‌مانند، اجازه عکسبرداری و فیلمبرداری از ویترین مغازه را نمی‌دهد و می‌گوید: تنها واردکننده ساعت‌های ”لکچری“ و به روز دنیاست.از او در مورد گران‌ترین ساعت فروشگاه که سوال می‌کنم ساعتی طلاایی رنگ را نشانم می‌دهد که قیمت ندارد. می‌گوید این ساعت به بالاترین قیمت پیشنهادی فروش می‌رود و فعلاً قیمت پایه آن ۳۰ میلیون تومان است!

وضعیت کت و شلوار، مانتوهای مارک دار، کفش و کیف، حتی دکمه سرآستین هم به همین شکل است. برخلاف اوضاع نه چندان مناسب مالی بیشتر خانواده‌های ایرانی در سال‌های اخیر از سوی دیگر ظهور ”پدیده بچه پولداری“ در شهرهای بزرگی همچون تهران در حال رشد است، جوانانی که اغلب کار و باری به معنای آنچه در زندگی آدم‌های متوسط جامعه مرسوم است ندارند.جیب اکثر آنها از پول پدر و مادر پر می‌شود و مثل ریگ هم خرج می‌کنند. براساس آمارهایی که مرکز آمار ارایه داده است ۶.۵ میلیون نفر در بین سال‌های ۸۴ تا ۹۲ بر تعداد افراد غیرفعال کشور افزوده شده است آماری تکان‌دهنده و تامل‌برانگیز که نشان می‌دهد در حال حاضر ۳۹.۵ میلیون نفر از جمعیت کشور هیچ شغلی ندارند و با اینکه در سن کار قرار دارند در توسعه اقتصادی کشور نقشی را بر عهده نگرفته و تنها مصرف‌کننده‌اند. بر این اساس بخش زیادی از این جمعیت دختران و پسران جوانی هستند که متکی به درآمد پدر و مادر هستند و از بیزینس‌های پدر امرار معاش می‌کنند، هرچند همه این ۳۹.۵ میلیون نفر از اقشار مرفه نیستند اما تعداد بچه پولدارهای بیکار هم چندان کم نیست.

ترویج زندگی اشرافی در جامعه صرف نظر از زندگی برخی از پدران و مادران پولدار جامعه که تعداد آنها برحسب وضعیت اقتصادی کشور روز به روز بیشتر می‌شود، گذران زندگی دختران و پسران این خانواده‌های مرفه از ابعاد مختلف قابل بررسی است که خواسته یا ناخواسته اثرات سویی در جامعه به همراه دارد. ترویج زندگی اشرافی به روش‌های مختلف اگرچه ممکن است اثرات منفی کوتاه‌مدتی روی افراد بزرگسال بگذارد اما به عقیده رفتارشناسان این سبک زندگی برای جوانان امروز الگو شده و ابعاد زندگی آینده‌سازان کشور را تحت الشعاع قرار می‌دهد موضوعی که در حال حاضر شاهد آن هستیم. بچه پولدارها همان‌هایی هستند که اغلب شغلشان، خوردن، خوابیدن و است و اگر هم فعالیتی می‌کنند یا عرقی می‌ریزند در باشگاه‌های بدن‌سازی است، شغلی که به لطف ثروت پدرانشان از امنیت بالایی هم برخوردار است و می‌توان حالا حالا‌ها روی آن حساب کرد. کافیت یک شب سری به خیابان‌های فرشته،چرند،ایران زمین ،شهید اندرزگو و فرمانیه بزنید، در این خیابان‌ها کالبد جامعه زیر و رو شده است از خانه‌های چند میلیاردی گرفته تا ماشین‌هایی که فقط هزینه گمرک آنها به چند صد میلیون تومان می‌رسد، در این نقطه از شهر همه چیز متفاوت است خیلی از مردم پایین شهر که برحسب اتفاق وارد این خیابان‌ها می‌شوند برای لحظه‌ای هم که شده به فکر فرو می‌روند اینجا فرمان ماشین‌های میلیاردی بیشتر در دست جوان‌های ۲۵ تا ۳۰ سال می‌چرخد که البته دارایی آنها تنها به اتومبیل گران‌قیمت خلاصه نمی‌شود.



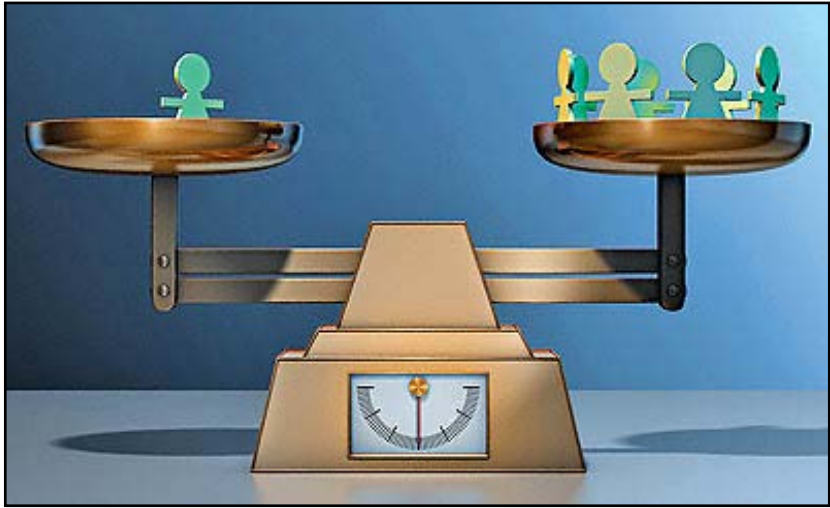
بیکاری بچه پولدارها با جیب پر پول سهیل یکی از همین بچه پولدارها است که نمی‌خواهد نام فامیلش فاش شود!او متولد سال ۶۹ است و برخلاف بیشتر هم‌نسلان متولد دهه ۶۰ از زندگی‌اش راضی است. از او می‌پرسم قیمت ماشینش چقدر است؟ می‌گوید ۱۶۰ میلیون تومان و ادامه می‌دهد: این را پدرم برایم خریده درعوض سربازی رقتنم. از کار و بار و محل درآمدش سوال می‌کنم و می‌گوید: کار خاصی ندارم هزینه زندگی، خرید و تفریحاتم را از خانواده تامین می‌کنم.وقتی از خانه بیرون می‌زنم مادر،پدر و اگر پدربزرگم خانه باشند هر کدام ۱۰۰ تا ۲۰۰ هزار تومان خرج آن روز را در جیبم می‌گذارند. در پاسخ این سوالم که اگر روزی پدر و مادر و خانواده پول به تو ندهند آیا توانایی گذران زندگی‌ات را داری؟ می‌گوید: قبل از رفتن به سربازی یک ماه که دوستانم سفر اروپایی بودند و تنها بودم، تصمیم گرفتم در یک صرافی مشغول به کار شوم حقوقش برایم مهم نبود و برای گذران روزم به آنجا رفتم. آخر ماه ۸۰۰ هزار تومان که خرج حداکثر دو روز من بود به عنوان دست‌مزد گرفتم خاطره خوبی بود و البته چیزهای زیادی هم آنجا یاد گرفتم. از تفریحات سفرهای اروپایی سهیل که بگذریم ،بجت اسکی،آفروداسکی ،پاراگلایدر تفریحات سالم و البته گرانقیمتی است که روزهای تابستان و زمستان او را پر می‌کندمی‌گوید از زندگی‌اش راضی است وهیچوقت طعم بی‌پولی را نچشیده! با وجود آنکه در خبرها و گوشه کنار جمعیت مولتی‌میلیاردهای تهران تنها ۲ تا ۵ درصد عنوان می‌شود اما ماشین‌های گرانیقیمت که خیابان‌های لوکس تهران را قرق کرده‌اند چیز دیگری

را نشان می‌دهد. سهیل با خنده از نقشه‌های دور و درازی می‌گوید که بعد از هر مذاکره مالی پدر در بیزینس‌های بزرگ برای سهم خود می‌کشد

. تاثیرپذیری جوانان خانواده‌های متوسط از بچه پولدارها امان‌الله قرایی مقدم،جامعه‌شناس و استاد دانشگاه در این مورد معتقد است: سرمستی جوانان خانواده‌های پولدار که اکثراً چشم به جیب پدرانشان دوخته‌اند برای اقتصاد و رفتار جامعه مضر است. در شرایطی که بیکاری بر جامعه مستولی شده عادت‌های این جوانان پولدار در جامعه که با وجود بیکاری، جیبی پر پول دارند بر اکثریت جامعه غالب می‌شود. وی می‌افزاید: وقتی جوانی از یک خانواده متوسط و فقیر با فردی هم‌سن و سال خود اما ثروتمند و مرفه‌رو به رو می‌شود و زندگی خود را با او مقایسه می‌کند ممکن است در صورت داشتن زمینه‌های خارج از عرف وارد کار خلاف شود.متاسفانه عده‌ای از جوانان از خانواده‌های تازه به دوران رسیده دارایی خود را به نمایش می‌گذارند که به تازگی در صفحات شبکه‌های اجتماعی شاهد آن هستیم. قرایی مقدم می‌گوید: بخش اعظم جامعه از دارایی که آنها به نمایش می‌گذارند محرومند و گمان می‌کنند حقشان خورده شده و دست عده‌ای خاص در جامعه است و این موضوع دو گانگی و تنش اجتماعی میان طبقات ضعیف و قوی را بیشتر کرده و از تبعات آن شاهد افزایش دزدی، زورگیری و یا سایر جرائم خواهیم بود. وی با انتقاد از نحوه تربیت اکثر فرزندان خانواده‌های مرفه در جامعه می‌گوید: وقتی فرزندان خانواده‌های پولدار برای مشاوره به ما مراجعه می‌کنند شاهد وجود مشکلات عدیده تربیتی در آنها هستیم.اغلب آنها افراد وابسته‌ای بار آمده‌اند که بدون تکیه‌گاه نمی‌توانند زندگی‌کنند.استقلال بیشتر این جوانان در داشتن یک خانه مستقل،ویلا و ماشین خلاصه شده است و توانایی تصمیم‌گیری‌های بزرگ در زندگی از آنها سلب شده است آن‌هم به دلیل نوع غلط تربیتی که والدین آنها پیش گرفته‌اند. ناهنجاری سندروم هیستروپونی در کمین جوانان مرفه مجید ابهری،رفتارشناس هم معتقد است: تجمل‌زدگی به یک فرهنگ تبدیل شده، فرهنگ مسمومی که در دراز مدت و در صورت کنترل نشدن می‌تواند فرهنگ اصیل را تحت الشعاع قرار دهد. وی با اشاره به اینکه فرزندان خانواده‌های پولدار در ایران اغلب به ناهنجاری رفتاری سندروم هیستروپونی مبتلا هستند می‌افزاید: یکی از ناهنجاریهای روانی رفتاری سندروم هیستروپونی یا عقده خودنمایی می‌باشد که بعضی از افراد دچار این ناهنجاری بوده و برای ارضای خواسته خود دست به اقداماتی می‌زنند از قبیل ساخت صفحه بچه پولدار تهران و امثالهم در شبکه‌های اجتماعی و برای ارضای کاستی‌ها و خلع روانی و روحی، در اینگونه صفحات عضو می‌شوند و در این مسابقه و رقابت مصرف‌گرایی و اشراف‌زدگی آغاز می‌شود. بعضی‌ها که توانایی رقابت ندارند به فساد آلوده شده و دست به دزدی و اختلاس می‌زنند تا از دیدگران به قول خودشان کم نیاورند. اثری که اینگونه رفتارها بر جامعه دارد ارائه الگوهای ناهنجار رفتاری برای نوجوانان و جوانان و دعوت آنها به رفاه اشرافی،راحت‌طلبی و مصرف‌گرایی است وفساد رفتاری اقتصادی وفرهنگی را بدنبال دارد. یک پای فرهنگ‌سازی می‌لنگد تارا حسینی وند آسیب‌شناس و استاد دانشگاه عقیده دیگری دارد.

وی معتقد است: پدران و مادران، نظام آموزشی و رسانه‌ها در شکل گرفتن چنین پدیده‌هایی آسیب‌زا در جامعه که میان ثروتمند و فقیر خط‌کشی می‌شود دخیل هستند، وقتی در سیرال‌های ما آدمی که در یک خانه معمولی روی یک تخت‌نشسته و بیکار هم هست آدم خوب سیرال می‌شود و آن کسی که ماشین مدل بالا و کارخانه دارد یا دزد است یا کلاهبردار، خودمان با رفتارهایمان این باور را پرورش می‌دهیم. او می‌گوید: به اعتقاد من ما باید در سیاست‌گذاری‌های کلان این آدم‌ها را درگیر امورات اجتماعی کنیم و منفعت اجتماعی برای همگان ایجاد کنیم. امروزه بزرگترین دانشگاه‌های دنیا توسط خیرین اداره می‌شوند، ما نمی‌توانیم قشر ثروتمند را به عنوان خیر به مکان‌های آکادمیک دعوت کنیم بـه این خاطر که در برابر آنها جبهه می‌گیریم و به آنها برچسب می‌زنیم. من این را قبول دارم که در تمام دنیا این ناهماهنگی وجود دارد ولی کشورهای دیگر با زیرکی خاصی این آدم‌ها را جذب کردند. حسینی وند می‌افزاد: من پولدار شدن را فی‌نفسه یک امر ضارزش و بد نمیدانم اما فردی که پولدار می‌شود در جامعه ما آیا مالیات خود را پرداخت می‌کند؟

آیا دین خود را به جامعه ادا می‌کند؟ اگر دولت از طریق مالیات تقویت می‌شد دیگر چه نیازی داشت که به منابع دیگری فشار بیاورد که بتواند درآمدزایی کند و از گروه‌های اجتماعی دیگر مثل کارمندان مالیات بگیرد؟ باید شرایط به گونه‌ای ایجاد شود که آدم‌ها در مسیر منطقی رشد کنند. لذا فرد برای پولدار شدن باید مسیری را طی کند که هم ارزش‌های فکری‌اش و هم از نظر روحی و شخصیتی رشد داشته باشد و اگر فردی اینگونه پولدار شود می‌داند که چگونه از این پول استفاده کند و چگونه برای جامعه مفید باشد و دین خود را به جامعه ادا کند. هرچند به گتته جامعه‌شناسان و اهل فن نگاه ”دوقطبی“ و ”صفر و یکی“ به افراد جامعه گسست‌هایی در ابعاد مختلف ایجاد می‌کند اما پدیده‌هایی در جامعه خودنمایی می‌کنند که ناخواسته عده‌ای از افراد جامعه را یک سو و عده‌ای را در طرف دیگر قرار می‌دهد



درباره حساسیت به مفهوم عدالت

محمدرضا زائری

اساس و بنیان اعتقاد اسلامی بر ۱۲اصل توحید و قسط است. در ساحت فردی هدف اسلام یگانه‌پرستی و دوری از شرک است تا انسان تنها خود را وامدار خدا بداند و فقط معبودی یگانه را پرستش کند و همیشه بداند از او آغاز شده و به او بازخواهد گشت. در ساحت جمعی نیز هدف اسلام تحقق عدالت اجتماعی و برابری انسان‌هایی بوده که آنها را فارغ از رنگ و نژاد و زبان و قومیت برادر و خواهر شمرده و چون دندانه‌های شانه یکسان دانسته است. از این‌رو نباید فراموش کنیم که مأموریت اصلی ما در انقلاب اسلامی مبارزه با استکبار و اشرافیت و حمایت از مستضعفین و پابرهنگان بوده است و هر گاه به هر میزان از این هدف فاصله بگیریم از کیان اساسی و اصل بنیادین انقلاب فاصله گرفته‌ایم.

امروز باید به تلخی و حسرت اعتراف کنیم که خیلی از ما متأسفانه آن شعارها و آرمان‌ها و آن رویکرد حضرت امام رضوان‌الله علیه را فراموش کرده‌ایم.باید اعتراف کنیم که ما خیلی از آن شعارهای پر حرارت و اساسی در مبارزه با مرفهین بی‌درد و خوی اشرافی گری و استکبار را فراموش کردیم. باید اعتراف کنیم که گاهی چندان در حمایت از پابرهنگان و کوخ نشینان و محرومان و مستضعفان موفق عمل نکردیم. باید اعتراف کنیم که گاهی امروز از آن آرمان‌ها فاصله زیاد و جدی داریم و تا دیر نشده باید مجدداً به همان رویکردها و همان مسیر برگردیم.

همه ما باید در فهم مان از معارف دینی بازنگری کنیم و درنظر داشته باشیم که احادیثی که راجع به عدالت اجتماعی وجود دارد بسیار بیشتر از احادیث درباره موضوعی چون حجاب است، بنابراین باید حساسیتمان درباره عدالت بسیار زیاد باشد.این درست است که بی‌حجابی و بد حجابی جوان را به طغیان وامی‌دارد اما آیا دیدن ماشین‌های یک میلیاردی و ۲ میلیاردی این افراد را به طغیان وا نمی‌دارد؟ برای من جالب است که متأسفانه برخی متولیان دینی و تربیون دارها گاهی برای یک مسئله مهم و ارزشمندی مثل حجاب رگ گردنشان بیرون می‌زند و داد سخن بر می‌آورند، اما درباره موضوعی چون ربا این اندازه هیجان و حساسیت ندارند.درحالی‌که دین ما می‌گوید علت اللل و ریشه فساد و فحشا در جامعه بی‌عدالتی و ویژه خواری و خیف و میل بیت المال است.

حدیث مشهور و تکان‌دهنده قبح‌ربا و این تصریح قاطع که رباخواری جنگ علنی با خدا و رسول است، می‌گوید : یک درهم

رباخواری مانند این است که کسی در خانه خدا (کعبه) با مادر خود زنا کند ! آیا مشابه این تعبیر را صد بار نرم‌تر درباره برخی گناهان دیگر داریم ؟ این سؤال هم بسیار مهم است که حجم روایات ما درباره حجاب چقدر است و حجم روایات درباره عدالت و فقر و غنا و تبعیض چقدر؟ حال باید دید آیا حساسیت ما با این حجم از روایات و شدت و قاطعیت‌شان تناسب دارد؟ اگر حجم روایات ما درباره حجاب در کل روایت مثلاً ۵درصد بود ما باید به همان اندازه فریاد بزنیم و اگر حجم روایات ما درباره فقر و غنا و عدالت ومستضعفین ۹۵درصد است باید به اندازه ۹۵درصد فریاد بزنیم نه به اندازه ۵درصد. اما اکنون می‌بینیم که گاهی برخی افراد بسیار متدین، انقلابی، خوش فکر و متعهد راجع به اینکه چرا وضع حجاب مناسب نیست نگرانی دارند اما به همان اندازه نگران فقر و بی‌عدالتی نیستند؟ حق با آنهاست، من قبول دارم که ممکن است بدحجابی یک فرد پسر جوان دم بختی را منحرف کند اما آیا زخمی که نداری و فقر بر قلب افراد نیازمند می‌زند بیشتر نیست؟ چراامیرالمؤمنین(ع) فرمود:«لن الله تعالی فرض علی ائمة المسلمين ان لا یقدروا انفسهم إلا بضعة الناس کیلا یتبیغ بالفقیر فقره» یعنی خدا بر پیشوایان عادل واجب کرده که مثل ضعیف‌ترین مردم زندگی کنند، تا اینکه فقر فقیر او را آزار ندهد.

آیا دیدن خانه‌های ۱۵، ۲۰، ۳۰ چند میلیاردی در تهران بیشتر افراد را به طغیان می‌آورد یا روسری عقب افتاده دختری در خیابان؟ چطور ما برای آن همه چیز را به هم می‌ریزم اما برای این حساسیت نداریم که عدالت اساس دین است.به آگهی‌های پر زرق و برق تلویزیون نگاه کنید. در این آگهی‌ها به جوان این القا می‌شود که در آغاز زندگی می‌توان خانه و ماشین و زندگی آنچنانی داشت، آیا این طغیان ایجاد نمی‌کند؟ چرا کسی به این موضوع فکر نمی‌کند؟ این همه در مورد عدمهم نشینی با زیاده‌خواران در آموزه‌های دینی تأکید شده است، اما وقتی نسبت به زندگی اشرافی و تجملی برخی مسئولان به آنها گوشزد می‌شود، دست آخر می‌گویند که این حرف‌ها و احادیث برای الان نیست. حال آنکه افتخار ما انتساب به مکتب علی علیه السلام است و شور و حال انقلابی را از غرش‌ها و ناله‌های عدالت طلبانه نهج البلاغه وام‌گرفته‌ایم. مدتی قبل فقط بخشی از کلمات رهبر بزرگوار انقلاب را تنها درباره موضوع فقر و غنا جمع‌آوری کردم. این عبارات بیش از ۷۰صفحه شده بود و جالب‌تر اینکه بعضی از جملات تندى را که ما با ملاحظه و در لافاه بیان می‌کنیم، ایشان به صراحت مطرح کرده‌اند.

این جمله را نگاه کنید که سال ۱۳۸۱در دیدار با اعضای هیأت دولت گفته اند:« حتماً مسئله مبارزه با فساد را جدی بگیرید و دنبال کنید. اینکه ما ۲۳سال قبل گفتیم اصلاحات واقعی در

کشور، مبارزه با فقر و فساد و تبعیض است، هر روز که می‌گذرد، اعتقاد بنده به این مسئله راسخ‌تر می‌شود. هیچ اصلاحی در کشور بدون پرداختن به این ۳مقوله اساسی و بنیانی ممکن نیست صورت گیرد؛ اینها مادر همه اصلاحات است و باید بالاخره در کارها به این قضیه بپردازید.» این رویکرد ایشان تنها از موضع یک کارگزار و مدیر بزرگ نظام نیست بلکه از منظر یک فقیه و عالم دینی سخن می‌گویند که می‌داند اصلاح و بازسازی نظام اجتماعی و حل مشکلات گوناگون و آسیب‌های متنوع جز با رفع فقر و تبعیض ممکن نخواهد بود.

علت اینکه بعد از سال‌ها سخنرانی‌های متنوع و شمارهای رنگارنگ و فعالیت‌های تبلیغی و فرهنگی همچنان بسیاری از مشکلات برجسته‌تر و آزارنده‌تر می‌شوند همین است که برخلاف توصیه اسلام و راهکار دین از ریشه‌ها آغاز نکرده‌ایم و به شاخه‌ها مشغولیم. هر عاقلی می‌داند که دیر یا زود اگر ویرانی بنیان و پای‌بست خانه را علاج نکنیم تربیین و زیباسازی نقش ایوان تنها وقت ما را تلف خواهد کرد. این حقیقت اختصاصی به امروز و دیروز یا ما و دیگری ندارد بلکه این سنت ثابت الهی در تاریخ زندگی بشر است که فرمود چه بسا حاکمان کافر که زمامداری‌شان به‌خاطر عدل بیاید ! این سنت ثابت الهی است که احادیث و روایات دینی به ما گوشزد می‌کند.

 خودش نه مثل شاه بلکه با تقلید از او سعی می‌کرد برای خود کاخ بسازد مثل سرمایه دارهایی که به دربار وابسته بودند.	
مثلا هژبر یزدانی هم دوست داشت مثل شاه باشد یا محمد خان ضرغامی در استان فارس دوست داشت مثل شاه پُر بدهد و در حد خود کاخ و خدم و حشم و تفنگچی داشت. یا در روستای اجدادی ما آقایی بود که دوست داشت شاه باشد. وقتی همه خانه خشت و گلی بیست متری داشتند او از زمان رضاخان یک خانه سیمانی دوهزار متری ساخته بود و همیشه ده نوکر در خانه داشت و همیشه هم نوکرهایش را گرسنه نگه می‌داشت. مثلاً پُر می‌داد که من پنج شکار کردم و سرخ کردم، دور می‌ریزم اما یک لقمه از آن را به رعیت و کلفت‌هاهم نمی‌دهم چون اگر بخورند هار می‌شوند! او هم سعی می‌کرد مثل رضاخان باشد. آنها سعی می‌کردند چنین باشند چون الگوشان بود اما نزد عموم جامعه چنین چیزی محبوبیت نداشت و از آن تقلید نمی‌کردند و بدشان می‌آمد. اما اگر فضایی باشد که مردم، مسئولین و دست‌اندر کاران سیاسی و صاحب منصب‌ها را قبول داشته باشند، آنها و حتی کارهای غلط آنها نیز الگو می‌شود، مگر اقلیتی که اهل تفکر هستند. اقلیت اهل تفکر هر چه ببینند با شاخص‌های دینی قیاس می‌کنند، اگر با شاخص‌های دینی تطبیق نداشت نه اینکه قبول نکنند بلکه شخص را محکوم می‌کنند و یقه او را می‌گیرند.	
	منبع: ماهنامه ۵۷

ماسک زیبا بر چهره اشرافیت!

دکتر محمد صادق کوشکی / عضو هیات علمی دانشگاه تهران

اگر برای عامه مردم کشف شود که یک رفتار مشحون از اشرافیت است، برای آن‌ها عادی نمی‌شود، بلکه از آن بدشان می‌آید و همیشه برای آنها زنده است. اما بعضی‌ها اشرافیت را می‌پوشانند و ماسک زیبایی به چهره آن می‌زنند. مثلاً اشرافیت سیاسی می‌تواند چنان نقشی بازی کند که مردم بگویند: چه انسان خوب و ساده زیستی است و همان هست که می‌خواستیم و سوپرمن و قهرمان عدالت گستری است! مردم فریب خوردند. چون خیلی او را دوست دارند ممکن است جا پای این شخص بگذارند و کارهای او را تکرار کنند و ادای او را در بیاورند اما نمی‌دانند که او چه می‌کند، وقتی فهمیدند، آن‌وقت منجزر می‌شوند. یا ممکن است کسی با ماسک دینداری و مناسک دینی و عبادی، خود را یک قدیس جا بزند و مردم هم تعظیم و تکریم کنند، اما وقتی فهمیدند، متنفر می‌شوند. یا ممکن است کسی اشرافیت علمی خود را به رخ بکشد و مردم فکر کنند او می‌فهمد. در کوتاه مدت می‌شود مردم را فریب داد ولی وقتی مردم بفهمند که کسی اهل تفرعن است، از او منجزر می‌شوند. دیر یا زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد. چون عموم جامعه از فرعونیت و کسی که خودش را از مردم بالاتر می‌داند، خوشش نمی‌آید.

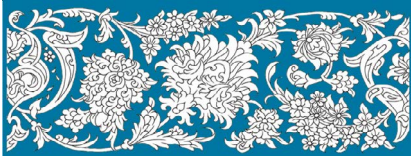
سبک زندگی می‌توانداز کسانی که الگوهای جامعه هستند تسری پیدا کند، حالا این الگوها چه مسئول باشند و چه مسئول نباشند. فرض کنید شخصی عالم دین است و از لحاظ دینی مورد احترام مردم است. چه ساده زیست باشد و چه عکس آن، سبک زندگی او می‌تواند الگوی مردم باشد. سبک زندگی یک مسئول می‌تواند الگو باشد. حالا اگر کسانی محبوبیت داشته باشند، به همان میزان، الگو بودنشان بیشتر می‌شود و سبک زندگی‌شان بیشتر مورد تقلید قرار می‌گیرد. حالا اگر شخصی به دلیلی، مقبول و مورد پذیرش و احترام مردم است و حتی کار غلط و زشتی انجام بدهد، حتی آن کار غلط و زشت می‌تواند هنجار شود و به یک ارزش تبدیل شود. ممکن است افرادی هم که علائق دینی دارند فریب بخورند. آنهاپی که ماسک دینی زدند، می‌توانند افراد فاقد قوه تشخیص و علاقه‌مند به دین را خیلی راحت فریب دهند. کسانی که بازیگران خوب و وقت شناسی هستند می‌توانند با باز کردن دکان دین‌داری و دین فروشی، علاقه‌مندان ساده لوح دین را فریب دهند. اگر کسی روح دیانت را بشناسد و با منابع غنی دینی ارتباط داشته باشد، فریب نمی‌خورد. اگر کسی حضرت امیر (ع) را بشناسد و قبول داشته باشد و یک جمله در نهج‌البلاغه دیده باشد که: «کوه ثروت پدید نمی‌آید جز با چاه‌های فقر»، آن وقت اگر ببیند فلان شخص، مسئول، آیت ا..، سردار، دکتر و هر کسی دارد ماشین پانصد میلیونی سوار می‌شود و در منزل چند میلیاردی زندگی می‌کند، می‌گوید: این با روح دیانت و با علی (ع) سازگار نیست و او دروغ می‌گوید و دین دار نیست. وقتی از او می‌پرسیم سندت چیست؟ می‌گوید: نهج البلاغه. می‌گوید این شخص دین دار نیست چون با قرآن سازگار نیست و قرآن می‌فرماید ::

«و فی اموالهم حق المعلوم و للوسائل المحروم»، اینها اگر حق سائل و محروم

را داده بودند که دیگر خود و فرزندانشان ماشین میلیاردی سوار نمی‌شدند. وقتی می‌پرسم این شخص حق سائل و محروم را داده و هزار نفر را تحت پوشش قرار داده است می‌گویند: می‌توانست بیست هزار نفر را تحت پوشش داشته باشد! اگر این افراد، سائل و محروم را تحت پوشش قرار می‌دادند، دیگر نباید در ایران سائل و محروم می‌داشتیم و این افراد کوتاهی کردند.

سبک زندگی دینی برای مسئولین رده یک، رده دو، مسئولین پایین‌تر و مردم عادی تعریف شده است. خوب زندگی کردن به معنای گران زندگی کردن نیست بلکه به معنای سالم زندگی کردن است. اینها خیلی فرق می‌کند. در نظام دینی هر قدر مسئولیت بالاتر باشد، باید زندگی ساده‌تر باشد و دستور مسلم دینی است. ممکن است مثلاً در رده رهبری داشتن یک ماشین شخصی معمولی هم می‌تواند ممنوع باشد، چون رهبری وقتی می‌تواندماشین شخصی معمولی برای خود داشته باشد که عامه جامعه بتوانند داشته باشند. در مورد روسای قوا، وزرا و نمایندگان مجلس این مقداری تخفیف پیدا می‌کند ولی رئیس یک اداره در یک شهر معمولی، که جزء مردم معمولی است و کار می‌کند و با درآمد حلال ماشین صدمیلیونی هم می‌خرد، اشکال ندارد. ولی وقتی یک وزیر ماشین صدمیلیونی سوار می‌شود، محل تأمل است.

اگر مسئولینی وجود داشته باشند که هر چه سمتشان بالاتر می‌رود علاقه‌شان به دنیا بیشتر شود و سعی کنند بیشتر از لذت‌های دنیایی بهره ببرند، این در جامعه به یک مسیر تبدیل می‌شود به شرطی که این مسئولین مورد اعتماد جامعه باشند. محمد رضا پهلوی برای خود کاخ می‌ساخت اما عموم جامعه خوششان نمی‌آمد و غیر از عده کمی، کسی از او الگو نمی‌گرفت. مثلاً شخص در زمان



گفتگو با دکتر اصغر مهاجری

سیاست های غلط و شکاف های طبقاتی بزرگ!

اشاره: زندگی و داشته هایی که شاید اکثر مردم در خواب هم چنین چیزی را نبینند این عقده و بغض آن چنان افزایش می یابد که با تصادف چند جوان پورشه سوار مردم نه تنها غمگین نمی شوند بلکه در شبکه های اجتماعی از چنین واقعه ای خیلی ها اظهار خرسندی می کنند!!واقعا برخی چگونه به چنین ثروتی دست یافته اند که جوان بیست ساله ای پشت ماشین های چند صد میلیونی سرمست از غرور بتازد در حالی که بسیاری از جوانان با پول خرد جیب این آقا زاده ها می توانند تشکیل زندگی دهند و شغلی دست و پا کنند. در پی بیانات گهربار مقام معظم رهبری و اهمیت مقوله امنیت روانی در گفتگویی با دکتر اصغر مهاجری جامعه شناس و استاد دانشگاه دلایل فاصله طبقاتی موجود و تبعات عدم امنیت روانی را در جامعه مورد بررسی قرار دادیم .

مقام معظم رهبری روز گذشته در جمع فرماندهان نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران به مسئله ای اشاره کردند که به حق جزء یکی از دغدغه های جامعه به شمار می رود امنیت روانی که این روزها با اتفاقات و برخی واقعیت های جامعه خدشه دار شده است جوانان سرمست مغرور از ثروت موضوع مصاحبه ماست که امنیت روانی قشر ضعیف جامعه را مخدوش کرده است در این رابطه چه نظری دارید؟

–یکی از عوامل مهمی که در کنار فرمایش مقام معظم رهبری قابل تامل و بررسی است بحث سرمایه اجتماعی است زمانی که از سرمایه اجتماعی درست استفاده نشود کاهش یافته ، رو به زوال می گذارد وشاهد کاهش اعتماد بین قشرهای مختلف اجتماعی خواهیم بود . به عبارت دیگر ممکن است سرمایه اجتماعی درون گروهی افزایش یافته و سرمایه اجتماعی برون گروهی کاهش

بیاید یا اعتمادهای درون گروهی بیشتر شده و اعتمادهای درون گروهی کمتر شود یعنی اعتماد و سرمایه اجتماعی عمودی افزایش و سرمایه و اعتماد اجتماعی افقی کاهش یابد . با حادث شدن چنین وضعیتی ضمن اینکه اعتماد بین گروه ها و اقشار مختلف اجتماعی کاهش می یابد آنها از یکدیگرمتنفر شده و واکنشهای منفی به هم نشان می دهند .گروه ها و افراد سرکش سرمست از غرور اقشار پایین جامعه را دست پایین گرفته و در زمره انسان به شمار نمی آورند وآنها را اضافی می دانند و متعاقب چنین تفکری نسبت به آنها سرکشی و سرمستی از خود نشان می دهند از آن سو اقشار کم درآمد و ضعیف جامعه نیز ثروتمندان را افراد خون آشامی می دانند که حق دیگر افراد جامعه را تصاحب نموده اند ،طبقه ضعیف جامعه در پی واقعه ای از نوع اتوبان همت ، نه تنها از مرگ ثروتمندان ناراحت نمی شوند بلکه از چنین وقایعی نیز اظهار شادی می کنند به عبارت دیگر به لحاظ جامعه شناختی زمانی که بین گروه ها و نظام طبقاتی اجتماع شکاف ایجاد می شود چنین احساس سرد و خالی از عاطفه ای بروز می کند که اولین آوردگاه آن احساس ناامنی و تنفر از یکدیگر است .

–پیامد کاهش سرمایه اجتماعی در وضعیت فاصله طبقاتی زیاد چیست؟

نتیجه چنین مسئله ای کاهش مضاعف سرمایه اجتماعی جامعه است سرمایه اجتماعی به اندازه ای کاهش می یابد که موتور محر که توسعه از کار می افتد و اگر سرمایه اجتماعی از حدی پایین تر برسد کشور و جامعه مورد نظر از توسعه باز می ماند . بارها در رسانه ها بیان نموده ام که در حال حاضر چنین شکاف و فاصله طبقاتی که مقام معظم رهبری بسیار هوشمندانه به آن اشاره فرموده اند افزایش یافته و جامعه را با یک سپهر روانی نا امن مواجه کرده است به طوری که افراد درون یک شهر به عنوان شهروندان آن شهر نسبت به هم احساس ناامنی کنند بنابراین لازم است به این مسئله توجه نماییم که به مرز هشدار رسید ه ایم این هشدار فقط بحث ناامنی نیست بلکه بر عدم توسعه جامعه هم سایه می افکند

–چه مسئله ای موجب افزایش فاصله طبقاتی در این حد شده است که جوانان بیست ساله خودروهایی میلیاردی سوار می شوند در حالی که بسیاری از مردم در شرایطی بسیار متفاوت از زندگی قشر خاصی ، به سختی روزگار می گذرانند؟

– یکی از دلایل چنین وضعیتی به فضای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی جامعه بازمی گردد که آن چنان باز و رها شده است که پاشی در آن صورت نمی گیرد به طوری که خیلی ها ره صد ساله را یک شبه می پیمایند، نو کیسه هایی هستند که

یک شبه به ثروتهای ان چنانی می رسند در حالی که مراتب کمال، توسعه یافتگی اجتماعی را نیهموده جامعه پذیر ،تربیت پذیر و فرهنگ پذیر نشده اند اما به عنوان نو کیسه از فضاهای رانت اقتصادی ، باندی ، جناحی و سیاسی و بلبشوی نظام اقتصادی به حوز ه هایی دست یافته و پولدار شده اند.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که ایا این افراد جایگاه و شان اجتماعی قابل توجهی دارند که بتوان گفت چنین پولی را براساس زحمت ،تدبیر و بهره هوشی کسب نموده اند؟!باید گفت خیر .زمانی که وارد فضای مبهم اقتصادی می شویم که در آن هم عوامل خارجی مانند تحریم ها وعوامل داخلی مانند باند بازی و جناح گرایی وجود دارد چنین فضاها و عواملی موجب می شود برخی یک شبه میلیارد شوند و مسبب آشفتگی اجتماعی باشند که روز گذشته مقام معظم رهبری خطاب به فرماندهان ناجا به درستی به نمونه های آن اشاره فرمودند .ممکن است کسانی از درآمد مناسب و شایستگی های لازم برخوردار باشند اما چنین افرادی طی یک فرآیند تعالی و توسعه اجتماعی براساس تلاشها و زحماتی که کشیده اند و بر اثر تربیت اجتماعی و فرهنگی به چنین ثروتی دست می یابند. تفاوت این دسته از ثروتمندان زحمت کشیده تعالی یافته با نو کیسه ها در این است که دست یابی به ثروت نه تنها آنها را سرکش و مغرور نمی کند بلکه آنها را نسبت به جامعه مسئول و متواضع می کند آنها نه تنها ثروت خود را به رخ دیگران نمی کشند بلکه با مردم فروتنی کرده وآن را برای تعالی جامعه سرمایه گذاری می کنند این گروه از ثروتمندان از عوامل توسعه یافتگی جامعه به شمار می روند که نمونه های آن در دنیای توسعه یافته غربی به فکر توسعه جامعه و ذی نفع شدن بسیاری از مردم در یک مشارکت علمی فرهنگی هستند. انباشت ثروت از طریق شایستگی ها زحمتها وتلاشهایی که همراه با فروتنی کمال ،تواضع و توسعه یافتگی باشد نه تنها موجب تفاخر و فخر فروشی نشده بلکه سرمایه گذاریهایی متعددی را رقم خواهد زد . اما در ایران برخی با توسل به شایستگی ها ،زحمت و تلاش و براساس تربیت و طی یک فرآیند زمانی به چنین ثروتی دست نمی یابند نو کیسه هایی که بدون ظرفیت روانی □اجتماعی چنین ثروتی را پیدا کنند صاحب پول شده و آن را به رخ مردم می کشند نکته دوم این است که بین قشرهای اجتماعی که به دلایل مختلفی در حال حاضر نمی توان از آنها نام برد فاصله افتاده است عده ای دریا دریا نعمت دارند و عده ای کشتی کشتی فقر دارند عده ای بسیار ثروتمند و عده ای بسیار فقیر، به عبارت جامعه شناختی قشر متوسط اجتماعی لاغر و کاهش یافته است و به جای آن قشرهای رو به پایین کاهش و قشرهای رو به بالا افزایش یافته است مطمئن ترین ، متعهد ترین ،با ثبات ترین و امن ترین اجتماع ،جامعه ای است که قشر متوسط اجتماعی آن پهن دامنه و گسترش یافته باشد به زعم جامعه شناسان طبقه متوسط سوپاپ اطمینان جامعه

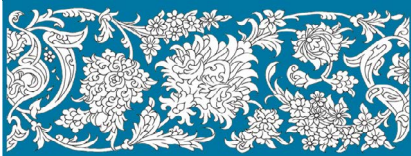


به شمار می رود وضعیتی که هم اکنون در کشور دیده می شود فاصله طبقاتی است و نشانه و شاخصی شفاف از فاصله قشرهای اجتماعی است که در جامعه ایرانی رخ داده است یقینا این فاصله طبقاتی عمیق موجب چالشهای اجتماعی می شود.

–به نظر جناب عالی سیاست های غلط اقتصادی چقدر در بروز و ظهور افراد نوکیسه میلیارد نقش دارد؟

–اگر دولت سیاست ها، برنامه ها و پروژه هایی را در سطح استانی و ملی اعمال می کند بدون برآورد پیامدهای آن انجام شود نتیجه آن وضعیت اقتصادی می شود که برخی را یک شبه پولدار شوند و عده زیادی را از قشر متوسط به فقیر تنزل دهد. مسلمان سیاست ها و برنامه هایی که برآورد خاصی نداشته اند فاصله طبقاتی را افزایش می دهند تا حدی که ثروت در جای خاصی و فقر در جای دیگری انباشت می شود تا آسیب های اجتماعی را رقم زند ، لذا براساس تاکید و توصیه مقام معظم رهبری باید هر سیاست،برنامه و طرحی که اجرا می شود از پیوست فرهنگی و اجتماعی و ارزشابی فرهنگی اجتماعی برخوردار باشد تا اگر با اجرای آن پروژه و سیاست جامعه به صورت مستقیم یا غیر مستقیم دچار پیامد و انباشت ثروت در دست عده خاصی شود دولت بلافاصله برنامه هایی برای عدم تحقق آن برنامه و سیاستی برای جبران پیامدهای منفی آن در نظر گرفته باشد تا خنای ناکرده اجرای سیاست های دولت و پروژه های دولت و حاکمیت به شکاف طبقاتی و نابرابری های اجتماعی منجر نشود بلکه عدالت اجتماعی را محقق نماید و توزیع مطلوب ثروت را در پی داشته باشد نه اینکه ثروت در دست عده ای و برای اشخاص خاصی توزیع شود .

جامعه ایرانی به دلیل اینکه برای پروژه های خود پیوست اجتماعی فرهنگی و ارزیابی مطلوبی ندارد همچنان شاهد مسائلی چون فاصله طبقاتی و انباشت ثروت در دست عده ای خاص خواهد بود به عنوان نمونه زمانی که دولت مهر ورز قصد اجرای سیاست هدفمندی یارانه ها را داشت اساتید مختلف و بنده در مصاحبه ها ی خود اظهار داشتیم که اگر این پروژه بدون پیوست فرهنگی □اجتماعی انجام شود پیامدهای منفی طولانی را ایجاد می کند که متأسفانه این کار با نام پولهایی مقدس و امام زمان (علیه السلام) صورت گرفت و در حال حاضر به نقطه ای رسیده است که شاهد پیامدهای وسیع در حد بسیار زیاد با فاصله و شکاف های طبقاتی هستیم . در شهرهایی که بسیاری در تهیه هزینه های درمان ،مسکن ،ازدواج ودر پی کسب نان حلالی هستند اتومبیلهای میلیاردی با سواره های سرکش مانور غرور می دهند این سرکشی ها از نتایج سیاست هدفمندی یارانه هاست که ناشیانه و بدون پیوست های لازم انجام شده است این دلایل و مسائل دیگر موجب نابرابری های اجتماعی شده است که پیامدهای آن احساس ناامنی و بی اعتمادی و تنفر از همدیگر است افزایش آسیب های متعدد روانی □اجتماعی و هم چنان ترک تازی طبقات اجتماعی که به صورت ناشایسته چنین مبالغی را کسب نموده اند افزایش یافته تا حدی که شکاف طبقاتی جامعه می تواند موجب چالشهای جدی در جامعه شود که یقینا به خشونت ها و زد و خوردهای اجتماعی و حقارت هایی تبدیل خواهد شد که گروه های اجتماعی پایین درصد جبران آن با اقدام به اعمالی چون افزایش سرقت و رفتارهای خشنی در قالب سرقت های مافیایی با به کار گیری سلاح سرد و تفرقی که در شبکه های مجازی وجود دارد صورت می گیرد . به هر حال توجه به این مسئله فرصت ویژه ای را می طلبد که اساتید متخصص با توجه به بیانات مقام معظم رهبری به واکاو ی و حل چنین مسائلی در جامعه بیندیشند و برای افزایش امنیت روانی جامعه راهکارهایی را به مسئولین ارائه دهند. منبع : قدس آنلاین



پارادایمی یکسان در گذری طولانی از زمان

از بوم نقاشی تا اینستاگرام؛

عبدالکریم مباشر حنت،دانشجوی پزشکی

اشاره :

آدم استونمن اخیرا مقاله ای به نگارش درآورده و درآن به این نکته اشاره کرده که گرچه ابزار انتقال‌دهندهٔ عکس‌ها جدید است ولی تصاویر و روابط اجتماعی در پس آن، شیوه‌های قدیمیِ به‌رخ کشیدنِ ثروت را به یاد می‌آورد. در ذیل تلخیصی آزاد از این مقاله را با هم مطالعه می کنیم.

ولخرجیِ متظاهرانه (نمایش ثروت به عنوان نمایی از قدرت اقتصادی) موضوع جدیدی نیست اما هیچ وقت هم به اندازهٔ حالا آسان نبوده است. رسانه‌های اجتماعی با ارایهٔ قالبی از فردگراییِ رقابتی و ماجراجوییِ اقتصادی که در آن تجربهٔ رفاه باید مستند و آنلاین به اشتراک گذاشته شود، ولخرجیِ متظاهرانه را به امری عادی بدل کرده‌اند. در خوش‌گذرانی و هیجانِ ناشی از خریدی خوب، کششی درونی فرد را وامی‌دارد که آن را با دوستان و دنبال‌کنندگانشان به اشتراک بگذارد.

در صفِ اول این نمایشِ ثروت گروهی جدید ایستاده‌اند. پسران و دخترانی که دارایی‌های والدینشان را در اینستاگرام به نمایش می‌گذارند. بعد بلاگ‌های معروفی مثل بچه‌پولدارهای عکس‌هایشان را برمی‌دارند و بازنشر می‌دهند.

در سال ۲۰۱۲ مجموعه‌ای از گزارش‌های رسانه‌ای نمونه‌های افراطیِ به‌رخ کشیدنِ ثروت را با ترکیبی از خشم و حسد نشان داد و از همان زمان و طی این سال‌ها، پیوند میان ولخرجیِ متظاهرانه و رسانه‌های اجتماعی به بار نشست و حتی نسخه‌های محلی آن مانند بچه‌پولدارهای تهران شکوفا شدند.

ساعت رولکس، هواپیمای شخصی، قایق تفریحی، کشش لوبوتین، ماشین اسپرت لوکس، کارت اعتباری ویژه، کیف زنانهٔ مارک‌دار با طراحی اختصاصی، قبض چند هزار دلاری خرید شامپاین، این‌ها نشانگرهای فرهنگیِ بچه‌های «افراد فوق‌العاده پولدار» دنیا هستند.

این تصاویر به شکل معناداری احمقانه و گستاخانه‌اند؛ عکس‌هایی که با دوربین موبایل گرفته می‌شوند و با استفاده از فیلترهای تنظیم‌شدهٔ اینستاگرام به سرعت به شکل پیام در می‌آیند و سپس با زنجیره‌ای از هشتگ‌های قابل پیش‌بینی در شبکه‌های اجتماعی بارگذاری و به‌اشتراک گذاشته می‌شوند.

اگرچه ابزار انتقال‌دهندهٔ عکس‌ها جدید است ولی تصاویر و روابط اجتماعی در پس آن، شیوه‌های قدیمیِ به‌رخ کشیدنِ ثروت را به یاد می‌آورد، به ویژه نقاشی‌های رنگ روغنی که در قرن هفدهم و هجدهم میان اشراف‌زادگان اروپایی رایج بود.

این نقاشی‌ها در دورانی تولید شدند که طبقهٔ متوسط تاجر قدرت می‌گرفتند، طبقهٔ نوظهوری که از گسترشِ راه‌های تجارت با مستعمره‌ها سود می‌بردند. عصر سفرهای دور اروپا، زمانی که پسران اشراف اروپای شمالی در فرانسه و ایتالیا گردش می‌کردند و به دنبال آثار باستانی و ریشه‌های فرهنگ اروپا بودند و در مسیرشان با هنر، موسیقی و غذاهای جدید مواجه می‌شدند و از عیاشی‌ها و مستی‌های گاهوبی‌گاه لذت می‌بردند. این گردش‌ها می‌توانست چند سال طول بکشد و هزینهٔ آن‌ها را اغلب کمک‌های ظاهراً نامحدودی که از خانه می‌رسید تأمین می‌کرد.

مانند عکس‌های اینستاگرام، نقاشی‌های رنگ‌روغنِ این دوره هم توجهات را به جایگاه و وجههٔ افراد جلب می‌کند و نقش تصویر را در ادعا و تقویت امتیازات اجتماعی نشان می‌دهد.

منتقد هنر و نویسندهٔ انگلیسی جان برگر در «روش‌های دین»، – مجموعهٔ تلویزیونی مبتکرانه‌ای که در سال ۱۹۷۲ از بی‌بی‌سی پخش شد و بعدها به صورت کتاب درآمد، با برجسته کردن کارکردهای نظری در این تصاویر، تظاهر به بی‌طرفی در آثار هنریِ معتبرِ غربی را به چالش کشید. وی استدلال کرد که تمام تصاویر، از نقاشی‌های اساتید قدیمی گرفته تا تابلوهای تبلیغاتی را می‌توان با توجه به معنای سیاسی و اجتماعی‌شان درک کرد. نقش برجستهٔ برگر این نبود که نشان دهد چطور تصاویرِ سیاسی را درک کنیم، بلکه این بود که چطور به درکی سیاسی از تصاویر برسیم.

طرح‌های زیر حاصل کنار هم چیدنِ منتخبی از دو گونه تصاویر متفاوت (نقاشی‌های رنگ روغن اروپایی سال‌های ۱۷۵۰–۱۶۵۰ و تصاویر اینستاگرام سال‌های ۲۰۱۴–۲۰۱۲) و بر پایهٔ تفکرات برگر است. در این کار که تحلیلی بصری است و نه تاریخ هنر، مقایسه‌ها پل ارتباطِ میان فرهنگِ کنونی و فرهنگِ گذشته را برقرار می‌سازند تا هم این آثارِ منتخب را بهتر بفهمیم و هم جهانِ بسیار نابرابری را که به تولید آن‌ها انجامیده است.

نقاشی آقا و خانم اندروز اثرِ توماس گینزبرو، شمایی از اشرافِ زمین‌دار در انگلستانِ قرنِ هجدهم است. این نقاشی به مناسبِ



جشنِ ازدواجِ رابرت اندروز و فرانسس کارتر کشیده شده است. ازدواج آن دو را پدرانشان تدارک دیده بودند و سبب به هم پیوستن دو مجموعه از زمین‌های خانوادگی مجاور شد.

این نقاشی قدرت چشم‌انداز و چشم‌اندازِ قدرت را نشان می‌دهد. اندروز اربابِ تمام بخش‌هایی است که از نظر می‌گذراند. زیباییِ منظرهٔ اِسکس بر کلِ تصویر سایه انداخته است. دسته‌های گندم تازه‌روشده در ردیفِ اول زمین‌ها روی هم چیده شده‌اند و در پس‌زمینه، زمین‌های محصور برای گوسفندها و گاوها نمایانگر فناوری‌های متریقی کشاورزی است که آقای اندروز به گسترش آن‌ها شهرت داشت.

دکمه‌های باز پیراهن او و لِه‌دادنِ عادی‌اش روی نیمکت چوبی سبک رو‌کوبویی می‌تواند از کتاب آداب معاشرت برگرفته شده باشد که برای مردان اشراف‌زاده توصیه‌هایی دارد که چطور «راحت» به نظر آیند. نگاهی مطمئن و تملک‌جویانه در چشمانش است. خانم اندروز که خود از خانواده‌ای فعال در صنعتِ نساجی، ثروتمند و از هیوگنات‌ها است، کلاه روستاییِ سبکِ دخترکانِ چوپان بر سر دارد در حالی که پاهای ظریفش در دمپایی‌های ساتنِ صورتی مؤید جایگاهِ اجتماعی او هستند.

بارِ دیگر ثروت به شکلی فزاینده در سطوح بالای جامعه متمرکز می‌شود. توماس پیکتی، در کتابش سرمایه در قرن بیست‌ویکم اشاره می‌کند که برابریِ نسبیِ اقتصادی در غرب طی چند دههٔ پس از جنگِ جهانی دوم نوعی نابهنجاریِ تاریخی بود که بعید است تکرار شود. بارِ دیگر ارث‌ومیراث راه را برای سطوح بالای جامعه در غرب می‌گشاید و ما به دورانِ نابرابریِ دوران آقا و خانم اندروز بازمی‌گردیم.

دو جوانی که در این تصویر یکدیگر را در آغوش گرفته‌اند، کارلو بسستینی برانکا و خواهر ناتنی‌اش، اونا اورتمنز هستند. عموی کارلو، کُنت برانکا، اشراف‌زاده‌ای ایتالیایی است که کارخانجات مشهور مشروب‌سازی خانوادگی‌شان در میلان را اداره می‌کند. پشت سرشان، زمینِ چمنی در سنت ترویز است اما هدفِ اصلیِ نمایشِ هلیکوپترِ

شخصی است و نه زمینِ چمنی که در آن فرود آمده است. این هلیکوپتر و همچنین هواپیمای شخصی، روشِ موردِ علاقهٔ این دو نفر برای جابه‌جایی است که آن‌ها را از خانهٔ ییلاقی به کافه و از پنت‌هاوس به جزیرهٔ شخصی می‌برد.

هر دو توی دوربینِ لیخنند می‌زنند، از لباس راحت و معمولی‌شان –که نشانگرِ فرهنگی است بسیار غیررسمی‌تر از آنی که آقای اندروز تصورش را هم بکند– معلوم است که می‌خواهند جایی بروند: فارغ از نوع لباسشان، خلیان مطیع کنارِ هلیکوپتر ایستاده و منتظر است آن‌ها را ببرد.

از این دست موارد بسیار است و به راحتی می‌توان میان تصاویرِ قدیمی و جدید مشابهت‌های فراوانی نشان داد، که جهت رعایتِ شان‌والایِ مجله و خوانندگان از آوردنِ آنها صرف نظر می‌کنیم.

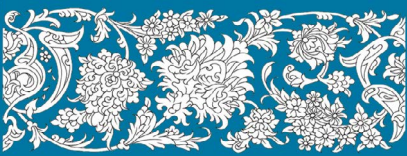
به تصویر ذیل دقت کنید:

«پول هرگز انسان را شاد نکرده و نخواهد کرد. در ذات پول چیزی نیست که بتواند شادی بیافریند» این را بنجمین فرنکلین نوشت که حالا نقشِ چهره‌اش اسکناس‌های صددلاری را یادآوری می‌کند، اسکناس‌هایی که در عکس خیلی مرتب توی جعبهٔ لوکسی با مارک هرمسِ چیده شده‌اند. روبان‌های نازک روی ارقامِ مهمِ کارتِ پالادیوم جی.بی.مورگان را می‌پوشاند، اما طوری هنرمندانه و طبیعی پخش شده‌اند که متوجه این امر نمی‌شویم. کارت‌های پالادیوم به مشتریانی با بیش از ۲۵ میلیون دلار نقدینگی تعلق می‌گیرد (بر اساس دیدگاه بلومبرگ‌یو «کارتی برای ۱٪ از ۶۰٪»).

این چپیشی افراطی است و انسان را به یاد پسرِبچهٔ کوچکی می‌اندازد که مجسمه‌های کوچک اسباب‌بازی‌اش را بالای تختش به ردیف می‌چیند. نمایشگاه کالایرستی: صاحبِ این کاغذها و فلزهای قیمتی (کارت‌ها از جنسِ طلا و پالادیوم هستند) مات و مبهوت ارزشی است که در خودِ این اسکناس‌ها و کارت‌ها می‌بیند.

این سبکِ زندگی‌های روبه‌انحطاط در تناقضِ آشکار با اصولِ سادگی و قناعتی است که در اقتصادهای دچار رکود بر اکثریتی گسترده تحمیل می‌شود. در میان ژرف‌ترشدن شکافِ نابرابری‌ها، تصاویری از این دست می‌توانند به‌حق خشم افراد را برانگیزند: لرد الیم، یکی از بچه‌پولدارهای مدعیِ اینستاگرام و اهل بیرمنگهام به طور منظم عکس‌هایی از مجموعه ماشین‌های لوکس خود در بیرون از خانه را ارسال می‌کرد تا اینکه سال گذشته چهار عدد از کاروان‌های ۵۰۰ هزار پوندی‌اش به دست چند اوباش به آتش کشیده شدند. اما در کنار خشم، این تصاویرِ منحنط می‌توانند امکانی را فراهم آورند که دنیایی متفاوت را تصور کنید، دنیایی که در آن ثروت، نه صرفاً به وسیلهٔ پول و املاک بلکه به واسطهٔ سلامتی، تجربیات ارزشمند و استحکام روابط اجتماعی تعریف می‌شود، دنیایی که در آن نمایشِ رقابتیِ ثروت دیگر وجود ندارد زیرا تجملِ امری رایج است.

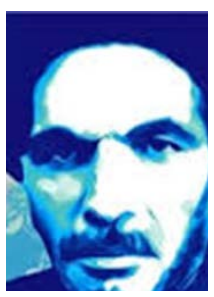




نگره



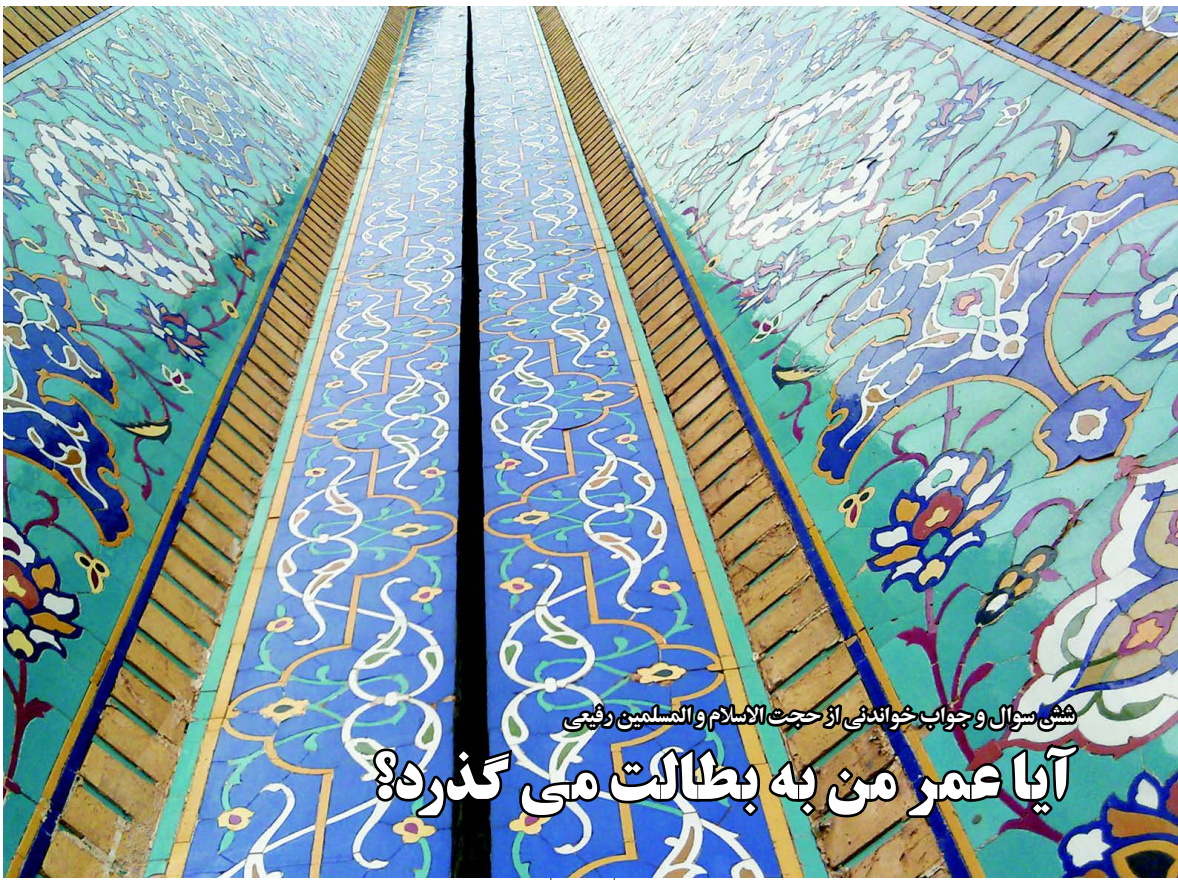
آیا عمر من به بطالت می گذرد؟



عالمِ عامل



سلطنت بر خودش



شش سوال و جواب خواندنی از حجت الاسلام و المسلمین رفیعی

آیا عمر من به بطالت می گذرد؟

را می دانند منتها می خواهند به شکلی ، جواب را هم از زبان ما

بشنوند . گاهی سولاتی که پرسیده میشود ، ما باید تاثیر را روی طرف مقابل بگذاریم . مثلا خانمی راجع به شوهرش سوال می کند که بد اخلاق است و من می گویم که اگر من به شما توضیح بدهم مشکل حل نمیشود . من سوال ایشان را در چند بخش عرض میکنم . بخش اول اینکه مسلم است که پدر وظیفه اش این است که به خانواده اش رسیدگی کند . خانواده واجب النفقه هستند . یک پدر اگر خانم و فرزنداناش را تامین نکند مدیون است . اینها واجب النفقه هستند نه اینکه فکر کند که دارد به اینها لطف می کند . باید خانواده را تامین کند . در مبنای دینی ما هم قرآن و هم روایات ما تاکید کرده اند که به خانواده تان از نظر رزق توسعه بدهید . نکته ی بعدی بحث خوش خلقی و خوش برخوردی است . یک پدر نباید نفرین کند مخصوصا در مقابل خواستههای منطقی که از طرف فرزنداناش مطرح میشود . رسول اکرم می فرماید: یکی از نشانه های انبیاء حب به همسر است . در روایت داریم : کسی که خدا از او راضی تر است کسی است که خوش خلق تر باشد و به خانواده اش برسد . نکته ی بعدی که سوال اصلی ایشان است که در مورد نفرین پدرشان است . بیان وظایف در جامعه حق است

یعنی اگر پدری بد رفتار می کند ، اولاد می تواند به او تذکر بدهد و اگر یک اولاد خطا می کند پدرمی تواند تذکر بدهد . اگر حقوق فرزند پرداخت نمیشود و پدر کوتاهی می کند ، اولاد حق اعتراض دارد منتها نه اینکه حق بی ادبی داشته باشد . باید محترمانه گفته بشود و باید در چارچوب باشد . پدر از موضع پدری با فرزند حرف می زند وفرزند از موضع فرزند ی . قرآن در سوره ی شعرا می فرماید : ابراهیم برای پدرش (البته عمویش بود) دعا می کرد و خیلی محترمانه می گفت که اینها چیست که می پرستی ؟ پس از این آیه استفاده می کنیم که تذکر به بزرگتر اگر آنها دارند به خطا می روند مانعی ندارد . این خانم کار درستی می کند که به پدرش تذکر می دهد . نکته ی آخر اینکه دعا و نفرین پدر و مادر در حق اولاد اثر دارد . منتها خداوند هم عادل است . ان الله یعمروابالعدل و الاحسان . پدری که در حق فرزنداناش جفا کرده ، حالا بی دلیل هم بچه اش را نفرین می کند . خداوند هم جای حق است . این طور نیست که چنین نفرینی باعث مشکلات در زندگی این فرزند بشود . اگر فرزند ی کوتاهی می کند و حقوقش را رعایت نمی کند ، بله ولی این پدری که خودش حقوق فرزندان را رعایت نمی کند ، با عدل خدا جور در نمی آید که چنین فضایی را برای پدر ایجاد کند زیرا خود او مقصر است و فرزند هم که حرف حق می زند نفرینش کند و باز هم این فرزند گرفتار بشود . این با حکمت خدا جور در نمی آید . از این موضوع نگران نباشید . تذکر را هم در چارچوب بدهید . به این پدر و همه ی پدرها عرض می کنیم که یکی از وظایف پدر در مقابل اولاد این است که حقوق آنها را رعایت کند و در رشد و تعالی آنها کوشش کند .

سوال – من تمام دستورهای خدا و قرآن را به نحو احسن اجرا می کنم ولی خواهرم به عکس من عمل می کند ولی همه می گویند که جای او در بهشت است چون او می گوید که می بخور منبر بسوزان مردم آزاری نکن . راهنمایی بفرمایید .

پاسخ – اینکه همه می گویند که او به بهشت می رود ، همه چه کسانی هستند؟ مگر آنها موکل بهشت هستند؟ ما باید ببینیم که خدا می گوید که چه کسی به بهشت می رود . بعضی ها خلاف حرف خدا حرف می زنند و حرف خودشان را هم حرف حق می دانند . مثلا به طرف میگویند که برو جلو گناهش با من . خدا می گوید که گناهش بر گردن خودت است نه بر گردن دیگری . در قرآن داریم؛ کسی بار خور از شیر مادر برایت حلال تر است . مگر شما شارع یعنی تعیین کننده احکام شرع هستید؟ شما بدانید که بهشت را خدا می گوید که به چه کسی می دهیم . قرآن می فرماید : بشتابید به سوی بهشت که بهشت برای افراد متقی است . چشمه های بهشت در انتظار متقین است . خدا در آخر سوره ی قمر هم همین را می فرماید . این شعر از

مبنا غلط است . ما می گویم که می نخور منبر نسوزان مردم آزاری نکن . شاید این فردی که میگوید که من همه ی کارهای خوب را انجام می دهم ، شاید در زندگی اش مردم آزاری است و خواهرش به او می گوید که من مردم آزاری نمی کنم و عبادت هم انجام نمی دهم . ما در اسلام نباید چیزی را فدای چیز دیگری بکنیم ،هر چیزی بایددر جای خودش حفظ بشود . نماز و روزه جای خودش خوب است و مشروب خوردن هم جای خودش حرام است ، آزار رساندن هم حرام است . پس استدلال خواهر ایشان درست نیست . مثل این است که الان در جامه بعضی ها می گویند که قلت پاک باشد ، حجاب مهم نیست ، همه خواهر و برادر هستیم . بله قلب پاک است ولی این اعضا کانال قلب است . وقتی به نامحرم نگاه می کنم ، وقتی بد حجاب هستم ، وقتی موسیقی گوش می دهم ، شعاع تمام اینها به قلب می رود و این قلب را مکدر می کند . ما نمی توانیم بگوییم که قلت پاک باشد و هر کاری می خواهیم انجام بدهیم .

سوال – اهل بیت می گویند که به طول ر کوع و سجود افراد نگاه نکنید ، ببینید که آنها انسانهای راست گویی و امانتداری هستند یا خیر ؟ راهنمایی بفرمایید .

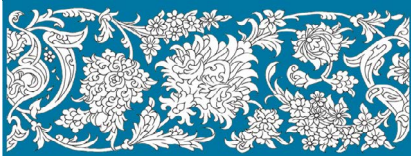
پاسخ – اهل بیت نگفته اند که نماز نخوانید. اینها می خواهند نماز ربایی را رد کنند یعنی یک کسی یک نماز با حالی می خواند و در رکوع و سجده اش هم ریا می کند اما از آن طرف به امانت خیانت می کند . یک آقایی در کوفه نمازهای طولانی می خواند ولی جاسوس بود . مسلم به اوسجه می گوید که من دیدم که او خیلی نماز باحالی می خواند و همیشه در صف اول می ایستد ، روزی از من پرسید مسلم بن عقیل کجاست؟ به او گفتم که با اوچه کار داری ؟ گفت که می خواهم با او بیعت کنم و به او پول بدهم . پیش خودم گفت که این انسان با این رکوع و سجده نماز حتما کارش درست است . او را پیش مسلم بردم ، بیعت کرد و حتی پول هم داد و در تمام جلسات او هم شرکت می کرد تا روزی که هانیه را دستگیری کردند و پیش ابن زیاد بردند و دیدم که او هم پیش ابن زیاد است و او باعث شد که تمام یاران مسلم دستگیر بشوند . این فرد را گفته اند که به رکوع و سجده اش نگاه نکن . انبیاء رکوع و سجده ی منافقانه را گفته اند . در رکوع و سجده های ائمه داریم که تا ۵۰۰ مرتبه ذکر می گفتند . این می خواهد بگوید که طول رکوع و سجده باعث نشود که شما ویژگی های دیگرش را نادیده بگیرید . صرفا رکوع و سجده ملاک نیست ببینید که دروغ هم می گوید یا خیر .

سوال – دختر ۲۲ ساله ای هستم که شغلی ندارم ورروزهای در خانه به مادرم کمک می کنم و قرآن هم حفظ می کنم . آیا عمر من به بطالت میگذرد و اگر این طور است بگویند که دختر جوانی مثل من چگونه باید از عمرش استفاده بکند که فردای قیامت نگویند که از عمرت استفاده ای نکرده ای ؟

پاسخ – تصور این است که به بطالت نگذراندن عمر یعنی کار بیرون داشتن . خیر این نیست .به بطالت نگذراندن عمر یعنی برنامه داشتن . ما یک عنوانی بنام حزم یعنی دور اندیشی و تدبیر ، در روایت داریم که هر کاری می خواهی بکنی برنامه ریزی کن . مقصود از اینکه عمر به بطالت نگذرد یعنی انسان با برنامه باشد . چه کاری بهتر از این که این خواهر در خانه کمک به مادر می کند ، قرآن حفظ می کند و کتاب مطالعه می کند . اگر قرار باشد که ۷۰ میلیون جمعیت همه شغل بیرون از خانه داشته باشند ، پس چه کسی دراینجا مخدوم میشود ؟ همه خادم میشوند . در مورد خانم ها بیشتر به حفظ و قوام خانه و خوب شوهرداری کردن توصیه شده است . انشاءالله خدا یک همسر خوب نصیب ایشان بکند ، فرزند دار بشوند و خانه و زندگی را بچرخانند . الان که در خانه هستند کارهای خانه را انجام بدهند ، کارهای هنری یاد بگیرند ، قرآن حفظ کنند ، تمام این ها کار خوب است و جزء وقت گذرانن به بطالت نیست . بطالت این است که انسان بیهوده وقت را هدر بدهد نه اینکه وقت را صرف کار خاصی بکند .

سوال – مدت یکسال است که از ازدواج من می گذرد . شخصی از اقوام نزدیک به من پیامک میدهد و ابرازعشق و علاقه می کند و از من درخواست می کند که به او توجه داشته باشم . در این مدت به همسرم هیچی نگفته ام . برای حل این مشکل چکار باید بکنم؟

پاسخ – من تصادفا روزنامه ها را نگاه می کردم که تیرتی توجه من را جلب کرد . نوشته بود خانمی با ۱۳ ضربه چاقو به قتل رسید . با قاتل مصاحبه کرده بودند . شبیه همین سوال بود که خانمی مدتی ازدواج کرده بوده و یک پسر جوانی به او ابراز عشق و علاقه کرده و خانم رد کرده ولی آن آقا گوش نکرده . یک مقدار تمایل از طرف خانم و مقدار زیادی از طرف آقا منجر به قتل خانم شده بود . و الان آن جوان زندانی است و طبیعتا حکم اعدام هم برای او وجود دارد . به این خواهر عرض می کنم که این کار بسیار خطرناک است . متاسفانه این سوال را زیاد از ما می کنند . اولا همه باید عقیف باشند حتی آن کسی که ازدواج نکرده است . برای ازدواج باید مسیر صحیح رفته بشود . عشق های خیابانی ، اینترنتی و پیامکی فوق العاده خطرناک است . این ها عشق های بی شناخت و بی مبنا است . باید خانواده به خواستگاری بروند و دختری را به ازدواج پسرشان در بیاورند . بدتر از آن این است که خانمی ازدواج کرده باشد ، حالا چه بخواهد و چه نخواهد . حالا تشکیل زندگی مشترک داده و این جور محبت ها بسیار خطرناک است. تنها راهش هم این است که



روایت معتبر از سیره مرحوم آیه الله سید مهدی قوام

عالم عامل

سید محمد فخرایی،دانشجوی ارشد قرآن و حدیث

اشاره:

سید مهدی قوام ـ از روحانیون اخلاقی دهه ۴۰ تهران بود . نقل کرده اند روزی که پیکر سید مهدی قوام را برای دفن کردن به قم آوردند ،به اندازه ی دو تا صحن بزرگ حرم حضرت معصومه کلاه شاپویی و لنگ به دست آمده بودند و صحن را پر کرده بودند. زار زار گریه می کردند و سرشان را می کوبیدند به تابوت... و میگفتند این آقا مارو آدم کرد.

آیت الله فاطمی نیا نقل می کنند:

آقا سید مهدی قوام رضوان الله تعالی علیه مرد بسیار بزرگ و با سعه صدی بود، اعجوبه ای بود! شبی دزدی وارد منزلش می شود همین که فرش را جمع کرده و در حال بردن بود آقا سید مهدی بیدار می شود، با کمال خونسردی به او می گوید:

می خواهی این فرش را چه کنی؟ دزد می گوید: می خواهم آن را بفروشم.

آقا سید مهدی می گوید: اگر بفروشی آن را از تو خوب نمی خرنند، من آن را به تو مباح کردم، حلالت باشد. برو آخر بازار عباس آباد، بگو سید مهدی فرستاده! آن را بفروش و برو کاسب شو!

بعدا دیدند همان شخص، اهل عبادت و تقوی شده و از همان فرش کاسبی و مغازه راه انداخته است.

در زمان طاغوت که فسق و فجور و فساد همه جا را فرا گرفته بود، آقا سیدمهدی قوام یک دهه منبر میروند در همان بالاشهر تهران؛ بعد از دهه؛ به ایشان پاکتی پر از پول میدهند.

در حال رفتن به منزل، در مسیر زنی را میبینند، وضعیت نامناسبی داشته و معلوم بوده اهل فساد و فحشا است!

آقا سیدمهدی به یک پیر مردی میگویند: برو آن زن را صدا کن بیایدا!

آن مرد تملل میکند و میگوید: وضعیت آن زن و بی حجابی اش مناسب نیست و نمی توانم او را صدا بزنم. خلاصه با اصرار سید و با کراهت می رود و او را صدا می زند که آن آقا سید با شما کار دارند!

زن می آید، آقا سیدمهدی از آن زن می پرسد: این موقع شب اینجا چه می کنی؟!

زن می گوید: احتیاج دارم، مجبورم!

سید آن پاکت پر از پول را از جیبش در می آورد و به زن می دهد و می گوید: این پول، مال امام حسین (ع) است، من هم نمی دانم چقدر است؛ تا این پول را داری، از خانه بیرون نیا! مدتی از این قضیه می گذرد، سید مشرف می شود کربلا. (در آنجا) زنی بسیار مجبه را می بیند با شوهرش ایستاده اند.

شوهر می آید جلو و دست سید را می بوسد و می گوید: زنم می خواهد سلامی به شما عرض کندا!

زن جلو می آید و سلام می کند و می گوید: آقا سید! من همان زنی هستم که آن پاکت را در آن شب به من دادید؛ ایشان هم شوهر من است که با هم مشرف شده ایم زیارت؛ من آدم شد... آقا سید مهدی وارد راهی شدند دیدند سگی درون یک چاله گل افتاده و نمی تواند بیرون بیاید. سید ، عبا و عمامه را کنار گذاشتند،رفتند داخل چاله حیوان را بغل کردند و بیرون آوردند...کار که تمام شد سرش را بلند کرد رو به خداوند مهربان عرضه داشت خدایا سگی را به سگی ببخش...ناگهان استغفار میکنند و میگویند استغفرالله ، لحظه ای سادات بودنم را فراموش کردم...!

خانم عفت قوام زاده همشیره آقاسید مهدی قوام نقل میکند:

آقای هاشمی نژاد تعریف کرد: از یک میوه فروش که روی چرخ میوه ریخته بود، برای دیدن سید میوه فروشم که روی خواستیم پول بدهیم، پول را قبول نکرد. گفتم اگر مبلغ را نگیری میوه را نمی‌برم. میوه فروش گفت آقا سید دست من را گرفت و از چهنم به بهشت برد چگونه پول بگیرم؟

بعد تعریف کرد یک روز سید با عیالش از خانه بیرون رفتند من هم که در محل به دزدی شهرت داشتم به خانه‌ی سید رفتم مقداری اسباب جمع کردم و خواستم از خانه بیرون بروم که در خانه باز شد و سید با عیالش وارد شد.

نگاهی به من کرد و سلام گرمی کرد و گفت «حالا که تا اینجا آمده‌ای بیا برویم یک چایی بخوریم.»

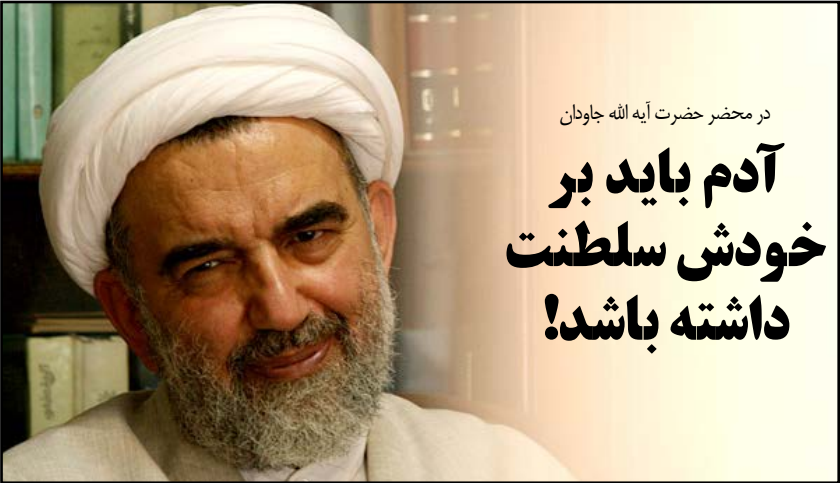
داخل خانه برگشتیم. سید برایم میوه و چای آورد. بهم گفت:«هل کجایی؟» گفتم خاک سفید. گفت:«این فرش دستی ها مال تو. یک چرخ دستی و میوه بخر و داخل آن بگذار. هرچه هم که از بارت ماند و نخردند شب خودم از تو می خرم.»

آدم برای رفتن به آن عالم باید بر خودش سلطنت یافته باشد. کاری که در این دنیا می کند، به جایی رسیده باشد که بر خودش سلطنت یافته باشد. اگر بر خودش سلطنت یافته باشد، آن راه را به سهل و آسان خواهد رفت. داستان هایش را هم برایتان عرض کرده ام. مرحوم علامه طباطبایی برای معالجه به لندن رفته بودند. قلب و اعصاب و این حرف ها بود و این کارها انجام شد و دکترها دیدند و دستورات لازم را دادند. آن دوستانی که آنجا بودند و طیب بودند گفتند آقا درون چشم شما،[رگه های خونی هست].ایشان چشم های درشتی داشت. در سفیدی چشمش رگه های خونی بود. گفتند اگر اجازه بدهید ما می توانیم این رگه های خونی را از چشم شما دریاوریم. مشکلی هم ندارد. ایشان گفتند خب باشد عیب ندارد. فردا صبح تشریف بیاورید بیمارستان. ایشان صبح رفتند بیمارستان. خب وقتی می خواهند چشم را عمل کنند باید بیهوش کنند. حذاقلش است. ایشان گفتند نه لازم نیست بیهوش کنید نمی شود. پلک بی اختیار است. دست که نزدیک می شود این پلک بی اختیار بسته می شود. بنابراین من می خواهم با تیغ جراحی درون چشم شما را عمل کنم، این پلک ها نمی گذارد. فرمودند نه. پلک های من در اختیار من است. چشم را باز نگاه داشتند. مثلا نیم ساعت تمام تا آنها چشم را عمل کردند حالا کسی که پلک را در اختیار دارد، دستش را هم در اختیار دارد، گوشش را هم در اختیار دارد. بقیه بدنش را هم در اختیار دارد.

آدم باید برای رفتن به آن عالم یک همچنین اختیاری پیدا کند، ماها هیچ کدام مقدماتش را نداریم. در راه رسیدنش هم قدمی برنداشته ایم. مرحوم امام در کتاب چهل حدیث یک فرمایشی آورده اند که من می خواهم خدمت شما عرض کنم که به همین مساله ای که عرض کردیم برمی خورد. می فرمایند: «ی عزیز بکوش تا صاحب عزم و دارای اراده قوی شوی.» بعد می گویند این عزم و اراده قوی سرمایه شما در عالم آخرت است. نه اگر مثلا چشمت قشنگ است، این چشم قشنگ آنجا می آید و سرمایه می شود. اینجا سرمایه می شود. مثلا ممکن است یک کسی شیفته چشم شما شود. مثلا. نمی دانم قد و قامت خیلی خوب باشد و یک کسی از این قد و قامت خوب خوش بیاید. اینها آن طرف نمی رود. آن که آن طرف می رود و سرمایه می شود، اراده و عزم قوی است. اگر اراده و عزم به نهایتش برسد، تمام شده و انسان، انسان کامل شده است. «تا صاحب عزم و دارای اراده شوی. اگر خدایی نخواسته بی عزم از این دنیا هجرت کنی،» یعنی از این دنیا که می روی هیچ عزمی نداشته باشی. ببینید آدم اصلا بدون عزم نمی تواند. موجود زنده بدون عزم نمی شود. من می خواهم ناهار بخورم. خب عزم می کنم که ناهار بخورم دیگر. قصد می کنم که ناهار بخورم. بعد قصد می کنم که نان را بردارم و مثلا فرض کن تکه کنم و بعد مثلا با هر تکه اش چه. مثال. خب من عزم می کنم که فرض کنید لباس بپوشم و به خدمت شما بیایم. هزارچور از این عزم ها دارم.

در محضر حضرت آیه الله جلودان

آدم باید بر خودش سلطنت داشته باشد!

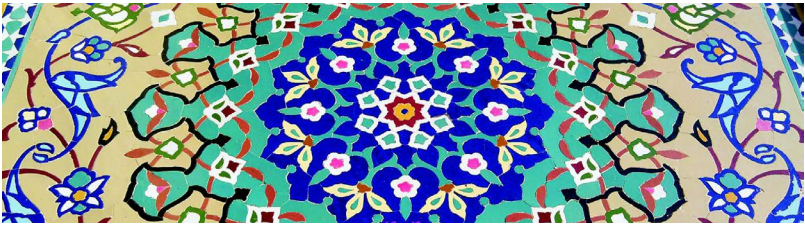
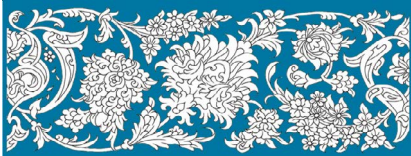


این عزم را نمی گویم آقا. هر حیوانی هم در حیطه خودش این مقدار عزم را دارد. این عزم حیوانی است. این را نمی خواهیم بگوییم. یک عزمی است فوق این. شما عزم می کنید از خانه که بیرون آمدید، چشمت به نامحرم نیفتد. این عزم قیمت دارد. این سرمایه می شود و به آن طرف می آید. اگر نه عزم ناهار خوردن که دیگر عرض کردیم هر بچه گریه ای هم این عزم را دارد. آن قیمت ندارد. «که تا صاحب عزم و دارای اراده شوی. خدایی نخواسته اگر بی عزم» یعنی بدون این عزم. ببینید در میان موجودات زنده، حالا تقریبی عرض می کنیم؛ درمیان موجودات زنده انسان تنها موجودی است که می تواند علیه خودش عزم کند.

علیه خودش. یک آقای بزرگواری بود از ائمه جماعت این اطراف... واقعا من حیرت کردم. واقعا. بعدها خبردار شدیم. خدا رحمتش کند. اوایل انقلاب یک مقدار وضع گوشت ها به هم خورده بود یا حالا به نظر ایشان به هم خورده بود. من نمی دانم ماها چکار می کردیم. شش سال نان و ماست خالی خورده بود. نان و ماست خالی. خب آدم با نان و ماست راه نمی تواند برود. یک همچنین چیزی را می خواهیم بگوییم. یک همچنین عزمی. من نمی گویم شماها نان و ماست بخوریدها. این مثالش بود. «اگر بی عزم از دنیا هجرت کنی، انسان سوری بی مغزی هستی.» مغز انسان عزمش است. مغز بادام را حساب کنید. مغز گردو. گردو یک پوسته سبز دارد. بعد یک پوسته استخوانی دارد. بعد هم مغز است. مغز مغز هم روغنش است. «اگر بی عزم از این دنیا هجرت کنی، انسان سوری بی مغزی هستی که در آن عالم به صورت انسان محشور نمی شوی.»

آنجا دیگر انسان نیستی. به صورت انسان نخواهی آمد. به صورت چه چیزی خواهی آمد؟ به صورت آن صفت غالب بر شما. اگر آن صفت فلان است، درندگی است، چه می می شود. اگر چه است چه می شود. «زیرا آن عالم محل کشف باطن و ظهور سریره است.» آن عالم تمام باطن آدم رو می شود. باطن. اصلا باطن رو می شود. نه باطن آدم. باطن همه چیز رو می شود. «در آن عالم محل کشف باطن و ظهور سریره است.» سریره های انسانی یعنی اخلاقیات انسان. اخلاقیات انسان که دیده نمی شود. شما هر چه هستی، با آنها هستی. یعنی با آن اخلاقیات. «زیرا آن عالم محل کشف باطن و ظهور سریره است و جرئت بر معاصی» [به] این [دقت کنید] «و جرئت بر معاصی کم کم انسان را بی عزم می کند.» ببینید معلوم می شود این عزمی را که ما می خواهیم و به درد خواهد خورد، عزمی است که در مقابل معصیت می ایستد. آن عزم. عزمی که سحر من را از خواب بیدار می کند تا به عبادت بپردازم. آن عزم. آن مثالی که عرض کردم. از صبح که از خانه بیرون می آیی، تصمیم داری به کمک خدا تمام روز را به خیابان ها هم بروی و همه کارهایت را هم بکنی، اما چشمت به نامحرم نیفتد.

«و جرأت بر معاصی کم کم انسان را بی عزم می کند و این جوهر شریف را از انسان می رباید. استاد معظم ما دام ظلّه» آن وقت مرحوم آیت الله شاه آبادی زنده بودند. ایشان آن وقت شاگردی ایشان را می کرده و وقتی که این کتاب را نوشته مثلا بیست و هفت هشت سال شان بوده. ما در بیست و هفت هشت سالگی این کتاب را نمی فهمیم. ایشان در بیست و هفت هشت سالگی این کتاب را



نوشته. «استاد معظم ما دام ظله رضوان الله علیهما می فرمودند بیشتر از هر چیز گوش کردن به تغنیات» تغنیات یعنی چه؟ تغنیات یعنی چه؟ موسیقی. موسیقی و مثل موسیقی. «سلب اراده و عزم از انسان می کند.» اینکه آدم بنشینند و باز کند یا فرض کن سی دی بگذارند. انواع مختلفش. بنشینند و با دل راحت و خوش گوش بدهد، این آن جوهره اصلی انسانیت آدم را از او می گیرد. «پس ای برادر از معاصی احتراز کن.» اصل. اصل. «پس ای برادر از معاصی احتراز کن.» تصمیم داری معصیت نکنی. تصمیم داری. اصلا اگر آدم ایمان داشته باشد، نمی تواند این تصمیم را نداشته باشد. اگر خدا را قبول دارد، اگر قیامت را قبول دارد، نمی تواند این نیت را نداشته باشد. «پس ای برادر از معاصی احتراز کن و عزم هجرت به سوی حق تعالی نما» که این خودش باز بحث دارد. «و ظاهر را ظاهر انسان کن.» سعی کن ظاهرّت، ظاهر انسان باشد. ظاهر انسان، چشمش خیانت نمی کند. زبانش فحش نمی دهد. گوشش حرف مردم را گوش نمی دهد ببیند اینها چه می گویند. درست راه می رود. «و خود را در سلک ارباب شرایع داخل کن و از خداوند تبارک و تعالی در خلوات بخواه که تو را در این مقصد همراهی فرماید.» ظاهرا ما یک کمی زود خواندیم. «بعضی از مشایخ ما» که باز مرحوم آقای شاه آبادی مقصود است «می فرمودند عزم جوهر انسانیت است.» مثل همان بادامی که روغن ندارد یا دارد. روغن بادام، جوهر بادام است. «بعضی از مشایخ ما می فرمودند که عزم جوهر انسانیت و میزان امتیاز انسان است.» به مقداری که شما می توانی تصمیم بگیری. عرض کردیم چه تصمیمی؟ تصمیم علیه خودت. علیه هوا و هوس. به مقداری که می توانی علیه هوا و هوس خودت تصمیم بگیری، انسانی. خیلی میزان خوبی است. یک ترازوی خوبی به دست ما داده اند. من می بینم در تمام طول روز یک دانه تصمیم هم علیه خودم توانستم بگیرم. «و تفاوت درجات انسان به تفاوت درجات عزم اوست.» انسانی بر انسانی برتر است. به مقدار عزمش برتر است. «و عزمی که مناسب این مقام است» حالا این مهم است. «و عزمی که مناسب با این مقام است، عبارت است از بناگذاری و تصمیم بر ترک معاصی.» همین که من مدام عرض کردم. من تصمیم بر ترک معاصی دارم. نه یک معصیت. همه معاصی. من می خواهم زندگی هم بکنم. نه اینکه زندگی نکنم. نروم قایم شوم. دانشگاهم را بروم. دبیرستانم را بروم. کارم را بروم. کارمندم. کارمند باشم. اگر کارگر کارخانه ام، کارگر کارخانه ام باشم. هرچه هستم باشم و ترک [معاصی کنم] «عزمی که مناسب این مقام است عبارت است از بنا گذاری و تصمیم بر ترک معاصی و بعد انجام واجبات.» این اولین تصمیم است ها. این اولین تصمیم آدم است. اگر این نباشد، اگر این تصمیم نباشد و آدم به یک همچنین چیزی عمل نکند، معلوم می شود از انسانیت هیچ، هیچ ... بعد یک چیز دیگر هم می گویند. شما چه زمانی متوجه شدی آقا؟ چه زمانی بیدار شدی؟ هجده سالگی. خب خوش به حالت. هفده سالگی. خب خوش به حالت. در طول این سال های عمر گذشته ات، آن سال هایی که تکلیف نداشتی و آن سال هایی که تکلیف داشتی. ببینید آن سال هایی که آدم تکلیف نداشت، تکلیف نداشت. یعنی مثال عرض می کنم. اگر با سنگ می زد شیشه مردم را می شکست، برایش گناه نمی نوشتند. چون مکلف نبود. اما ضامن آن شیشه بود. ضامن به گردنش آمده. ضامن است. باید شیشه مردم را بخرد و به دست شان بدهد و از آنها رضایت بطلبد. مثال عرض کردم. آن وقتی که تکلیف می شود، دیگر گناه هم دارد. این. خب اگر یک همچنین چیزهایی در زندگی آدم اتفاق افتاده، باید اینها را جبران کند. عزم اولیه این است که آدم تصمیم بگیرد از امروز دیگر گناه نکند. از امروز می خواهم شروع کنم. از امروز دیگر گناه نکنم. ممکن است یک روزه نتوانی. حالا سعی کن در طول ده روز. اگر نتوانستی، در طول یک سال. با خودت بجنگ. از خدا کمک بگیر. با خودت بجنگ. از خدا کمک بگیر. اینجوری می شود. با خودت بجنگ و از خدا کمک بگیر. بتوانی همه گناهان را کنار بگذاری. اگر این کار را بکنی، خب یک قدم بزرگی برداشته ای. بعد قدم دومش این است که گذشته را جبران کنی. بدون این نمی شود. بدون جبران گذشته نمی شود. بدون جبران گذشته نمی شود. «جبران آنچه از او فوت شده در ایام حیات» پس عزمی که ما داریم می گوئیم برای آدمیت لازم است، عزم بر ترک گناه و انجام واجبات و جبران مافات است.

نامه ای از شیخ محمد بهاری همدانی به یک دوست

ترک غیر خدا کن در قلب!

بسمه تبارک و تقدس
آنچه بر جناب آقا شیخ احمد لازم است این که تامل درستی نماید ببیند بنده است یا آزاد؟ اگر دید آزاداست خودش می داند هر کاری بخواهد بکند. واکر دانست بنده است و مولی دارد سر خود نیست هر کاری بکند ولو دستی حرکت دهد از وی جهت آن سؤال خواهد شد و جواب درستی باید بگوید. پس بنابراین باید سعیش در تحصیل رضای مولایش باشد. اگر چه دیگران راضی نباشند!بدا. غرض اصلی از خلقت حاصل نخواهد شد بجزاینکه معرفت و محبت میان عبد و مولی باشد و تحصیل تقوی محتاج بچند چیز است که چاره ندارداز آنها:

یکی پرهیزاز معاصی است. باید معاصی را تفصیلا یاد بگیرد هر یک را در مقام خود ترک نمایداز جمله معاصی است ترک واجبات پس باید واجبات خود را هم به مقدار وسع وابتلاء به آنها یاد گرفته و عمل نماید. واین واضح است با معصیت کاری اسباب محبت و معرفت موجود نخواهد شد.اگراسباب عداوت نباشد

اگر شیخ احمد بگوید من نمی توانم ترک معصیت بالمره بکنم لابد واقع می شوم از گناه مثل کسی است که گناه نکرده مایوس ازاین در خانه نباید شد اگر چه هفتاد پیغمبر را سر برده باشد باز توبه اش ممکن است قبول شود. مولای او قادراست که خصمای دشمنان او را راضی کند از معدن وجود خودش جلت قدرته .

دوم :اینکه مهمامکن پرهیزاز مکروهات هم داشته باشد به مستحباب بپردازد. حتی المقدور چیز مکروه بنظرش حقیر نیاید. نگوید: کل مکروه جایز بسا می شود یک ترک مکروه پیش مولاز همه چیز مقرب تر واقع خواهد بود یا اتیان مستحب کوچکی . واین بتامل در عرفیات ظاهر خواهد شد.

سوم : ترک مباحات است در غیر مقدار لزوم و ضرورت. اگر چه شارع مقدس خیلی چیزها را مباح کرده برای اغنیاء.اما چون درباطن میل ندارد بنده او مشغول بغیراو باشدازامورات دنیویه لذا خوب است بنده نظرا بمیل مولی این مزخرفات را تماما یا بعضها ترک نماید اگر چه حرام نباشد!رتکاب آنها.اقتداء بالنیین صل الله علیهم اجمعین و تاسیا بالاثمه الطیین اطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین.

عقل جزئی عقل را بدنام کرد / کام دنیا مرد را ناکام کرد
از نگاه روانشناسی اسلامی و یا به تعبیر دیگر علم النفس، نفس ناطقه انسانی گوهر حقیقی وجود انسان است، که موجودیست مجرد و تعقل نیز از جنس مجرد است. لذا نفس ناطقه انسانی قوه تعقل آدمی است که جهت تدبیر امورمادی در عالم ماده دارای قوای متعددی است که هر کدام از این قوا از طریق اسبابی عملی را به انجام می رسانند و همگی این قوا در خدمت قوه عاقله می باشند.

در توضیح مختصر این قوا از انزل ترین مراتب حواس ظاهری است که دارای پنج قوه لامسه و شامه و بینایی و چشایی و گویایی است. همچنین دارای قوای مدرکه باطنی است که مهمترین آنها قوه وهم و قوه خیال است.

وقوه عاقله بالاترین و تنه اصلی این درخت واژگونه وجود است. حواس ظاهری را قوای نباتی و حواس ظاهری به همراه قوای مدرکه باطنی را قوای حیوانی و جمع این حواس به همراه قوه عاقله را قوای انسانی می نامند.

قوه عاقله برای کسب استکمال و در عالم مادی از این قوا بهره می برد. بر همین اساس ادراکات آدمی حقیقت آدمیست لذا از این سخن اهمیت علم و عمل بیشتر روشن می شود.

خویش را بهر ابد نیک بسازیم به علم / عمل و علم دو سازنده انسان آمد

همچنین در روایات در توضیح این حقیقت داریم که جهنم دارای هفت باب و بهشت دارای هشت باب است که در تفسیر انفسی این حقیقت، عالمان دین این هفت درب جهنم را پنج حواس ظاهری به همراه قوه وهم و خیال می خوانند که اگر تحت سیطره و قدرت قوه عاقله درآید و در خدمت قوه عاقله قرار گیرد هشت باب خواهد شد و این تنها راه رسیدن به بهشت آدم است که عقل حاکم بر مدرکات حسی و همی باشد.

اساس نزول شرع مقدس بر همین حقیقت استوار است تا با حفظ سلامت قوای نباتی و حیوانی در خدمت قوای انسانی باشد از این گفتار اهمیت طهارت و مراتب طهارت نیز آشکار می گردد. به دلیل ایجاز در کلام عزیزان را به مقاله «مراتب طهارت» حضرت علامه حسن زاده آملی روحی فداه از کتاب «وحدت از دیدگاه عارف و حکیم» ارجاع می دهیم.

پس لازمه تعقل حفظ قوای نباتی و حیوانی از ادراکات غیر ضروری است که به گفته حضرت علامه حسن زاده آملی روحی فداه : تعقل با تعلق سازگار نیست.

و هم و خیال اگر درست تصفیه و لایروبی نشوند چه بسا که وزیران خوبی برای پادشاه عقل نخواهند بود و عقل را از ادراک صحیح منحرف سازند. بسیاری از مردم در طول شبانه روز و امورات روزمره خود از قوه و هم بهره می برند و گما نشان این است که تعقل می



عقل ساقط

موسی ایمانی سوادکوهی

کنند، حال آنکه کار قوه و هم ادراک جزئیات است به همین دلیل قوه و هم را عقل ساقط خوانده اند.

پیشرفت تکنولوژی و تکثیر صورت ها و پراکندگی و وسعت اشتغالات روزگار امروز نظام فکری و تعقل آدمی را دگرگون و مشوش کرده است. تامل و تفکر روشمند با بهره جستن از گوهر حقیقی وجود آدمی دستخوش ادراکات فراوان حسی و وهمی و خیالی شده است و کمتر انسانی از این کثرتها خود را مصون داشته و به مراتب بالاتر ادراک می رساند.

انسان امروز فهم خود را و لذات خود را بی آنکه علم به آن داشته باشد که لذات بالاتر و فهم بالاتری نیز می تواند وجود داشته باشد فدای ابتدایی ترین لذات کرده است ودر عین حال کار خود را و علم خود را و زندگی خود را زندگی عالمانه وعاقلانه می داند.

حیله و مکر اندر این ره سود نیست / هر که شد مغرور عقل او کود نیست

توقف در لذتهای حسی و خیالی و وهمی ما را از درک حقایق عقلی و لذت های عقلی محروم ساخته است.

اگر لذت ترک لذت بدانی / دگر لذت نفس لذت نخوانی

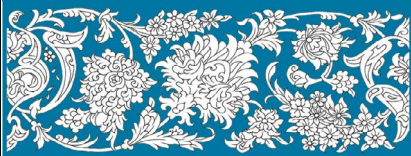
در عصر اطلاعات به راحتی اخبار گوناگون و مختلف را دریافت می نماییم و آنقدر حجم این اطلاعات زیاد است که فرصت تجزیه و تحلیل آنها را نمی یابیم و بی اختیارهمچون تخته پاره ای بی اراده در امواج مطالاطم قضاوت می کنیم بدون آنکه تفکر و تامل در قضاوت و در نظرات ما راهی داشته باشد.

خردی را که آن دلیل بدیست /لنتتش کن که آن بی خرد است

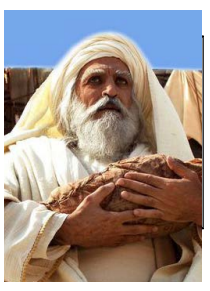
این همان بی طهارتی در ادراکات قوای انسانی است که اگر قوای نباتی و حیوانی بر اساس تشریعیات، پاک و طاهر نگردد چگونه می تواند در خدمت قوه عاقله نفس ناطقه باشد وقوه عاقله اگر فعال نباشد پس تعقل ناب چگونه شکل خواهد گرفت. و اگر تعقل ناب شکل نگیرد پس فهم حقیقت چگونه امکان پذیر خواهد بود.

عروس طبع را زبور ز فکر بکر می بندم / بود کز دست ایامم بدست افتد نگاری خوش

پس ای عزیز راه رسیدن به مقامات انسانی و عقلی رهایی از توهم و تخیل و طهارت قوای آدمی بر طبق شریعت است تا طریقت نمایان شود و حقیقت کشف گردد .



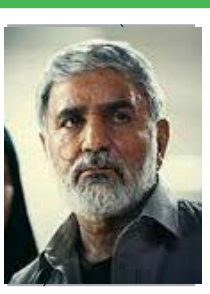
گلدسته



محمد رسول ا...



خاموشی چراغ هدایت



حاتمی کیا با «بادیگارد» کجا می رود؟

اینک لحظه‌ی پر شکوه یک پیوند آسمانی از راه رسیده است.

دو رهرو جوان می خواهند بر اساس خواست و رضای خداوند، دست در

دست هم، راه زندگی را به سوی هدف والای آن سیر کنند.

راستی! این چه میثاق عمیق و مهمی است!

طبع و غریزه، «زوج» می خواهد، روان پر تلاطم، «همسر» می طلبد. روح بی قرار، بدون «او» احساس نقصان و کمبود می کند.

نخستین قدم برای تشکیل یک خانواده و حفظ نیمی از دین برداشته می شود بساط آرامش در زیر آسمان خداوند برای دونفر پهن می شود دو شخص جوان و پرشور و شوق و با آرزوهای زیبا و تفکر بالغ شده شان می پذیرند که از یک لحظه ای از زندگی تا زمان مرگ ، باید سختی ها و شادی ها را دونفری تجربه کنند و درک می کنندکه ساختمان آخرت را باید دونفری ساخت .حال در میان این همه زیبایی ..هدفی از زندگی مشترک کم اهمیت شده و در برخی خانواده ها کاملا فراموش می شود آن هم تلاوم نسل و فرزندآوری است متأسفانه در جامعه امروزی کشورمان میل افراد به پدر و مادر شدن کاسته شده و حاضر به پذیرش مسئولیت و تربیت نسل جدید نیستند.حال با توجه به سخن رهبر انقلاب در جمع مسئولین مامایی ایران که فرمودند:((کثرت جمعیت جوان یکی از امتیازات کشور است و در صورت استمرار سیاست‌ها و اقدامات نادرستی که منجر به تحدید نسل و کاهش شدید جمعیت جوان کشور در طول سال‌های آینده خواهد شد، دچار ضربه بسیار بزرگی بنام «سالمندی عمومی» خواهیم شد.))با توجه افزایش این مشکل با یک جمعیت سالمند و غیر مولد در علم و



پرسی جزئیات تحدید کاهش نسل و عدم تمایل به فرزندآوری

کدام راه را انتخاب می کنید؟

آرمین شمس ایلی /دانشجوی اتاق عمل

صنعت رو به رو خواهیم بود .که این خود یکی از عوامل عقب افتادگی در تولید علم و خو کفا شدن صنعتی می باشد.

وقتی جامعه ای سالمند باشد پویایی و حس تحقیق و کنجکاوی از بین خواهد رفت و به جای آنکه جامعه ایی پویا و تولیدکننده باشیم تبدیل به جامعه وابسته به غیر خواهیم شد. در مرور لحظات و خاطرات گذشته به خوبی به یاد می آوریم سال ۷۱ سیاست تحدید افزایش نسل که در آن زمان به دلیل رشد جمعیت جوان و افزایش باروری ، ، ایران به شاخص های مناسب برای جذب نیروی کار جوان و عالم دست پیدا کرده بود و ظرفیت های شغلی و آسایش اجتماعی و دیگر شاخص های امید به زندگی در ایران به حداکثر گنجایش خود رسیده بود به همین دلیل متخصصان و اهل قلم و صاحب نظران و کارگزاران نظام بران شدن که تصمیمی برای جلوگیری از افزایش نسل بگیرند و آن سیاست ها تا ابتدای سال ۹۰ اجرا می شد .در سال ۹۰ جمعیت جوان ایران رو به کاهش و شاخص های امید به زندگی با افت شدیدی مواجه شد و اجرای سیاست هایی که در دهه ۷۰ تصمیم درمانی شده بود بر درد جامعه در دهه ۹۰ خطر بزرگی برای جامعه ایران به خصوص جمعیت شیعه همراه داشت.این موضوع انقدر مهم شد که رهبر انقلاب در دیدار با کارگزاران نظام در ۹۰/۵/۳فرمودند که: ((از سال ۷۱ به این طرف، باید سیاست را

تغییر می دادیم؛ خطا کردیم، تغییر ندادیم.امروز باید این خطا را جبران کنیم. کشور باید نگذارد که غلبه ی نسل جوان و نمای زیبای جوانی در کشور از بین برود؛ و از بین خواهد رفت اگر به همین ترتیب پیش برویم؛ آنطوری که کارشناس ها بررسی علمی و دقیق کردند. اینها خطابیات نیست؛ اینها کارهای علمی و دقیق کارشناسی شده است. اگر چنانچه با همین وضع پیش برویم، تا چند سال دیگر نسل جوان ما کم خواهد شد.))

حال می خواهیم با توجه عوامل فوق از این مجال استفاده کنیم تا به مشکلات و عواقب جبران ناپذیر سالمندی عمومی و کاهش میل به فرزندآوری بپردازیم و فواید وجود یک جامعه جوان را ذکر می کنیم. جمهوری اسلامی ایران اکنون به عنوان شش کشور هسته ای جهان قرار گرفته است و این مقام کسب نمی شد مگر با کار جهادی و حس پویایی و تحقیق .این صفات در بین گروه های سنی جامعه فقط در افراد جوان یک جامعه می توان پیدا کرد شخص جوان به دلیل آرزوها و خواسته هایی که دارد ؛ اهداف خود را براساس آن آرزوها می چیند و برای رسیدن به آنها تلاش می کند.پس شخص جوان زندگیاش را بیهوده صرف نمی کند زیرا رسیدن به هدف نیازمند تلاش مستمر و خستگی ناپذیر است. بنابراین در جامعه ای که جوان باشد حس پویایی و زنده بودن همیشه درک خواهد شد.اگر حکومتی بتواند از این حس به نحو احسنت استفاده کند به بالاترین سطح پیشرفت خواهد رسید نمونه اش را ما در کشور خود داریم،الحمدالله نظام اسلامی ایران در زمینه های داروسازی و ژنتیک پیشرفت های بیشماری کرده که مدیون مطالعه و کار شبانه روزی نیروی جوانمان است.

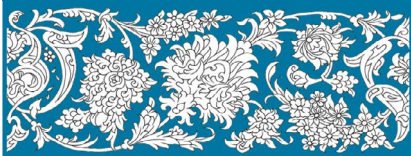
جمعیت جوان پس می تواند یک حکومت و یک ملت را از وابستگی به تولید کننده بودن تبدیل کند.جمهوری اسلامی ایران برای اینکه در منطقه و در جهان به عنوان یک حکومت شیعه عدل و عدالت را در منطقه و در جهان گسترش دهد موانع و مشکلاتی در پیش رویش قرار گرفت .شاید می توان گفت بزرگترین مانع تحریم های اقتصادی بود که بر ایران تحمیل شد .تحریم هایی که با هدف عدم ارتباط ایران و فرهنگ ایرانی با دیگر کشورها و عدم پیشرفت صنعتی بود.تحریمی که می خواست ایران را ازنظراقتصادی وصنعتی و فرهنگی در آینده فلج کند و کاملا وابسته کشورهای پیشرفته و صاحب صنعت نشان دهد.اما به دلیل وجود نیروی جوان عالم و وطن دوست و دارای روحیه جهادی در همان آغاز ثانیه های شروع تحریم صاحبان علم و صنعتگران شروع به برنامه ریزی کردند تا به جای واردات محصولات ،شروع به ساخت و بومی سازی محصولات کنند. در زمان تحریم برخی از موشک های برد بند ساخته و آزمایش شدند.در زمان تحریم هوایپماي قاهره ساخته شدند.در زمان تحریم برخی داروهای ضد سرطان به خصوص MS و داروهایی مثل فاکتور

انعقادی هشت بومی سازی شد و در صنعت فولاد و مس ؛ و راه آهن سازی وبسیاری از پیشرفت ها که اکنون مجال بازگویی نیست در شرایط تحریم بدست آمد و این محقق نمی شد مگر با تلاش و کوشش و کار جهادی و روحیه وطن پرستی جوانان ایران.پس اگر ما در دوران تحریم صنعتمان موتورش روشن بود به دلیل این بود که توسط جوانانمان تغذیه می شد.

امنیت نعمتی است که سزاوار شکر گزاری است .نعمتی که سالیان سال است که همسایگانمان از وجودش محروم مانده اند . به راستی چرا ایران با وجود حجم دشمنان و حمله های فراوان ولی همچنان ایمن ترین جای خاورمیانه است؟برای پاسخ به این پرسش برمی گردیم به دوران جوانی پدرانمان هشت سال دفاع مقدس به فرماندهی افراد جوان و نوجوان مثل شهید همت. افرادی که با نداشتن تجربه آنچنانی ولی با روحیه جهادی و ایمان قوی و جسم سالم ویرقدرت جنگیدن تا یک وجب از خاک میهن عزیزمان به دست دشمنانمان نیوفتد.سال ها گذشت و اکنون دانشگاه های افسری هرساله جوانانی را تحویل می گیرد و با همان روحیه جهادی تربیت می کند ولی باین تفاوت که فرد دانشجو ابزار و تجهیزات نظامی را می بیند که ساخته دست جوانان ایران است از موشک های برد کوتاه تا اسلحه های انفرادی و پدافندها. وقتی نیروی نظامی جوان باشد به دلیل قدرت و توانایی تجزیه تحلیلی که دارد می تواند در تمام صحنه های رزم قدرتمند ظاهر شودو اگر تمام ابزار و تجهیزات نظامیمان توسط دانشمندان و جوانان ایران طراحی شده باشد هم به گونه ای بحث حفاظت اطلاعات پیش می آید به گونه ای که فقط دانشمندانمان از نقاط ضعف و نقاط قوت تجهیزاتمان خبر دارند و دشمنانمان در بکارگیری نقاط منفیمان شکست خواهند خورد و هم می توانیم با توجه به خواسته هایمان و تهدید هایی که می شویم سلاح های مدرن تری بسازیم و هر وقت تحریم های صنعتی و اقتصادی بر ما اعمال شد نگران بحث امنیت و تجهیزات و سلاح های نظامی نیستیم.پس این نعمت امنیت را مدیون جوان بودن نهاد های نظامیمان هستیم.

حال به تاثیر گزاری کاهش نسل بر وابسته شدن به نیروی کار غیر ایرانی و وارد کردن نیروی غیر ایرانی به کشور می پردازیم. در سال ۱۳۵۰ شمسی ایران از نظر نیروی علمی متخصص در زمینه بهداشت و درمان با کمبود مواجه شده بود و این مشکل در سال ۱۳۵۷ به اوج خود رسید و پزشکان و تیم درمانی از هندوستان و پاکستان و دیگر کشورها مانند آمریکا و آلمان وارد ایران شدند .علت به وجود آمدن این مشکل نبود دانشگاه یا مراکز تخصصی آموزش عالی نبود بلکه نبود نیروی جوان که به دانشگاه ها بروند و آموزش لازم را ببیند عامل اصلی این مشکل بود.(لازم به ذکر است که بدانید که دانشگاه تهران و واحد علوم پزشکی تهران در سال ۱۳۱۳ شمسی ساخته و شروع به کار کرده بودند یعنی نزدیک به۴۴سال پیش از به وجود آمدن کمبود پزشک در ایران) ایران مجبور به واردات نیروی کاری غیر ایرانی شد.زیرا یا نیروی جوان وجود نداشت یا اگر هم بودند در سنین ورود به دانشگاه نبودند و زمان کافی ایران برای تربیت آن ها نداشت یعنی یکی از نشانه های وجود سالمندی عمومی. و وقتی یک فرد غیر ایرانی به کشور عزیزمان ایران وارد می شود فرهنگ کشور خودش را وارد می کند و امکان آسیب به فرهنگمان هم وجود دارد. واکثر تغییر زبان و رفتار وفرهنگمان ریشه در همان زمان دارد که افراد علمی ایران اکثرا غیر ایرانی بودندپس ملاحظه می فرمایید که یه مشکل کمبود نسل جوان چه آسیبی به ایران وارد کرده بود. به حمدالله بعد از پیروزی انقلاب اسلامی مسئولین انقلاب فرهنگی و نیروهای جهادی به رهبری شهید بهشتی طرحی را برنامه ریزی و اجرا کردند که جمعیت ایران تا سال ۷۰ به حد مطلوب رسید و ایران توانست نیروهای علمی و کاری و متخصصین خودش را داشته باشد.اما متأسفانه در سال های ۹۲و۹۳ وقتی در خیابان ها قدم می زدید یا یک سری به کارخانه های صنعتی می انداختید اکثر کارگران و صنعتگران ما یا بسیار مسن و کهنسال بودندیا از افراد غیر ایرانی استفاده می شد که این امر در سال ۹۴با رشد روزافزون همراه است. علتش هم معلوم است نبود افراد جوان برای جایگزینی نیروهای بازنشسته است.وقتی نیروی جوان وجود نداشته باشد برای زنده نگه داشتن چرخه صنعت و عمران کشور مجبور به استخدام افراد غیر ایرانی و خارج کردن پول و ارز ایرانی از مرز کشورمان می شویم.

مسئله دیگر مسئله ای است که بارها رهبر انقلاب هم در کنفرانس عدم تعهدها و هم در جلساتی که با رهبران شیعه وسنی در ایام مختلف داشتند ذکر کردند سواسفاده شدیدی که از تفاوت های آموزه های دینی شیعه و سنی می شود. همانطور که مطلع هستید در چند دهه اخیر گروه هایی چه در داخل و چه در خارج تشکیل شده اند تا از همین اختلافات استفاده کنند و آتشی را با کمک گروه های تروریستی آموزش دیده توسط اسرائیل و دستگاه های اطلاعاتی آمریکا و انگلستان ، به پا کنند تا اسلام غربی و دروغین را به نسل های آیندشان نشان دهند.حال با توجه به این گشتار شیعیان و حوادث تروریستی که در ایران رخ داد مانند حوادثی که در سیستان و بلوچستان توسط عبدالملک ریگی اتفاق افتاد و یا انفجارمسجدی در شیراز وترور دانشمندان هسته ای ایران ؛ و در جهان کشته شدن شیعیان در سوریه و عراق توسط گروهک تروریستی داشش ،جمعیت شیعه را کاسته است به اضافه اینکه بالای طبیعی هم در چند سال اخیر مانند زلزله هریس و ورزقان و سیل اخیري که در استان مازندران به خصوص شهر سوادکوه آمد ،نمکی شد بر درد کاهش



جمعیت و در نتیجه آن کاهش شیعه.شاید اگر به همین منوال پیش برود و جمعیت شیعه کشته شوند ودر ازای آن شیعیان به دلیل نا امن دانستن جامعه و نداشتن ضمانت آینده زندگی فرزندانشان تمایل به فرزندآوری‌شان کاهش یابد یا به دلیل افزایش بیماری ها و پرتوهای مضر؛ نابارور شوند ، در آینده جهانیان ؛ اسلام را در داعش و القاعده خواهند دید و وای به حال روزی که در صدای اذان نام حضرت علی نباشد ، نام عدالت نباشد. این یعنی اسلام واقعی در خطر است و آن هم به خاطر کاهش نسل جوان و سالمندی عمومی و عدم تمایل به فرزندآوری است.

اینها تنها جزئیاتی چند از خطراتی که آینده ایران را از نبود نسل جوان تهدید می کند.

مقام معظم رهبری همیشه می فرمایند آینده ازآن جوانان است. این کلام را می توان دو جور تحلیل کرد یکی اینکه آینده را جوانان ایران با تحقیق وحس پویایی شان وسرزنده بودنشان

می سازند. ودیگر تحلیل آن است که برای اینکه آینده ای روشن و موفق و کشوری آباد داشته باشیم نیاز به قشر جوان داریم نه سالمندی عمومی. ایشان در کلامی دیگر فرمودند انقلاب حرکت و جریانی پویا و پیش برنده است. از این کلام می شود متوجه شد که هدف اصلی انقلاب پیشرفت و حرکت به سمت استقلال است واین حرکتی است فعال نه سست شونده.این پیش برنده بودن و پویا بودن نیاز به قشری دارد که این خصوصیات را در فطرت و بطن خود دارد یعنی قشر جوان.

حال باتوجه به این نکاتی که گفته شد می توان نتیجه گرفت که پدیده سالمندی عمومی که پیش بینی شده است جامعه اسلامی ایران را در آینده فراخواهد گرفت چه اثرات زبان باری هم برای کشور عزیزمان ایران و هم برای ادامه حیات دین اسلام خواهد داشت. شاید بتوان با اندکی تغییر در سبک زندگی‌مان و مطالعه دقیق حوادث تاریخ و پرهیز از غرق شدن در فرهنگ غرب و به تعادل رساندن آرزوها و اهداف و نیازها با توجه به تلاش و توانایی هایمان به این فکر کنیم که می شود مانع پیشرفت کشور نشد و با فرزندآوری ، نیروهای کار و دانشمندان و صاحبان نظر و تاثیرگذاران در آینده کشور را تحویل وطنمان دهیم تا تصمیم گیران کشور ، خون ایرانی در رگ هایشان جاری باشد و هیچ کشوری نتواند در تصمیم گیری های کشورمان دخالت کند. حال تصمیم با شماست کام راه را انتخاب می کنید؟پیشرفت یا وابسته بودن.

تنوع گرایی و تحول در پوشش خوب است، نوگرایی زیباست به شرط آن که متأثر از فرهنگ وارداتی غرب، به عنوان قبیله نمی مُدگرایی نباشد.

پایت را که از درب خانه بیرون می‌گذاری، صحنه های آزار دهنده شروع می شود، مانتوهای کوتاه و تنگ، شلوارهایی که از آن هم تنگ ترند. آرایش های غلیظ و تند، کفش هایی پاشنه بلند و رنگهای شبرنگ، روسری های کوتاه و شال های آویزانی که با اندک حرکتی از سر، پایین می افتند و بسیار نکات دیگری که متأسفانه عده ای از دختران و زنان ما را به مانکن های متحرک جامعه تبدیل کرده است.

هر سالی که به جلو می رویم بدحجابی‌ها شکل و شمایل وقیحانه تری به خود می‌گیرند تا جایی که دیگر مانتو هم معنای خود را از دست داده است و بیشتر شبیه شنلی شده است که تنها روی شانه ها آویزان است.

اما مشکلات بدحجابی در جامعه ما تنها به این منظره های آزار دهنده خلاصه نمی شود کافی است بخواهی به عنوان یک زن مسلمان در جامعه اسلامی مانتویی مناسب برای خودانتخاب کنی. نگاه جستجوگرت در پشت ویتترین مغازه ها بر مانکن هایی است که مانتو به تن دارند اما کجا تا بیایی آنچه را که درخور زن ایرانی است. خسته می شوی از بس که برای تهیه یک مانتو گشته ای و مانتوی درخور خویش راییدا نکرده ای.

چند سالی است که از اعتراض مردان و زنان به برخی مانتوفروشی ها می گذرد، آن زمان برخی افراد معتقد بودند که مانتوهای عرضه شده در فروشگاه ها به هیچ عنوان با معیارهای ایرانی اسلامی هم خوانی ندارد این طور بود که مسئولان بارها و بارها با ارائه طرح های گوناگون خواهان جلوگیری از گسترش مدل های غیر اسلامی شدند، از آن زمان تاکنون سالها می گذرد، در این مدت وضعیت نه تنها بهتر نشده بلکه هر روز هم مانتوهای عرضه شده در بازار تنگ تر و کوتاه تر می شود.

انگار طراحان لباس ایرانی چشم به شبکه های ماهواره ای دوخته اند تا هر چه به چشم شان می آید در قالب مد و لباس به زنان عرضه کنند و از آن طرف هم برخی فروشندگان راهی چین و ترکیه می شوند و لباس هایی در فروشگاه ها جا می دهند که قدر یقین مدلش درخور زنان جامعه ایرانی اسلامی ما نبوده و نیست. با وجود همه این دلواپسی ها و دل نگرانی ها تنها امیدمان آن است که دولت، مجلس و یا مسئولان و متولیان امر در قبال همه این ناهنجاری ها چاره ای بیندیشند، اولین سؤالی که در ذهن مان تداعی می شود این است که آیا قانون مشخص و واضحی درباره عفاف و حجاب در کشورمان وضع شده است، آیا برای مسئولین امر، حراست از بنیان خانواده در برابر تمامی این معضلات مهم

بوده است؟! اما پاسخ این پرسش نیز قصه پر غصه دیگری است.

رتبه دوم کشور ما در استفاده از لوازم آرایش!

این روزها خرید لوازم آرایش برای بسیاری از زنان و دختران جوان جزء مایحتاج جدایی ناپذیر روزانه شده و بدون هیچ دلیل روشن و واضحی به طرز عجیبی به زندگی بسیاری از زنان ایرانی پیوند خورده، البته این موضوع تا همین جا باقی نمی ماند و در کنار اینکه کشور ما دومین مصرف کننده لوازم آرایشی در خاورمیانه است، رکورد درخشان تر دیگری نیز به آن اضافه شده و آن کاهش چشمگیر سن مصرف کنندگان لوازم آرایشی در کشور است.

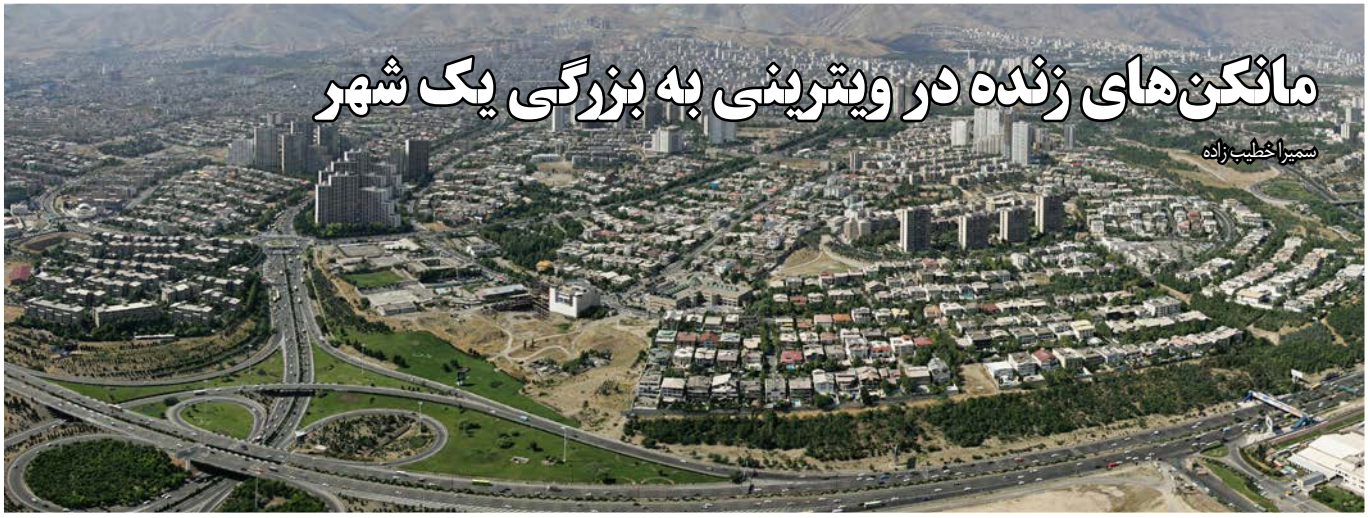
ایرانی ها هر سال نزدیک به ۲/۱ میلیارد دلار صرف خرید لوازم آرایشی می کنند. ما با داشتن جمعیت ۷۴ میلیون نفر نزدیک به ۳۰ درصد از بازار این محصولات را به خود اختصاص داده ایم. طبیعی است وقتی هویت و شخصیت یک زن جوان متهم و گم شده باقی بماند ، او شخصیت ساختگی خود را در زیرابوهی از آرایش جست جو می کند.

از مصوبه حجاب و عفاف چه خبر!

کم نداریم قوانینی که پس از گذراندن مراحل تصویب در مجلس و مهر تأیید شورای نگهبان و ابلاغ به دستگاه ها در بُن بست اجرایی شدن سال ها سرگردان مانده اند، اگرچه بسیاری از این قوانین در راستای مطالبات عمومی و مطالبه رهبر معظم انقلاب است و اجرایی نشدن و معطل ماندن آنها ابهامات فراوانی را برای جامعه ما به همراه داشته است. مصوبه عفاف و حجاب هم از این دست قوانین است چرا که این مصوبه با وجود برخورداری از پشتوانه مردمی و تأکیدات

مانکن‌های زنده در ویتترینی به بزرگی یک شهر

سیمیراخطیب‌زاده



همیشگی مقام معظم رهبری همچنان پشت درهای بسته در انتظار اجرایی شدن است.

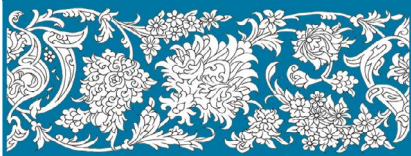
سال ۱۳۸۴ بود که شورای عالی انقلاب فرهنگی از تصویب یکی از مهم ترین مطالبات عمومی در کشور خبر داد، مصوبه «عفاف و حجاب» که اصول و مبانی و روش های اجرایی گسترش فرهنگ عفاف را بیان می نماید. طبق این مصوبه مقرر گردید به منظور ایجاد هماهنگی بین دستگاه های اجرایی و سایر اشخاص حقیقی و حقوقی فعال در امر ترویج و گسترش فرهنگ عفاف و حجاب در جامعه، کمیته ترویج و گسترش عفاف و حجاب در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تشکیل و گزارش عملکرد آن هر شش ماه یک بار به شورای عالی انقلاب فرهنگی ارائه شود دولت ها یکی پس از دیگری می آیند و می روند بی آنکه اقدام خاصی برای سر و سامان دادن به اوضاع بدحجابی در کشور صورت پذیرد.

گفتنی است در این مدت تعداد بسیاری از مهد کودک ها آموزش رقص به کودکان خردسال را در برنامه های آموزشی خود گنجانده‌ند، رنگ آمیزی چهره کودکان به عنوان اولین تجربه های آرایشی در بیشتر مراسم و ایستگاه های شادی کودکانه برای خود جا باز کرده است! در مدارس برای نهادینه شدن فرهنگ عفاف، به نواختن زنگ عفاف و حجاب بسنده شد!

از سویی عفاف و حجاب بسیاری از دختران و پسران عفیف و محجوب نیز با ورود به فضای دانشگاه رنگ باخته و نسبت به عفاف و حجاب، زاویه ای ۱۸۰ درجه گرفته است به گونه ای که مادرها با پدرها با شنیدن خبر قبولی فرزندان شان در دانشگاه بیش از حس شادمانی، نگرانی جدّی حاصل از تأثیرات غیر فرهنگی و اخلاقی فرزندان شان را در دل دارند.

نگرانی از دانشگاه هایی که به جای مهد علم آموزی، به محلی برای ارائه مدهای ناهنجار بدل شده و مهم تر آن که رسانه ها نیز در رقابت با خوراک فرهنگی تزریق شده توسط اینترنت و ماهواره محتوای چندانی برای عرضه نداشتند و دیگر گفتنی های ناگفتنی. بی‌توجهی به مقوله عفاف و حجاب ادامه دارد و این قصه پر غصه و دغدغه اصلی خانواده و جامعه ایرانی همچنان ادامه دار شده است. نظر کارشناسان و صاحب نظران چیست؟

وقتی از دکتر محمدمحسین رجبی دوانی در مورد چرایی و علت وجود بدحجابی در جامعه می پرسیم، ایشان در پاسخ به این پرسش، می گویند: «معمولاً رفتار زنان بدحجاب متأثر از چهل آن‌ها نسبت به فلسفه حجاب است. پس از پیروزی انقلاب و تشکیل حکومت اسلامی، عده ای با واکنزاری ترویج ارزش ها به نظامی اسلامی پای خود را از بحث ترویج حجاب کنار کشیدند و فراموش کردند که در آموزش حجاب و عفاف به دختران و همسران خود وظایفی بر دوش دارند. از طرفی دشمن نیز متوجه شد، ارزش های دینی را در دستور کار خود قرار داد. حمله دشمنان به حجاب و ترویج روابط نامشروع و غیر اخلاقی از همین عامل نشأت می گیرد. البته سوء استفاده از غفلت مسئولان هم مزید بر علت شد.



امروز نمایش تصاویر خلاف ارزش های اسلامی در صدا و سیما هم، به رواج بی بند و باری و محقق شدن اهداف دشمنان کمک می کند. نمایش ارتباطات ناسالم و پوشش های نامطلوب در رسانه ملی عملاً قبح مسائل غیر اخلاقی را می شکند.

متأسفانه برخی از عوامل فیلم ساز هم برای جذب مخاطب و رسیدن به منابع اقتصادی بیشتر، ارزش های اسلامی را به بازی گرفتند و ناخواسته ناهنجاری ها را ترویج کردند. جالب اینجاست که بسیاری از زنان مؤمن ما اهل نماز و روزه و تکالیف دینی هستند، اما حکم حجاب را به درستی نمی دانند. با تأسف تمام ما در جمهوری اسلامی که داعیه دار حاکم شدن احکام اسلامی است، دچار فقر دانش مذهبی هستیم و در طول ۳۰ سال بعد از انقلاب، برنامه ای برای ترویج حکم شرعی حجاب نداشته ایم.»

دکتر دوانی همچنین در مورد عملکرد سازمان ها و نهادهای فرهنگی در ترویج و تبیین بحث حجاب و عفاف می گوید: «شما از سازمان تبلیغات بپرسید در ۳۰ سال گذشته، در عرصه حجاب و عفاف چه کرده است؟ آیا برگزاری همایش و نصب پوستر با صرف بودجه های کلان همه آن چیزی بود که باید انجام می داند؟ سازمان های فرهنگی و اسلامی نظیر تبلیغات اسلامی، وزارت ارشاد و سایر سازمان ها و نهادهای فرهنگی باید در برابر مسئله حجاب پاسخگو باشند. من گمان می کنم ما امروز در فهم معانی کلمه مسئول دچار غفلت هایی شده ایم. در نظام اسلامی، همه به ویژه کسانی که مسئولیتی دارند، مسئولند. هرکس باید از خود بپرسد که در این راستا چه کرده است؟ پاسخ این است که نه تنها برای گسترش حجاب کاری نکرده ایم، بلکه در برابر همجمله های دشمن نیز بی تفاوت بوده ایم.»

در سال های اخیر مراجع زیادی نیز در این عرصه وارد شدند و نسبت به وضعیت اسفناک حجاب و عفاف در جامعه ابراز ناراحتی نمودند. به عنوان نمونه آیت الله العظمی مکارم شیرازی در این باره فرمودند: خداوند از آن هایی که در این چند سال اخیر نسبت به مسئله حجاب بی اعتنائی کردند و هرگاه شخصی قصد داشت بر ضد بی حجابی قیام کند و مانع شدند، نگذرد و آن ها را نیامرزد. ایشان از دولت خواستند تا به مسئله حجاب رسیدگی کند. اما مقصد، تنها مسئولان و نهادهای فرهنگی و مذهبی جامعه نیستند. گاه مشکل در خود افراد جامعه است، آن هم نه فقط زنان، اگر دقیق تر شویم گاه مردان، عامل بی حجابی زنان جامعه اند. هیچ کس از خودش نمی پرسد به عنوان یک مسلمان تا چه میزان در موضوع حجاب و عفاف ورود پیدا کرده است. هر مرد باید در خودش ببیند که با نگاهی به زن در جامعه، نقش مثبت ایفا می کند یا منفی، بعد خواهیم دید عامل بیش از ۵۰٪ معضل بدحجابی، مردان هستند، اما ما در راه حل ها فقط خانم ها را می بینیم.

سبزی فروش محل تا یک زن بدحجاب و آزاد در نحوه حرف زدن می بیند یا آگاهانه یا ناخودآگاه امتیاز بیشتری در انتخاب میوه های خوب به آن زن می دهد. ناخودآگاه قصاب یا بقال محل هم امتیاز بیشتری به چنین زنانی می دهند در محیط های علمی و دانشگاه هم به همین گونه است. برخی اساتید دانشگاه به دختر بدحجاب، نمره بهتری می دهند یا دانشجوی پسر با نگاهی رفتار یک دختر بدحجاب را تأیید می کند، بنابراین گام اول در مقوله بدحجابی توجه به نقش مردان در شکل گیری رفتارهای زنان بدحجاب است.

سخن پایانی

کوتاه سخن اینکه در هشدارها و فرموده های مقام معظم رهبری شاخص ها نشان داده شده است. در دین ما راه حل ها و شاخصه ها روشن بیان شده است. ولی ما راه حل های دینی را غریب کرده ایم. از نگاه دین در ترویج و پیاده سازی تفکرات دینی در جامعه، همه مسئول هستند. «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت»

اما بهترین نوع حجاب برای زن ایرانی از منظر رهبر انقلاب چیست؟

«به نظر ما بحث هایی که در باب پوشش زن می شود، بحث های خوبی است که انجام می گیرد، منتها باید توجه کنید که هیچ بحثی در زمینه های مربوط به پوشش زن از هجوم تبلیغاتی غرب متأثر نباشد. اگر متأثر از آن باشد خراب می شود. مثلاً بیایم با خودمان فکر کنیم که حجاب داشته باشیم، اما چادر نباشد؛ این فکر غلطی است. نه اینکه من بخواهم بگویم چادر، نوع منحصر است؛ نه، من می گویم چادر بهترین نوع حجاب است؛ یک نشانه ملی ماست؛ هیچ اشکالی هم ندارد؛ هیچ منافاتی با هیچ نوع تحرکی هم در زن ندارد. اگر واقعا بنای تحرک و کار اجتماعی و کار سیاسی و کار فکری باشد، لباس رسمی زن می تواند چادر باشد و – همان طور که عرض کردم – چادر بهترین نوع حجاب است.» کوتاه سخن آنکه: تنوع گرایی و تحول در پوشش خوب است، نوگرایی زیباست به شرط آن که متأثر از فرهنگ وارداتی غرب، به عنوان قبله نمای مُدگرایی نباشد.



این روز ها بحث داغ علاقه مندان به پرده سفید، اکران فیلمی است که از مدت ها قبل، تبلیغات رسانه ای آن شروع شده بود. خیلی ها منتظر بودند ببینند ساخته جدید مجید مجیدی چطور از آب درآمده است. تیم «محمد رسول الله (ص)» برگرفته از بهترین های داخلی و خارجی بود؛ از فیلم بردار هالیوودی آن، ویتوریا استرارو گرفته تا آهنگ ساز هندی معروف، الله رکها رحمان یا به اختصار ای آر رحمان، و بقیه ی گروه ها.

مجیدی در این فیلم، داستان زندگی پیامبر را از شعب ابی طالب و محاصره مسلمانان آغاز کرده و پس از نشان دادن بخشی از آن زمان، با یک فلش بک به دوران پیش از تولد پیامبر اسلام (ص) و حمله فیل سواران سپاه ابرهه، صحنه ها و جلوه های ویژه فوق العاده ای به نمایش می گذارد. در طول این فیلم دو ساعت و پنجاه و پنج دقیقه ای، تولد پیامبر و برخی معجزات ایشان و ذکر این نشانه ها و معجزات در آیین و ادیان پیشین را یادآور میشود. داستان این فیلم به گونه ای نوشته شده که نشاندهنده ی پیام واقعی اسلام یعنی دین صلح و رستگاری است. فیلم نامه محمد رسول الله (ص) گرچه همچنان جای کار بیشتری دارد و میتوانست پررار تر باشد و خیلی از معجزات و مسایل دوران کودکی پیامبر را ملموس تر و به شکل زیباتری بیان

محمد رسول ا...

محمدحسین عظیم زاده



کند، اما همچنان داستان خوبی را آماده ی به تصویر کشیدن کرده است. داستانی که منحصر به دوران کودکی پیامبر بوده و در پایان هم با تمام کردن فلش بک، به شعب ابی طالب و داستان خورده شدن عهدنامه توسط موریانه باز میگردد.

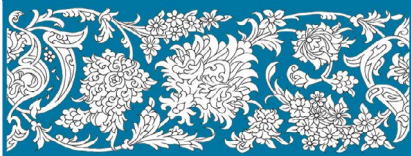
هنر جلوه های ویژه ی مجیدی به قدری زیباست که در برخی صحنه ها، واقعا بیننده را بر روی صندلی سینما میخکوب میکند. از جمله این میخکوب شدن ها، صحنه معجزه پیامبر در کنار دریا است. در کنار این جلوه های بصری، موسیقی فوق العاده ی این فیلم را هم اضافه کنید که یادگار خوبی از این فیلم در عرصه موسیقی فیلم های سینمایی خواهد بود.

گرچه ایراد هایی نیز به این فیلم وارد است. از جمله این ایراد ها، با حضور شخصی چون ویتوریا به عنوان فیلم بردار، انتظار فیلم برداری فوق العاده و بی نقصی از این کار می رفت. اما در برخی از صحنه ها، ایراد هایی وجود دارد که چشم مخاطب آشنا به تصویر را آزار می دهد؛ از جمله برخی لرزش های کرین یا برخی پرش ها در هنگام زوم بک. برخی از صاحب نظران و بیننده ها نیز اشکالاتی را به فیلمنامه و داستان پردازی فیلم می گیرند.

طبق اظهارات تهیه کننده کار، بیش از نیمی از هزینه پرداخت شده برای این فیلم، صرف ساخت شهرک سینمایی جدیدی شده است.

فیلم مجیدی در خارج از مرز های سیاسی نیز سر و صدای زیادی کرده و مردم زیادی را در کشور های مختلف – برای دیدن یک فیلم ایرانی – مجبور به ایستادن در صف های طولانی کرده. این فیلم که با توصیف چهره واقعی اسلام در میان دنیایی پر از تبلیغات منفی غرب، مخاطب خود را پیدا کرده، باید هم توسط برخی کشور های ظاهراً اسلامی – به علت بازی های سیاسی کثیف خود و تعلقات سیاسی آن دولت ها به مستکبرین غربی – محکوم شود.

گفته میشود مجیدی قصد دارد قسمت های دوم و سوم این فیلم را در آینده بسازد. این فیلم به عنوان نماینده ایران در مراسم اسکار امسال معرفی شده است.



نقدی بر مقاله امیر آramجو در شماره قبل مجله آرمان گرا

خاموشی چراغ هدایت: این بار به گونه ای دیگر!!

سید میثم موسوی

نویسنده محترمی که گویا برحسب اتفاق دانشجوی پزشکی نیز می باشد در شماره پیشین مجله آرمانگرا با نگارش مقاله (مشکل، خود ما هستیم!) به سریال فاخر «در حاشیه» پرداخته است. ایشان در ابتدای مقاله خود، به طور غیرمستقیم طوری قلم فرسایی کرده که انگار سریال مذکور هزل و هجو و فکاهه هست، سوال اینست که کجای سریال هزل و هجو و فکاهه مشاهده شد؟؟ دوم اینکه نویسنده محترم به ذکر این موضوع پرداخته که طنز بایستی در مورد کسانی ساخته شود که آنها دوست داشته باشند که راجع به خودشان طنز ساخته شود!جناب آقای نویسنده واقعاً معنای طنز را اینگونه برداشت کرده اید؟! به جناب نویسنده توصیه می شود که به لغت نامه دهخدا رجوع کرده و معنی طنز را در آنجا بیابید. آیا هرکسی که می خواهد طنز بسازد باید برود و اجازه تک تک افراد را بگیرد؟! آیا کسی که می خواهد طنز بسازد باید از افراد مجرم (زیر میزی بگیران) کسب اجازه کند؟! آیا این افراد اصلاً اجازه مطرح شدن این موضوع را می دهند؟! به فرض محال که اجازه مطرح شدن آن را بدهند آیا اجازه می دهند که در این زمینه طنز بسازند؟ مسئولان نظام پزشکی و وزارت بهداشت که هنوز از ارائه آمار رسمی در زمینه زیرمیزی بگیران طفره می روند آیا خواهان ساخت اینگونه طنزها می شوند؟!

سوم، در جای دیگر نویسنده محترم از زبان مردم کلمات بسیار نامناسبی را بکار می برد که در اینجا جای بحث ندارد و این نوشتار نویسنده، یادآور این ضرب المثل برای خوانندگان می شود: «چون قافیه تنگ آید،.....

چهارم اینکه از زبان مخالفان که به گفته نویسنده اکثراً پزشک بوده اند بیان کرده که چرا در صدا و سیما تنها از پزشکان و

نیروی انتظامی طنز ساخته می شود؟ جناب آقای نویسنده به جزء سریال در حاشیه، کدام سریال طنز به عملکرد پزشکان (بگونه ای چالشی) پرداخته است؟ با یک جستجوی ساده مطمئن می شوید که که قشر پزشکی جزء اقشاری است که در آن به نسبت دیگر اقشار کمترین میزان ساخت طنز در مورد آنها را داراست. فرض دیگر اینست که نویسنده، به صدا و سیما علاقه‌ای نداشته و برنامه های آنرا مشاهده نکرده است و تنها به تماشای این سریال نشسته که در مورد قشر پزشکی بوده است.

پنجم اینکه ضرورتی ندارد که حتماً کارگردان و همکاران وی از ریز اقدامات و معالجات پزشکی آگاهی کافی داشته باشند تا در مورد آن سریال بسازند. مگر جمیز کامرون متخصص علم فضانوردی بوده است که فیلم آواتار را ساخته است؟

ششم اینکه طبق یک نظر سنجی از اقشار مردم متوجه می شوید که این کار جزء بهترین کارهای اخیر مهران مدیری بوده است و جامعه پزشکی نباید از این امر واهمه داشته باشد که می تواند به اعتبار پزشکان صدمه بزند. همانگونه که در یک نظرسنجی عمومی که در مرکز پژوهش و ستجش افکار صدا و سیما انجام شد، نتایج نشان داد که ۶۰درصد مخاطبانی که سریال در حاشیه را تماشا کرده بودند، معتقد بودند این مجموعه تأثیری در کاهش اعتماد آنان به کادر پزشکی کشور نداشته است.

هفتم اینکه کسی منکر زحمات پزشکان و اقشار پزشکی نیست و ساختن چنین مجموعه هایی می تواند به فهم مردم کمک نماید که همه پزشکان اینگونه نیستند. اتفاقاً آنچه در سریال در حاشیه به تصویر کشیده شد به بهترین نحو ممکن از پزشکان صاحب صلاحیت دفاع می نمود ولی متأسفانه این اقدام مورد غفلت اکثریت آنها قرار گرفت و با فشارهای متعدد جلوی ادامه پخش سریال را گرفتند.

هشتم اینکه نویسنده گرامی به ذکر این موضوع پرداخته که تا زمانیکه همگی، وظایف خود را به نحو احسن انجام ندهند نباید چشم به قشر پزشکی داشته باشند. با تمام احترامی که برای نویسنده محترم قائلم باید بگویم که این سخن بسیار لغو و بیهوده ای است. از سخن شما اینگونه برداشت می شود که پزشکان به تا سایر اقشار چشم دوخته اند تا وظایف خود را بدرستی انجام بدهند! یعنی تا زمانیکه دیگران وظایف خود را بدرستی انجام ندهند نباید از پزشکان انتظار اقدامات مثبت را داشت! یعنی هرکسی که آگاهانه یا ناآگاهانه به درون چاه می افتد پزشکان نیز نیز دانسته یا ندانسته باید به درون چاه بیفتند! یعنی تا زمانیکه مدیر بانک، وام میلیاردی، بدون ضامن می دهد، پزشک باید چشم به جیب بیماران (و دریافت زیرمیزی) داشته باشد؟ و دهها سوال دیگر... یادمان نرود این کشور پزشکان فاخری نظیر ابوعلی سینا را به



خود دیده است.

نهم اینکه در نوشتن نقد بایستی جنبه منصفانه و اخلاقی و تقوای الهی را راعایت نمود. جناب نویسنده محترم واقعا چرا در بیان نقد تقوا را رعایت نکردید؟ چرا اینقدر مطمئنانه می نویسید که کارگردان محترم اجازه پخش کار قبلی خود را از تلویزیون به خاطر پول نداد؟ آیا یک درصد احتمال نمی دهید که چیزی غیر از این بوده باشد؟ چرا اینگونه سخن می گوید و تهمت و افترا می زنید؟ یادتان باشد که «تهمت مثل ذغال می ماند که اگر نسوزاند سیاه می کند».

دهم اینکه مردم از کسانیکه واقعاً خدمتگذاری می کنند نهایت تشکر را دارند و این تشکر را بگونه های بسیار عالی بروز می دهند. سوال بنده اینست که چه کسی به آقای مدیری بدترین القاب را می داد؟ آیا مردم این کار را کردند؟ یا افرادی نظیر ... که متأسفانه جنبه اخلاق را زیر سوال برده اند مطرح شده است؟

و درنهایت اینکه اگر نقد نویسنده محترم را بپذیریم، لذا فردا باید منتظر باشیم کودکان کنجکاو معترض شوند که به کنجکاوای شان در سریال شمعدونی توهین شده است...

یادداشت کوتاه

مخاطب چند میلیونی را فدا نکنیم!

محمد حسین علاقمند. دانشجوی پزشکی

این روز ها شاهد تغییراتی زیادی در فضای فرهنگی کشور هستیم.

در واقع تغییر رویکرد، تغییر نگاه و شاید کمی شجاعت.

از طرفی شاهد ترویج تحمل گرایی، مصرف گرایی و بی بند و باری در جامعه و فضای مجازی هستیم.

در سینما شاهد فیلم‌هایی مثل قصه ها و... هستیم که عملاً برای نظام خط و نشان می کشند و...

ولی جالب تر از آن روی دیگر سکه و نیمه پر لیوان است...

محرم های پر شور تر، راهپیمایی های با شکوه تر و جوانان انقلابی تر از گذشته.

در سینما شاهد فیلم رخ دیوانه یا فیلم محمد (ص) هستیم که نه فقط در ایران بلکه در خارج نیز مخاطبان زیادی دارد.

ولی اتفاقی که بنده را مجاب به نوشتن این متن کرد نه فیلم قصه ها ست نه محمد(ص)

نه استراحت مطلق است نه رخ دیوانه.

نه هجمه شبکه های ماهواره ای است نه راه اندازی شبکه افق و جشنواره مردمی فیلم عمار.

نه پروز بیش از پیش بی بند و باری در جامعه است نه مراسم های پرشکوه مذهبی مثل دعای عرفه...

دو اتفاق دو اتفاق جالب و در ظاهر خنده دار:

۱) برنامه خندوانه

۲) امیر تلو

این روزها شاهد برنامه ای با مخاطب چندین میلیونی هستیم که

به جای گریاندن مردم آنها را می خندانند.

به جای مایوس کردن و سیاه نمایی راهاکار ارائه میدهد(مثل کمپین قطره قطره یا شنبه های خندان در مترو)

به جای مشغول کردن مردم به مسائل سطح پایین مثل حواشی فوتبال به مباحث مهم تر همچون اخلاق عملی یا محیط‌زیست

می پردازداز زبان جناب خان و نیما با زبان طنز از مشکلات روز و جدی جامعه سخن می گوید.

و از آن جالب تر اینکه این شجاعت را پیدا کرده که به دفاع مقدس بپردازد و جانبازان اعصاب و روان را برای اولین بار در استودیو

بیآورد نه در قالب کلیپ و گزارش های چند دقیقه ای...

و این جرات را به بازیگران و هنرمندان داده که اجرای خود را به شهدا تقدیم کنند...

وحال بپردازیم به خواننده ای که تا کمتر از یک سال پیش... بگذریم؛ به نظر میرسد او هم اکنون می خواهد تغییر کند.

تغییراتی در ظاهر، آثار و از همه مهمتر در مخاطبین.

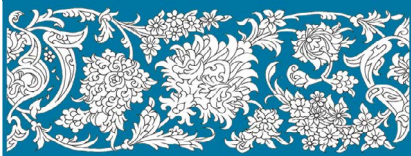
این روزها شاهد دومین کلیپ ارزشی این خواننده رپ (کلام محور) هستیم با نام شهدا که اون رو به شهدای دفاع مقدس و هسته ای تقدیم کرده.

مثل کلیپ قبلی اش که در مورد انرژی هسته ای بود بدون ریا و شجاعانه و بدون ترس از از دست دادن هواداران فعلی اش

نظراتشو در کنار تابلو شهدا بیان کرده است.

در این دو مثالی که ذکر شد قطعاً مشکلات و کاستی هایی وجود دارد و ان شاء الله که در آینده شاهد کارهای بهتری از این دو تیم باشیم...

ولی نکته ای که به ذهن بنده به عنوان یک دانشجو میرسد اینکه این شجاعت و جسارت هنرمندان ما به دلیل واقعیت نگری و دیدی است که به آن رسیده اند ؛که باید با مخاطب خود صادق باشند واینکه مخاطب چندین میلیونی ایرانی و مذهبی را فدای مخاطبین چند صد هزار نفری نکنند...



نقش آفرینی زنان در ترویج فرهنگ مهدویت

سرمشق ها پیش روی ماست!

اسما امیدی دانشجوی هوشبری

نوشته خود را در ابتدای کلام آژین می‌دهم به کلامی عطرآگین از نبی خدا پیامبر اکرم (ص)

بهترین مردمان از نظر ایمان و یقین کسانی هستند که در عصر ظهور حضرت حجت ،مهدی موعود زندگانی میکنند چون آنها امامشان در غیبت است و با خواندن کتب اسمانی ایمانی راسخ دارند....

در عصر غیبت همه انسانها برای ایجاد زمینه های ظهور نقش دارند هرکس در جایگاه خود باید زمینه های ظهور حضرت حجت را فراهم کند و در این میان زنان به عنوان نیمی از پیکره ی جامعه و مهمترین عامل انتقال ارزشها در خانواده و کسبیکه از نقش و جایگاه خاصی در عرصه های اجتماعی و خانوادگی برخوردارهست برای این مهم، نقشی خاستر را برعهده دارند...یکی از راههای مؤثر دشمنان در ایجاد فساد در جامعه اسلامی و از بین بردن فرهنگ انتظار،فلج کردن زنان جوامع اسلامی است؛چرا که دشمن به خوبی دریافته که بهترین راه برای دستیابی به اهداف شوم خود،تخریب زیرساختها و بنیانهای زیرین جامعه یعنی جوانان و زنان می باشد و زنان ،نه تنها نیمی ازجامعه را تشکیل می دهند، بلکه بر نصف دیگر جامعه نیز تأثیرگذار هستند و از طریق عقل دینی و عاطفی می توانند تحولات اساسی در افکار جامعه از لحاظ سیاسی،فرهنگی ،اقتصادی و اجتماعی در دورانهای غیبت صغری و ظهور ایجاد نمایند. در روایت داریم ۵۰ نفر از میان ۳۱۳یارخاص امام مهدی (عج) زن می باشند. امام باقر (ع) نقل می کند که«به خدا سوگند سیصد و اندی خواهند آمد که پنجاه نفر از میان آنان زن می باشد» حضرت در ادامه می فرمایند«علاوه بر این پنجاه نفر، چهارصد بانوی برگزیده هم همراه حضرت عیسی(ع) به کمکحضرت خواهند شتافت.این زنان در عصر غیبت همچون مردان با صلابت ،فعال و پویا عمل نموده و خود و خانواده ای که در ان زندگی میکند را در راستای اهداف ولی عصر سوق میدهد از مهمترین نقش های زنان در

دوران غیبت راه تربیت نسل پاک و منتظر میباشد در طول تاریخ، یکی از نقش های بی بدیل زنان، دفاع از ولایت از طریق پویا سازی خانواده و تربیت جامعه ی مهدویت است.در این زمینه امام خمینی(ره) نیز می فرمایند «همانطور که قرآن انسان ساز است، زن نیز انسان ساز است، لذا دامن پاک مادران می تواند بهترین و موثرترین کانون برای تربیت نسل منتظر باشد، زیرا با عطوفت و صبر در برابر تربیت فرزندان سازنده‌ترین نقش تربیتی را بر عهده دارند و یکی از افتخارات زنان اینست که بزرگ مردان تاریخ، در دامن اینها رشد کرده و بزرگ شده اند.زنان منتظر همواره باید ویژگیهایی منحصر داشته باشند تا بتوانند نقشی موثر در زمینه سازی ظهور مهدی موعود داشته باشند امام زمان علیه السلام دو ویژگی یا دو عامل بسیار مهم را برای زنان ایده آل مهدوی ذکر می کند، که اگر زنان ملبس به این دو لباس شوند، علاوه براینکه ارزشهای الهی خویش را حفظ کرده ، جامعه ای سالم، خانواده ای سالم و فضایی الهی خواهند ساخت.

«وَعَلَى النِّسَاءِ بِالْحَيَاءِ وَالْعِفَّةِ»

یکی از عواملی که باعث به تاخیر افتادن ظهور میشود عدم توجه زنان به عفاف و حجاب میباشد

به روایتی از امام باقر(ع): بر اساس این روایت که از رسول اکرم(ص) نقل شده است؛ زمانی که ندای ظهور حضرت در عالم پخش میشود، زنان محجبه هستند که این صدا را میشنوند و به یاری امام زمانشان میشتابند؛ بنابراین اگر زنان می‌خواهند توفیق یابوری امام زمان(عج) را داشته باشند، باید به حجاب و عفاف توجه داشته باشند.

نقش دیگر زنان در عرصه مهدویت، تشکیل خانواده مهدوی است که از مهمترین و بنیادیترین مسائل در این عرصه میباشد؛ زنان می توانند با مدیریت خود، افراد خانواده را به سوی مهدویت سوق دهند و نقش مهم و اساسی خود را در ترویج فرهنگ مهدویت ایفا نمایند.همواره یک زن منتظر،منتظر پرور خواهد بود... زن خانواده در نقش مادر، در عصر انتظار باید حب به ولایت و امامت را در خانه و میان اعضای خانواده خود جاری و ساری نماید اگر برگ برگ تاریخ را از صدر اسلام ورق بزنیم به حوادثی خواهیم رسید که اسلام از طبع تا کنون چه فراز و نشیبهایی را پشت سر گذاشته وچه رشادتهایی برای حفظ اعتقاداتمان رقم خورده که در این از خود گذشتگیها نقش افرینی زنان چشمگیر بوده

نقش زنان در تاریخ اسلام، نقش بسیار مهم و تعیین کننده ای بوده وهست. در صدر اسلام، زنانی چون نسبیه را مشاهده می کنیم که در جنگ احد از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دفاع می کرد ودر این راه زخمی گردید. ونیز در جنگ احد، بدن امام علی (علیه السلام) پر از زخم شده بود، به طوری که بدن

آن حضرت از شصت جا جراحت سخت برداشت. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) دو زن را به نام سلیم وام عطیه مأمور مداوای حضرت علی (علیه السلام) نمود، وآنها طبق ماموریت به زخم بندی مشغول شدند.

وهمچنین نقش پر اهمیت زهرای اطهر (سلام الله علیها) در دفاع از حریم ولایت، ورسوایی غاصبان خلافت، امری است روشن ومعلوم که در جای خود بحث شده است. زنان در انقلاب جهانی حضرت مهدی (عجل الله فرجه) نیز دارای نقش مهمی هستند.

چنانکه امام صادق (علیه السلام) به مفضل بن عمر می فرماید: (با حضرت قائم (علیه السلام) سیزده زن همراه است. عرض کرد: آنها چه کار می کنند؟ حضرت فرمود: مجروحین را مداوا وبیماران را پرستاری می کنند، همانطور که در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) چنین بود). (۱)

ونیز امام باقر (علیه السلام) فرموده است (سوگند به خدا، سیصد واندی مرد می آیند که در میانشان ۵۰ نفر زن هستند، در مکه اجتماع می کنند بی آنکه قبلا وعده داده باشند، آمدنشان مانند ابرهای پاییزی است). (۲)

شاید رسانه های غربی برای تخریب اسلام و اندیشه های اسلامی طوری اعلام کند که یک زن مسلمان و مهدوی باید فقط در کنج خانه بنشینند ولی یک بانوی منتظر هم باید نقش اجتماعی خود را به نحو احسن در جامعه انجام دهد و هم مادری نمونه در خانه و خانواده باشد و در این مسیر الگوی ما خانوم فاطمه زهرا (س) و زینب کبرای هستند که

حضرت زهرا برای احقاق حق خود در مورد مسئله فدک برخاست، نشان داد که زنان مسلمان قرار نیست _آن طور که رسانه های غربی نشان می دهند_ فقط در خانه بنشینند و مورد ظلم و سرکوب واقع شوند. برعکس؛ آن ها می توانند کسب دانش کنند و وقتی زمانش برسد می توانند رهبر هم باشند.

حضرت زینب پس از پایان نبرد کربلا و در زمان بیماری امام چهارم، نقش یک رهبر واقعی را ایفا کرد؛ پس اگر از اهل بیت(ع) الگو بگیریم می توانیم مدل هایی برای این کار پیدا کنیم. بدین طریق به دین خود مطمئن می شویم و در آن تردید نمی کنیم. بله، تبلیغات منفی زیادی علیه زنان مسلمان وجوددارد، ولی سرمشق اهل بیت(ع) همچنان پیش روی ماست

شوق پرواز

شهادت کار مردان خدا بود

شهادت عاری از آ ز و ریا بود

در آن شب های پر نور تهجد

شهادت یک گذرگاه دعا بود

لباس خاکی اش با خون عجین شد

شهادت اولین رکن فنا بود

به یاد گریه ی دخت پیمبر

شهید بی کفن روحش عزا بود

به یاد جان فشانی های حیدر

دل عاشق به بدل جان روا بود

یکی پروانه ای با شوق پرواز

درون سنگرش غرق دعا بود

یکی دنیال یک سربند مادر

یکی دیگر به دنیال لوا بود

به خاک کربلا سوگند دادم

شهادت محفل انس خدا بود

محمد علی شاهمردادی

نغمه عشق

آنکه شب من چو روز، روشن از انفاس اوست.

او که همه محسّنات با نظر او نکوست

او که به راه شبان زمزمه و داغ عشق

آورد و می کشد آتش دل را به پوست

عشق و حقیقت خداست،راه بسویش بجوی

بحر اگر او بود بهر مسیرش چو جوست

اشک بیار و مگوی از چه رخش هست و نیست

هست بخاطر ولی نیست کنارت چو دوست

جمله نیکی به اوست دامن او گیرو دار

در ره او جان سپار ،هر که بیابد که جوست

گر بتوانی تو هم جمله به او ساز کن

بلبل و کل را ببین عشق چنین نغمه گوست

نغمه دل را بسوز آن که شب من چو روز

گریه کن و چشم تو ز ،خنده پاکش به روست

علی صنعتکار

همرنگ دریا

میهوت روز جمعه ام جانم به بالا آمده

چون خانه دق الباب شد گویم ک آقا آمده

حیران ب دنیال توام شیرین من تلخی زچه

آیا شود تا بشنوم موروث طه آمده؟

روح و روان من تویی ای منتقم اکنون بیا

تا مفتیان گویند که فرزند زهرا آمده

غرق نماز شب شدم سوی دیارت رهسپار

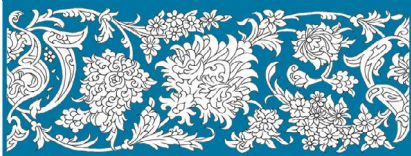
این نوکر دلگیر تو همرنگ دریا آمده

راهی ب رویم باز کن کوک دلم را ساز کن

این بار مجنوتت ببین با شوق لیلا آمده

یاسر حسین زاده

با تشکر از انجمن شعر و ادب دانشگاه (طرحی برای تو)



روایتی از یک زائر کربلا

قلم قاصر است!

علی‌برجعلی

چند ساعتی است که وارد کربلا شده ام ، کربلای پرپلا جایی که فجیع ترین واقعه روی زمین در صدر اسلام اتفاق افتاده است.
آنهم شهادت با لبهای تشنه ، اذیت و اندوه عظیمی که بر آل ... روا گردید .
اما در این سفر علی رغم سفرهای قبلی که با گروه زائرین می آمدم تنهاییم. حال و هوای عجیبی در اینجا حاکم است.
اینجایی که الان نشسته ام و می نویسم در ارتفاع ساختمانی است که کاملاً مشرف به حرمین شریفین آقایمان امام حسین (ع)و آقا عباس بن علی امیر المومنین (ع) است.و به راحتی می توان خیمه گاه اهل بیت حسین (ع) و تل زنبیه و بین الحرمین را مشاهده کرده وتمام وقایع روز عاشورا را در ذهن تداعی کرد.

با چه شور و حال زیبایی در گوشه و کنار مسیرهای ورودی به حرمین دسته های عزاداری حرکت می کنند.چادرهای پخت نذری برپاست و در هر سه وعده (صبحانه، ناهار و شام) زائرین و مجاورین حرم از نذری به راحتی استفاده می کنند.
بین مکان های فوق الذکر یعنی بین الحرمین، تل زنبیه و خیمه گاه و قتلگاه حسین (ع)فاصله چندانی نیست پس می توان تصور کرد که تمام واقعه روز عاشورا را فرزندان اهل بیت حسین(ع) از داخل خیمه گاه مشاهده کرده اند و گریسته اند.
مظلومیت حسین (ع) ، وفاداری عباس(ع) و صبر و تحمل زینب(س) از این ارتفاع نمایان است و روی آسمان حرمین سیطره پیدا کرده است.

وقتی به بین الحرمین دقت می کنی زائرین را می بینی که پای برهنه، سینه زنان، سینه خیز و به طرق مختلف در حال حرکت از

بین الحرمین هستند و همه با صدای بلند فریاد می زندن لبیک یا حسین ، لبیک یا عباس ، و به راحتی عقده دل را باز می کنند.وبه مظلومیت ائمه نوحه سرایی می کنند.
اینجا هرچقدر می خواهی بلند بلند گریه کن و فریاد بزُن ، ائمه را صدا کن و عقده سکوت اجباری قبرستان بقیع و بین الحرمین مدینه را باز کن.

داخل بقیع نمی توانی بلند بلند گریه کنی ، فریاد بزنی و ائمه مدفون در بقیع را صدا بزنی ، نمی توانی با تنها شاهد واقعه روز عاشورا یعنی امام سجاد (ع) درد و دل کنی و بگی اقا جان روز عاشورا به شما و اهل بیت حسین (ع) با لب تشنه چه گذشت؟
ولی الان اینجا یعنی کربلا بین الحرمین به راحتی فریاد بزُن ، داد بزُن و بگو لبیک یا حسین لبیک یا ابوالفضل ، بگی یا عباس مردانگی ات را ثابت کردی .

از این بالا عباس (ع) را می بینی که مشک را به دندان گرفته و دارد به خیمه نزدیک می شود و بچه های خیمه گاه خوشحال که عمو دارد آب میاورد ، ولی ناگهان عمود آهنی بر سر مبارک حضرت....و امید اهل خیمه نا امید می شود.

چه بگویم و چه بنویسم که قلم قاصر است ، همه شما شور حسینی را از کودکی در دل داشته اید و دارید ، از بچه گی محرم که می شد دهه اول عزاداری می کردیم و آرزو داشتیم کربلا باشیم الان عاشورای امسال بین الحرمین و در حرمین حضرت اباعبدالله الحسین(ع) و ماه منیر بنی هاشم حضرت ابولفضل العباس(ع)هستم.

الان واقعا یادبود سفرهای متعدد مکه و مدینه را درک می کنم که نوحه خوان تو ایران می که دور حرم دویده ام ، صفا و مروه دیده ام ، هیچ کجا برای من کربلا نمی شود یعنی چه .

شیعه در کربلا احساس شور و شعف دارد و هرطور که شده ارادتش را به ائمه ابراز می کند ، بدون ترس و رعب و وحشت و هرگونه خفقان.

لذت بین الحرمین کربلا کجا و بغض و سکوت اجباری بین الحرمین مدینه کجا، تو بقیع گنبد و پارگاهی نیست وباید آرام گریه کنی بر مظلومیت ائمه.

ولی در بین الحرمین کربلا بلند بگو یا حسین ، یا سجاد بلند بگو لعن الله قتلک یا حسین ولی اگر این جملات را در بین الحرمین مدینه حتی آرام زمزمه کنی دستگیر می شوی و حتی شاید تا پای اعدام هم ببردنت!!

البته ناگفته نماند دیدن قبور مظلوم ائمه بقیع و جستجوی قبر مخفی حضرت زهرا (س) لذت خودش را دارد ولی ما بچه شیعه ها عادت داریم در عزاداری هایمان بلند بلند گریه کنیم و فریاد بزنیم و با برای ائمه عزاداری کنیم.

حال سوال این است که آیا واقعا «جنگ» (به معنای متعارفش) کلید واژه فیلم های حاتمی کیا است؟قطعا این گونه نیست. برای این کارگردان روح دفاع مقدس ارزشمند است نه صحنه های اکشن و پُر برخورد. آدم های او متعلق به خاکریز اند اما جسم شان در فیلم نمود ندارد بلکه روح و تالمات روحی شان است که باعث شده بعد از سه دهه در قاب خاطرات ماندگار باشند.

ابراهیم حاتمی کیا ذاتا احساساتی است؛ این را می توان در نامه ها ، سخنانی ها و گفت و گوهای تصویری اش دید. احساس خیلی زود در چهره اش هویدا می شود؛ بغض می کند و به گریه می افتد. در غالب فیلم هایش این وجه را می توان مشاهده کرد. قهرمانانش پی ندای درونی هستند و خیلی مواقع به جای تعقل ، دلی و احساسی تصمیم می گیرند. روی دیگر این تعریف ، ارتباطی است که مخاطبان بیشمار این فیلمساز با ساخته هایش بر قرار می کنند. حرف قهرمان های حاتمی کیا بر دل مخاطب می نشیننداو برای اثرگذاری بیشتر ، دیالوگ فیلم هایش را ضرب دار می نویسد و آن را با موسیقی متناسب اثرگذارتر می کند.

این مشخصه ابتدا با فیلم های کوتاهی که ساخته و سپس با «هویت»، «مهاجر»، «دیده بان» و «وصل نیکان» شکل می گیرد. در رفتار و گفتار قهرمانان این فیلم ها نوعی غربت و تنهایی حس می شود ؛ رفتارشان دلی است و عشقی مرموز پشت تصمیمات شان هست . آن ها عاصی نیستند اما برای یافتن حقیقت گاه فریاد می زنند فریادشان با پایان جنگ هشت ساله بلند و بلندتر می شود و درست از جایی که قهرمانان حاتمی کیا از پشت خاکریز به شهر بر می گردند چالش عقل و احساس شروع می شود

آن ها کج رفتاری ها را بر نمی تابند که گاهی نتیجه اش می شود فریادهای حاج کاظم در «ژانس شیشه ای» و گاهی تمرد مامور عاشق در «به رنگ ارغوان». قهرمان «روبان قرمز» به تنهایی مین خنثی می کند در «برج مینو» با فرزندش چالش دارد و یک تنه به جنگ ناو آمریکایی می رود؛ در «ارتقاع پست» قصد هواپیماربایی می کند و در «به نام پدر» نسل قبل را به چالش می کشد. همه این ها با فریاد همراه است و حالا شده حدیث نفس یک نسل.

برای حاتمی کیا این هم عصیان و غربت بدون تبعات نبوده؛گاه فیلمش توقیف شده ، گاه از سوی برخی بد شنیده و گاهی هم کنترل این قهرمان ها از دست کارگردان خارج می شود و نتیجه مطلوب به بار نمی نشیند. مثل «گزارش یک جشن». حاتمی کیا با این فیلم می خواست هشدار دهد اما نه حرفش قالب گرفت و نه فرم فیلمش. عیبی هم ندارد ؛ بالاخره در میان این هم فیلم یکی هم نتیجه نمی دهد. همانطور که او در ادامه با «چ» قدرت نمایی کرد و تصویری تازه از قهرمان عینی کشورمان ،شهید چمران به تصویر کشید.

حاتمی کیا از قضا این بار وجه صلح طلبانه قهرمانش را در قاب

حاتمی کیا با «بادیگارد» کجا می رود؟

منیژه خسروی

گرفت و از چمران چریک خبری نبود. او چه می خواست بگوید؟ هر چه بود حاتمی کیا باز هم قهرمان عاصی اش را فراموش نکرد . این بار شهید وصالی نماینده نسل آرمان گرایی بود که با فریاد و اسلحه دنبال دفاع از ناموس و شرف شان هستند. پس حاتمی کیا فقط نسخه صلح طلبی نیپنجیده و در فیلمش هر دو طیف نماینده دارد. هوشمندی جالبی است؛ کافی است منش قهرمان های «چ» را با اتفاقات سیاسی امروز ایران تطبیق دهیم.

ابراهیم حاتمی کیا بعد از «دعوت» سراغ «چ» رفت و بار دیگر نگاه ها را به سمت خود معطوف کرد. او در هجدهمین فیلمش بار دیگر دست روی سوژه ای گذاشته که از همین حالا شاخک ها را برای نتیجه اثر حساس کرده. خودتان خلاصه داستان فیلم را بخوانید:

- چرا اینقدر دیر اومدی؟
- مأموریت بودم
- شغلت چیه؟
- تو حفاظتم
- نگهبانی؟
- محافظم
- آهان پس بادیگاری

حرف قهرمان های حاتمی کیا بر دل مخاطب می نشیند،او برای اثرگذاری بیشتر ، دیالوگ فیلم هایش را ضرب دار می نویسد و آن را با موسیقی متناسب اثرگذارتر می کند.

این خلاصه ای است که سایت رسمی فیلم منتشر کرده اما رسانه های دیگر توضیحی مبسوط درباره اش نوشته اند:« بادیگارد زندگی یک محافظ شخصی یا همان بادیگارد فرنگیان را تصویر می کند.این بادیگارد بخشی از زندگی خود را به محافظت از جان یک شخصیت مهم می گذراند اما از جایی می فهمد که این شخصیت بیش از آن که به فکر مصالح نظام باشد به فکر منافع شخصی است و همین موضوع است که بادیگارد را آشفته می کند.»

این بار ابراهیم حاتمی کیا چه در سر دارد ؟ آیا فیلمش می شود حرف دل بخش زیادی از مردم؟ برای رسیدن به سوالاتی از این دست تا ساخت فیلم فقط باید صبر کرد و امیدوار به موفقیت فیلمسازی بود که هر چه ساخته حرف داشته و البته حاشیه.

درباره بادیگارد بیشتر بدانیم

تا کنون حضور پرویز پرستویی و مریلا زارعی به عنوان بازیگران اصلی فیلم قطعی شده. پرستویی پیش تر در فیلم‌های «آژانس شیشمای»، «روبان قرمز»، «موج مرده»، «به نام پدر» و سریال «خاک سرخ» با حاتمی کیا همکاری کرده و زارعی در فیلم های «دعوت» و «چ». پرستویی قرار بود در فیلم «چ» هم بازی کند اما اختلاف این بازیگر با تهیه کننده فیلم این همکاری را منتفی کرد. مدیریت فیلمبرداری «بادیگارد» را محمود کلاری بر عهده دارد. کلاری مدیر فیلمبرداری باسابقه و شاخص سینمای ایران پس از گذشت حدود بیست سال از همکاری با ابراهیم حاتمی کیا در فیلم به یاد ماندنی «از کرخه تا راین» تابستان ۹۴ یک بار دیگر به عنوان مدیر فیلمبرداری پشت دوربین فیلم «بادیگارد» قرار می گیرد.

از آن سو پژمان لشکری‌پور مجری طرح فیلم سینمایی «بادیگارد» خبر برخی رسانه‌ها مبنی بر حضور الهام چرخنده در این فیلم را تکذیب کرد. او به مهر گفت: «در برخی از سایت‌ها خبری مبنی بر حضور الهام چرخنده به عنوان بازیگر «بادیگارد» ساخته جدید ابراهیم حاتمی کیا درج شده که من به عنوان مجری طرح این اثر این خبر را تکذیب می‌کنم. در خبر منتشر شده در رسانه های مجازی اینچنین عنوان شده که الهام چرخنده از سوی برخی از نهاده‌ها برای بازی در این فیلم سفارش شده است که این خبر کاملاً کذب است و بنده اکیدا این مطلب را رد می‌کنم. ما برای ساخت «بادیگارد» از هیچ ارگانی سفارش نگرفتیم!و بر همین اصل قرار نیست به سفارش شخص یا نهادهی از حضور یک بازیگر در فیلم بهره ببریم.»

• طویه:



باید منتظر ماند!



لای شدید وارد کنندگان



چند تا مقاله ISI داری؟!

این روزها بازار آموزش و پژوهش کشور ما به لطف کلیدداران تدبیر و امید در پی گشایش قفل های خود است. قفل هائی از جنس عدم صحیح گزینش دانشجویان مقاطع تحصیلات تکمیلی، ابهامات دانشجویان بورسیه، جذب و در نهایت ارتقاء و تعالی استادان . هرچند تلاش ها صورت پذیرفت و افاضات زیاد بیان شد ولی ظاهرا کلید دار نتوانسته کلیدی در خور شان و طاقت این قفل ها بسازد. هر کدام از این قفل ها چالش های بزرگی هستند که نظام آموزش و پژوهش ما را در کشور با مصائب زیادی روبرو ساخته است ولی کلید واژه پررنگ تمام این مجلد علمی و پژوهشی چیزی نیست جزISI. چه مقالاتش و چه مجلاتش. این مجال فرصتی شد تا با مروری بر این کلید واژه طلایی به نقدی کوچک بر آن بپردازیم و بچشاییم طعم شور این آش بر طاقچه دکان های علم فروشی.

سالهاست که دانشجویانی مجبور شده اند در دانشگاه من و سایر دانشگاه ها با تلاش و مجاهدت علمی طرح هائی را به سرانجام برسانند و پایان نامه های خود را به پایان برسانند. همگی آنها بر این باورند که مهمترین سد در دفاع از عملکرد علمی شان ارائه مقالات ISI است و استادانی که تنها مجالشان برای دست یابی به

خواسته شان، اجبار دانشجوی خسته به تهیه و چاپ

مقاله در نمایه بین المللی است و شهره همه این نمایه ها؟ ISI است.

خودم و همکلاسی هایم و آنها که سالها پیش تر از ما در این کسوت بوده

اند و یا در آینده به این کسوت خواهند پیوست با خود یک اندیشه را بارها مرور می کنند و با خود گفته وخواهند گفت، کجای دنیا یک آدم عاقلی نتایج مهمترین تلاش های علمی اش را به رایگان و با صرف هزینه های زیاد در اختیار بیگانگان بعضا دشمن قرار می دهد تا تنها و تنها شرط دفاع از رساله دکتری تخصصی خود در پشت سر بگذارند و این درحالی است که بیگانگان کمتر چنین کاری می کنند و کمتر شده است که نتایج قابل استفاده ای را برای دیگران به رایگان به اشتراک بگذارند. بگذریم، برای روشن شدن موضوع بهتر است با مفاهیم مرتبط با ISI بیشتر آشنا شویم تا بهتر بتوان به موضوع پرداخت.

ISI چیست؟

موسسه اطلاعات علمی (Institute for Scientific Information) بانک اطلاعاتISI مرکزی برای فهرست نمودن و پوشش دادن جامع مهمترین مجلات علمی منتشره در دنیا به منظور تبادل اطلاعات میان پژوهشگران مختلف می باشد. شمار مجلات ISI ثابت نیست. یک مجله ممکن است در یک زمان از مجلات ISI محسوب شود؟ اما به دلیل کاهش بار علمی؟ بعدا از لیست مجلات ISI کنار گذاشته شود. در حال

حاضر بیش از صدهامجله در لیست ISI قرار دارند. هر ساله تعدادی مجله جدید مورد ارزیابی قرار می گیرد و حدود ده درصد آنها به لیست ISI اضافه می شوند.

هر مجله علمی قبل از انتخاب شدن و فهرست شدن در ISI یکسری مراحل ارزیابی را پشت سر می گذارد. ازجمله عوامل مورد ارزیابی و رعایت استانداردهای بانک اطلاعاتی ISI ، کمیته علمی منتخب مجله، تنوع بین المللی مقالات چاپ شده در آن، نشر به موقع مجله و جایگاه نشر آن می باشد. لازم به ذکر است که هیچ یک از این عوامل به تنهایی مورد بررسی و ارزیابی قرار نمی گیرد بلکه با بررسی مجموع عوامل یک امتیاز کلی داده خواهد شد. از جمله مواردی که در ارزیابی مجله مورد توجه قرار دارد این است که عنوان مقالات، چکیده و کلمات کلیدی باید به زبان انگلیسی باشد همچنین توصیه می شود که منابع نیز به زبان انگلیسی نوشته شوند. اگر چه اطلاعات علمی مهم به تمامی زبانها به چاپ می رسد اما موارد ذکر شده باید به زبان انگلیسی باشد تا تحت داوری و ارزیابی ISI قرار گیرد زیرا ارزیابی کنندگان مجلات علمی در ISIنمی توانند عناوین و منابع بکاررفته در مقالات را به زبان انگلیسی ترجمه کنند. داوری علمی و تخصصی مقالات چاپ شده در مجله توسط داوران نام آشنای علمی از جمله عمده ترین موارد مورد توجه ارزیابی کنندگان می باشد که گویای اعتبار و غنای علمی مجله است.

ارجاع به خود یا self citation چیست؟

اگر منابع ذکر شده در مقاله پژوهش نویسندگان خود مقاله باشد، این کار از ارزش مقاله می کاهد زیرا جنبه بین المللی بودن آن را ضعیف می کند. درجه ارجاع به خود مجلات ISI معمولا کمتر از چنددرصداست.

ضریب تاثیر یا درجه تاثیر یا Impact factor چیست؟

این عامل همه ساله توسط ISI برمبنای ارجاعات به هر یک از مجلات علمی آن محاسبه می شود و نتیجه در گزارشات ارجاع مجله یا Journal Citation Reports یا به اختصار JCR منتشر می شود. این ضریب نه برای مقاله یا نویسنده بلکه برای مجله محاسبه می شود. محاسبه برمبنای یک دوره سه ساله صورت می گیرد

ISI بودن یک مجله را چگونه تعیین کنیم؟

بهترین راه مراجعه به سایت هایی نظیر تامسون است. زیرا همچنان که گفته شد هم تعداد مجلات زیاداست و هم ISI محسوب شدن یک مجله ممکن است همیشگی نباشد.هر نشریه با هر امتیاز علمی در کشور چاپ شود اگر ضریب تأثیرش صفر باشد، در این پایگاه قرار نمی گیرد. متأسفانه، در حال حاضر تمامی نشریات ایرانی دارای ضریب تأثیر صفر بوده و جایی در این پایگاه ندارند.

چالش های پیش رو:

خرید و فروش مقالات ISI

ارسال مقالات علمی ISI در ایران طی چند سال اخیر، رشد خیره کننده ای داشته است. به طوریکه تعداد این مقالات از ۵ هزار مقاله در سال ۲۰۰۶ به ۲۵ هزار مقاله در سال ۲۰۱۲ رسیده است. اما در کنار این رشد مقالات علمی، به وضوح شاهد افزایش خرید و فروش این مقالات در کشور هستیم. امروز هر کسی با هر مدرک تحصیلی و با هر میزان از برخورداری دانش در حوزه تحصیلی خود می تواند با مراجعه به به سایت های در فضای مجازی و تابلو به دستان و مغازه دارانی در خیابان انقلاب می تواند سهمی در آمار و تعداد مقالات علمی در پایگاه ISI داشته باشد. روندی که تا حد زیادی کیفیت زحمت کشان و محققان برجسته کشور را هم زیر سوال برده است. به همین دلیل اکثر اساتید دانشگاهی ایرانی معتقدند که تعداد بسیار زیادی از این مقالات پاسخگوی نیاز های روز علمی، صنعتی، عمومی و اجرایی کشور نیست و بیش تر به دلیل بالاگرفتن تب ارسال مقالات علمی به پایگاه های علمی دنیا افزایش یافته است.

خرید و فروش ISI از یک و نیم تا ۴میلیون تومان

پژوهش علمی با هدف درنوردیدن مرز دانش، محترم و یکی از شرافتمندانه ترین شیوه های مطرح شدن ملت ها، اشخاص و حتی ار گان ها در جهان است. اما آنچه باعث بالا رفتن تب ارسال مقالات و البته سوتفاهم علمی موجود شده است، تفاوت میان مقاله و پژوهش علمی است. چاپ مقالات علمی در مجلات خارجی(Institute for Scientific Information) بی شک مزیت هایی دارد. مثلا ما ایرانی ها می توانیم ادعا کنیم در علم «به روز» هستیم و فعالیت هایمان در حوزه های مختلف مورد نقد جهانیان است . البته این صورت خوش ماجراست و بازار مکاره علم فروشی در خیابان انقلاب صورت دیگری از پژوهش موسسات دانشگاهی است. شما می توانید بدون اینکه دست به تولید علم بزنید با پرداخت مثلاًیک میلیون و ۵۰۰ هزار تومان با لابی موسسات به اصطلاح علمی وطنی صاحب یک مقاله ISI شوید. البته قیمت ها بسته به نوع رشته های تحصیلی متفاوت است بعضا تا چهار میلیون تومان نیز می رسد.

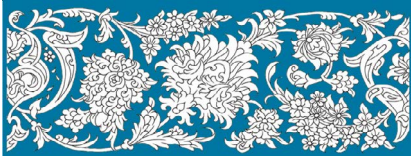
رشد مقالات ISI یا بی محتوا شدن آن در ایران؟

افزایش خرید و فروش مقالات ISI در ایران تا حد زیادی مورد انتقاد اعضای هیات علمی با سابقه و مطرح کشور نیزقرار گرفته است. به عنوان مثال ریکه محمد امین قانعی فرد استاد جامعه شناسی دانشگاه تربیت معلم و عضو هیات رئیسه انجمن جامعه شناسی ایران در اینباره می گوید: «از یک طرف شما شاهد رشد مقالات، رشد ISI، رشد تعداد دانشجو، رشد تعداد دانشگاه و بزرگ شدن آموزش عالی هستیم، از یک طرف هم بی محتوا شدن و دچار زوال شدن این قضیه است».

این پدیده را از نگاهی دیگر می توان «تورم آموزش عالی» نامید. غربی ها یک اصطلاح توده‌ای شدن آموزش عالی یا Massification دارند، اما این توده‌ای شدن ارتباطی با بخش‌های مختلف جامعه دارد؛ از جامعه نیرو می‌گیرد و به جامعه خدمت می‌رساند، و توده‌ای شدن برای خودش جایگاه مناسبی دارد، اما دانشگاه‌های ما دچار تورم شده است، این تورم مثل هر تورم دیگری منجر به کاهش ارزش می‌شود. همین جور که تورم اقتصادی، ارزش (پول) را کاهش می‌دهد، اینجا هم ما شاهد هستیم که ارزش‌های دانشگاهی، مسئله اخلاق دانشگاهی و مسئله روح دانشگاهی دارد دچار نوعی بی‌ارزشی می‌شود، ارزش‌های علم دارد جایگاه خودش را از دست می‌دهد.

سیطره کمیت بر فضای آموزشی و نحوه امتیاز دهی دانشگاه

اکنون هر دانشجو، استاد یا پژوهشگری اگر بخواهد به هر بخش از مراکز دانشگاهی وارد شود نخستین سوال که باید پاسخی در خور و شایسته بدان بدهد تعداد مقالات بخصوص مقاله های ISI است که هرچه تعداد آن بیشتر باشد امکان ورود شخص به حوزه علمی فزون تر می شود در صورتیکه مقالات علمی – پژوهشی در نشریات خاص و یا ISI در مجلات بین المللی نداشته باشد نه فقط امکان هر گونه ارتباط بعدی از وی سلب می شود بلکه بعنوان استاد، دانشجو و محقق «بیسواد» یا کم سواد تلقی شده و از گردونه آموزش عالی حذف می گردد. البته نگارش مقاله های علمی در تمام جهان ویژگی و ارزش خاص خود را دارد و در این مجادله ای نیست لکن مساله در چگونگی درک و فهم موضوع و نحوه ارزیابی شرایط یک استاد و دانشجو است که نظام آموزش عالی افراد را به مقاله سازی، مدرک گرایی و تئوری پردازی صوری، ساختارگرایی، و گردآوری تشویق و ترغیب می کند. صرف نظر از مفاسد و مشکلات فراوانی که در حیطه مدیریت نشریات علمی بخاطر حجم وسیع مقالات و عدم امکان درج آنها در زمان مقرر وجود دارد، اشاره دکتر روحانی به مقالات ISI بعنوان «شرک» گرچه کژتابی دارد اما از این نظر که خود باوری مارا مورد تردید قرار می دهد شایسته تامل است. با



عنایت به رتبه بالای رشد درج مقالات علمی ایران در جهان این سوال پرسیدنی است که چرا همپا و همراه آن مسایل کشور حل نشده و معضلات همچنان باقی مانده است

نتیجه‌گیری:

بازی با اعداد را بلدید؟ اگر این هنرمندی را دارید، حتما می توانید یک مدیر موفق دولتی باشید؛ اینکه بتوانید ثابت کنید دو تو تا می شود شش تا و یا حتی ۱۲ تا. حکایت همان تبلیغ معروف شرکت مخابرات در دودهه قبل که یک را مساوی ۵۵ نشان می داد. یادتان هست؟ اگر چنین مدیری باشید، حتما خوب درک می کنید و برایتان باورپذیر است که تولید علم ایران در دولت های نهم و دهم چند برابر شده است و از چند صدتا در سال، به ۲۰ هزار تا رسیده است. پس با افتخار سرتان را بالا بگیرید و بگویید ما علمی تولید می کنیم که دنیا از آن استفاده می کند یعنی منت هم بر سر دنیای علمی می گذارید.

در بوق و کرنا هم می شود این توسعه علم و با افتخار می گوئید که تنها رقیبتان ترکیه را جا می گذارید و اصلا دنبال رقیب فرا منطقه ای هم می گردید و می گوئید بالاترین رشد تولید مقالات علمی دنیا از آن ایران است.

به موازات افتخاراتی که دارید، کم کم نهضت های تازه ای هم راه می افتد و مثلا در دانشگاه های داخلی می گویند مدرک دکتری زمانی می دهند که دانشجوی فلک زده حتما یک مقاله ISI هم داشته باشد.

اما امان از وقتی که رشته کار از دستتان در برود؛ آش آنقدر شور می شود که داشتن مقاله ISI که تا دیروز می توانست یکی از امتیازات فارغ التحصیلان کارشناسی ارشد برای پذیرفته شدن در دوره دکتری باشد، اصلا دیده نمی شود و همه الی ماشاالله مقاله ISI شده دارند. می شود همان اعتراضی که در هر دو دوره کنکور نیمه متمرکز دکتری دیده شد و آنهایی که قبول نشده بودند، برایشان جای سوال بود که چرا با آن همه سابقه و استعداد علمی و مقاله ISIشده، در دکتری پذیرفته نمی شود

آش وقتی شورتر می شود که عین دیپلم فروشی و تحقیق فروشی دوره دانشگاه ناگهان در خیابان انقلاب، ISIفروشی هم از در دیوار می ریزد. حالا بگذریم از اینکه برخی روسای دانشکده های ریز و درشت برای نشان دادن عملکرد مثبت، ناگهان ۳۸ مقاله تولیدیشان در سال را کردند ۸۹ مقاله؛ آن هم در کمتر از یک هفته!

این وقتی اتفاقات می افتد که کسی به هشدارهای گذشته توجه نکند؛ که ایهاالناس، این همه اصرار به تولید علم می کنید، نظارت هم بکنید که به تقلب علمی شهره نشویم. نشود مقاله فلان مسوول رده بالایی که بعدها معلوم شد کپی بوده است، هشدارهایی که می گوید این همه تولید علم و با این سرعت، شاید لازم هم نباشد وقتی کیفیت ندارد.

البته بگذریم از اینکه این هشدارها، پاسخ هایی هم دارند، مثلا اینکه ما تخلف می کنیم، به ISI چه مربوط و یا ما نظارت می کنیم و با مقاله های تقلبی برخورد می کنیم و البته، حالا چند تا تخلف و تقلب را نمی شود به همه تعمیم داد.

اما وقتی که آش شور شده است، از شما کاری بر نمی آید، چون دکان پر رونقی است و برای برخی نان دارد و برای بسیاری هم اعتبار.

تجميع بيمه‌ها؛

شرط تداوم طرح تحول سلامت

شاید کمتر کارشناس دلسوزی در نظام سلامت پیدا شود که با تداوم طرح تحول سلامت، مشکل داشته باشد. این طرح کلان که از حمایت مسئولان عالی‌رتبه نظام هم برخوردار است، در صورت تداوم در سال ۹۴ و سال‌های آینده می‌تواند دردهای چندین ساله نظام سلامت را التیام بخشد و هزینه‌های نظام درمان را برای مردم کاهش دهد.

اما در این مسیر سخت و حساس، تجميع بيمه‌های درمانی امری ضروری است. بارها کارشناسان مختلف نظام سلامت و نظام بیمه‌ای بر ضرورت تجميع بيمه‌های درمانی اصرار ورزیده‌اند و حتی چندی قبل، وزیر بهداشت هم طرح تحول سلامت را به پشتیبانی کامل بیمه‌ها منوط دانست.

دکترحسن هاشمی از تجميع بيمه‌های درمانی انتقاد کرد و به مهر گفت: ضعف بیمه‌ها تهدیدی برای طرح تحول سلامت است و اگر حمایت‌ها کم یا متوقف شود و تکلیف قانونی تجميع صندوق‌های بیمه اجرا نشود، این طرح آسیب جدی خواهد دید. این پشتیبانی کامل بیمه‌ها که وزیر بهداشت از آن سخن گفته است، فقط در شرایطی محقق می‌شود که چندین سازمان بیمه‌گر با سیاست‌های مختلف بیمه‌ای نداشته باشیم و سیاست واحد و هماهنگی بر همه آنها اعمال شود.

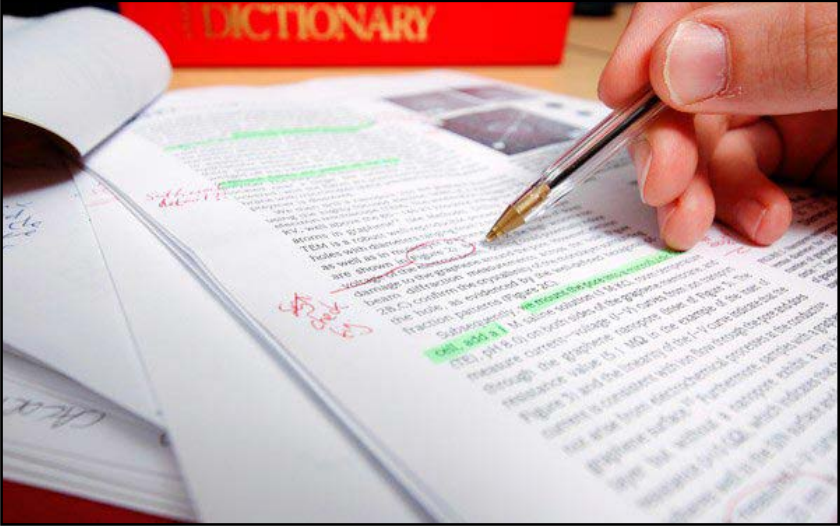
وقتی وزارت بهداشت و به طور کلی نظام سلامت و بیماران، فقط با یک سازمان بیمه‌گر طرف باشند، در آن صورت خیلی راحت‌تر می‌تواند به تفاهم و درک مشترک برسد.اما هم‌اکنون ۱۷ سازمان بیمه‌گر و در راس آنها سازمان تأمین اجتماعی، زیر بار این تجميع نمی‌روند و با این کار، اجرای طرح تحول سلامت را با اختلال مواجه کرده‌اند.از سوی دیگر، طرحی به بزرگی طرح تحول سلامت فقط در شرایطی می‌تواند به بار بنشیند که یک سازمان بیمه‌گر قوی وجود داشته باشد، نه آن‌که ۱۷ سازمان بیمه‌گر مختلف با توان محدود، هر کدام ساز خودشان را بنوازند. جزیره‌ای عمل کردن بیمه‌های درمانی در سال گذشته، اثرات خود را خیلی واضح در طرح تحول سلامت نشان داد. در سال ۹۳ برخی بیمه‌های درمانی حاضر به پذیرش تعرفه‌های جدید نبودند و هر بار به دلایل مختلف، از حمایت طرح تحول سلامت یا پس می‌کشیدند.در شرایطی که اگر یک بیمه واحد و متمرکز درمانی وجود داشته باشد، طرف حساب نظام سلامت فقط با همان یک سازمان بیمه‌گر خواهد بود.بدیهی است که تجميع توان بیمه‌ای ۱۷ سازمان بیمه‌گر، خیلی بیشتر از جمع توان تک‌تک آنهاست. یعنی این‌طور نیست که فکر کنیم چه در صورت ادغام و چه در وضع فعلی، پوشش بیمه‌ها مساوی خواهد بود.

جامعه ی جهانی امروز در نتیجه ی توسعه ی فناوری، اینترنت و امکانات ارتباطی با سرعت چشمگیری در حال پیشرفت است. آن چه که بقای یک جامعه انسانی را در جهان امروزی تضمین می کند حرکت همپای این پیشرفت می باشد. یکی از زمینه های این حرکت رو به جلو توسعه علوم دانشگاهی و تولید علم است که در کشور ما هم تلاش های مناسبی در این زمینه صورت گرفته. یکی از جنبه های تولید علم در کنار ثبت اختراعات، نگارش مقالات علمی توسط دانشجویان، اساتید و دانشگاهیان ما و مطرح نمودن این مقالات در جامعه جهانی و استناد دانشمندان جهان به این مقالات است به نحوی که کشور ما را در مقام دوم کشور های تولید کننده علم در خاور میانه قرار داده. اما آیا واقعا تولید علم صورت گرفته؟ آیا مقالات ما از کیفیت لازم برای کمک به صنعت برخوردارند؟

شاید همه ی ما هنگام عبور از خیابان انقلاب و خیابان های منتهی به دانشگاه تهران به فراوانی با آگهی ها و اطلاعاتی با مضمون «انجام پایان نامه های دانشجویی» و «چاپ مقالات ISI به صورت ۱۰۰ % تضمینی» مواجه شده ایم . حتی افرادی را دیده ایم که مثل میوه فروشان داد می زنند و برای انجام پایان نامه و مقالات تضمینی ISI مشتری جمع می کنند! دیدن این صحنه ها و آگهی ها برای محققین و کسانی که با خلوص و هدف در این حوزه تلاش می کنند بسیار نا امید کننده و تاسف بار است. زیرا آنان می دانند که نوشتن مقالات علمی و پایان نامه مستلزم کوشش های فراوان و داشتن زمینه علمی لازم است.

حال این پرسش مطرح می شود که منشا این دست اتفاقات و پدیده ها کجاست؟ در پاسخ باید گفت بازاری که مشتری نداشته باشد صد در صد برچیده می شود! اگر این آگهی ها و تبلیغات سودی به همراه نداشته باشند مطمئنا دلالتان پایان نامه ها و مقالات به سوی بازاری دیگر می روند. بنابراین متأسفانه منشا این مشکل تا حدود زیادی خود دانشگاهیان، اساتید و قشر فرهیخته ما هستند، مگر افراد عادی چه نیازی به نوشتن پایان نامه یا مقالات ISI دارند؟ به عبارت دیگر از ماست که بر ماست!

متأسفانه جمع کبیری از دانشگاهیان و اساتید ما جز کسب امتیاز پژوهشی و طی کردن مراحل آکادمیک هدف دیگری ازداشتن مقالات علمی ندارند که البته خود این هم به سیستم نادرست ارزیابی اساتید بر می گردد که صرفا مبتنی بر مقالات علمی پژوهشی می باشد حتی این سیستم ارزیابی مبتنی بر مقاله هم ایرادات فراوانی دارد. برای مثال در این ارزیابی توجه بسیار کمی به کیفیت مقاله می شود به نحوی که امتیاز مقاله چاپ شده در مجله ای مانند Nature اختلاف بسیار کمی با مقالات چاپ شده در مجلات علمی-پژوهشی داخلی دارد واین خود محققین و اساتید را از کار های تحقیقاتی با کیفیت بی نیاز می کند.اما به نظر می رسد که ما هدف اصلی تحصیل که همان تولید



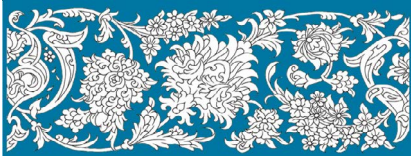
علم مقاله محور!

محمد حسین خسروی- دانشجوی پزشکی

علم می باشد را فراموش کرده ایم و از طرفی دیگر با تعریف تولید علم هم آشنا نیستیم. ما تولید علم را با راه اندازی کارخانه های تولید مقاله! اشتباه گرفته ایم و همواره تعداد مقالات معیاری برای سنجش میزان تولید علم ما بوده ؛ نه کاربرد و کیفیت مقالات. در صورتی که این تعریف در اکثر کشورهای توسعه یافته متفاوت بوده و میزان عملی شدن و کاربرد مقالات معیاری برای تولید علم محسوب می شود نه صرفا تعداد مقالات تولیدی.

حال آیا این کارخانجات تولید مقاله سودی هم به حال ما دارد؟ در پاسخ باید گفت خیر. نوشتن مقالات نمایه شده در نمایه سازهای بین المللی مانند ISI زمانی ارزشمند است که تاثیر خود را در زندگی روزمره مردم و تأمین رفاه اجتماعی بگذارد. بررسی ها نشان می دهد که اکثر مقالات تولیدی در داخل کشور در رشته شیمی بوده که متأسفانه امکانات عملی ساختن و تجاری سازی آنان در حال حاضر در کشور وجود ندارد و این به این معنی است که حاصل تلاش محققین ما به راحتی مورد استفاده ی کشور هایی قرار می گیرد که توانایی صنعتی و تجاری سازی بالایی دارند. بنا براین در حال حاضر تولید مقالات ISI توسط ما نوعی بیگاری و بردگی نوین است! عده ای شاید این کمبود و نقص را مرتبط با مسائل بودجه ای بدانند اما لازم به ذکر است که در سال های اخیر منابع مالی قابل توجهی روانه ی مراکز تحقیقاتی و نظام های پژوهشی ما شده است که به نظر می رسد مشکل اصلی عدم مدیریت صحیح هزینه کرد این منابع و بودجه های مالی می باشد. اگر در کشور مرجعی برای جمع آوری و ارائه ی نیاز های اساسی به محققین وجود داشته باشد آنگاه هم وقت و انرژی محققین اتلاف نشده و هم بودجه ی کشور صرف بر آورده سازی نیازهای کشور شده که این می تواند زمینه ساز پیشرفت علمی و معنادر تولید علم یا به عبارتی علم تولیدی (نه مصرفی!) باشد.

بنابراین شایسته است که دانشجویان، اساتید و قشر فرهیخته ما با همکاری دولت این شکاف ایجاد شده میان علم و صنعت را پر کنند . یکی از راهکار های پیشنهادی این حوزه، «مسئله محور» کردن تحقیقات دانشگاهی است و هدایت کردن این پروژه ها به سمت حل مشکلات روزمره مردم جامعه است تا آن ها هم پیشرفت علمی ادعا شده به وسیله آمار و ارقام را لمس نموده و آن زمان است که می توانیم داعیه ی تولید علم و توسعه ی پایدار داشته باشیم.



چند تا مقاله ISI داری؟!

بایرام نجاتی. دانشجوی ارشد مدیریت بهداشت ودرمان

چند تا مقاله ISI داری؟ IFشون بالاست یا نه؟ این قبیل سوالات در فضای دانشگاههای فعلی ما علی الخصوص در بین دانشجویان رایج شده است. با یک جستجوی ساده در اینترنت نیز، صدها سایت، مدعی پذیرش مقالات ISI در مجلات معتبر با هر سطح علمی حتی از طریق داده سازی!- می باشند. سال هاست که مسئولان وزارت علوم هم با ارایه آماری از پیشرفت قابل توجه ایران در ارسال مقالات علمی به پایگاه علمی ISI و سایر پایگاه های علمی و سهم بالای تولید علم ایران در جهان خبر می دهند. گرچه تعداد مقالات ایران در پایگاه های علمی افزایش قابل توجهی داشته و باعث بهبود وضعیت ایران در تعداد مقالات ارسالی شده است، اما اشاره و مانور بر این موضوع، تحت عنوان سهم بالای ایران در تولید علم جهان، نه تنها واقعیت ندارد، بلکه اشاره به بخش اندکی از واقعیت است. از طرف دیگر، رونق گرفتن بازار خرید و فروش مقالات ISI در کشور نیز، باعث شده، مخالفان افزایش تعداد مقالات نیز، دست پری برای انتقاد داشته باشند.

برای نمونه، چندی پیش رییس جمهور در جمع دانشگاهیان به گرایش استادان و دانشجویان به تولید مقاله معترض شد و گفت: امروز باید در هر استان، جهانی بیاندیشید و ملی و محلی حل کنید. در استان خودتان، دانشگاه خودتان، دانشگاه استان، نمی‌خواهد به مسایل استان بپردازد. برایش راه‌حل پیشنهاد کند، تحقیقاتش را در آن مسیر قرار دهد. مدام به فکر ISI نباشیم، به فکر امتیاز نباشیم، رها کنیم این شرک‌ها را و به فکر کشورمان و ملتمان باشیم.

هم اکنون ایران از پنج شاخص عمده در سنجش تولید علم تنها در زمینه ارسال مقالات پیشرفت قابل توجهی داشته است و در سایر شاخص ها همچون رتبه کشور در میزان ارجاع به مقالات، سهم تولیدات علمی در مقایسه با

سایر تولیدات، نسبت تولید علم به تولید ناخالص ملی و تعداد محققان به ازای یک میلیون نفر، از موقعیت مناسبی برخوردار نیست.

انتقاد دیگری که مخالفان در رابطه با افزایش کمیت مقالات علمی در ایران مطرح می شود، این است که، یکی از معیار های سنجش تولید علم هر کشور که از سوی مجامع علمی معتبر در دنیا همواره به آن تاکید می شود، سهم تولید علم هر کشور از کل تولیدات آن است. براساس اطلاعات مندرج در گزارش توسعه انسانی برنامه توسعه ملل متحد در سال ۲۰۱۳، ایران در زمینه درصد تولید علم در مقایسه با کل تولیدات کشور با ۰/۱۲ درصد (دوازده صدم درصد) در جایگاهی پایین تر از کشورهایی همچون عربستان سعودی، ترکیه و مصر، قرار دارد. همچنین کشور هایی همچون آمریکا با ۳۲ درصد، انگلستان با ۷/۸ درصد، آلمان با ۶/۹ درصد، ژاپن با ۶/۸ درصد، فرانسه با ۴/۸ درصد پنج کشور اول دنیا در زمینه بیشترین سهم تولید علم از کل تولیدات هستند.

فارغ از مسایل مطرح شده، آنچه در رابطه با افزایش چارچ وار مقاله های علمی، کمتر مورد توجه قرار گرفته است، این است که افزایش تعداد مقالات علمی در ایران، رابطه نزدیکی با سیاست های وزارت علوم و بهداشت در این رابطه دارد. به طوریکه، وزارت علوم و بهداشت طی سال های اخیر، با تنظیم سیاست های تشویقی برای چاپ مقالات علمی، خواسته و یا ناخواسته به عطش موجود برای چاپ مقاله ISI، دامن زده است. در زیر به چند نمونه از مزایای انتشار مقاله ISI برای اساتید و دانشجویان اشاره می گردد. مزایای انتشار مقاله ISI برای اساتید: افزایش رتبه علمی، افزایش حقوق و مزایای شغلی، امکان عضویت در بنیاد ملی نخبگان، شناخته شدن به عنوان متخصص و صاحب نظر در موضوع، امکان گرفتن پروژه های تحقیقاتی با درآمدهایی بسیار بالا و ...

مزایای انتشار مقاله ISI برای دانشجویان: پذیرش راحت تر در مقطع دکتری، گرفتن بورس تحصیلی از دانشگاه های معتبر بین المللی در سراسر جهان، استخدام راحت تر در کلیه ادارات و سایر مراکز دولتی و خصوصی، پذیرفته شدن بسیار راحت تر به عنوان عضو هیات علمی در دانشگاه ها و مراکز تحقیقاتی و ...

مخالفت‌ها و موافقت‌ها با نگارش مقاله درISI از زمان تأثیر گذاری آن در ارتقای اعضای هیات علمی شروع شد و به احتمال فراوان، همین، باعث گرایش اساسی پژوهشگران



Information Sciences Institute

به انتشار مقاله در این مجله‌ها شد. براساس این آئین‌نامه به نویسنده مقاله پاداش مالی قابل توجهی داده می‌شد، در عین حال نشر این گونه مقاله‌ها در ارزیابی امتیازهای مربوط به ارتقای علمی اعضای هیئت علمی، وزن قابل توجهی یافت.

اگر چه هم‌اکنون آئین‌نامه ارتقاء، بازنگری شده و ارائه طرح‌های کاربردی و کرسی‌های نظریه‌پردازی، ثبت اختراع، کسب رتبه در جشنواره‌های ملی و بین‌المللی مرتبط با حوزه تخصصی، و انتشار مقاله در ISC (پایگاه استنادی علوم جهان اسلام) نیز جزئی از این ارتقاء محسوب می‌شوند، اما همچنان مخالفان و موافقان باISI بر سر عقاید خود پافشاری می‌کنند. آیا میزان فعالیت پژوهشی و علمی یک عضو هیات علمی را می‌توان به کمک میزان نشر مقاله‌ها خارجی وی محک زد یا خیر؟ آیا افزایش مقاله‌های ایرانیان در مجله‌های علمی خارجی نشان دهنده رشد مناسب و هدمند علم در ایران است؟

دکتر محمدحسین دبانی در نوشته‌ای کوتاه با نام «کوچ اندیشه‌ها»، معایب اجرای آئین‌نامه ارتقا را شرح داد و تصریح کرد که «هر اقدام تشویقی باید رشد، بالندگی، سرزندگی و پویا شدن مراکز تحقیقاتی داخلی و منابع تبادلات اطلاعات علمی را ابتدا در داخل و سپس در خارج از ایران به دنبال داشته باشد». وی بیان داشت که به اندیشه‌هایی روی بیاوریم که بنیادهای تولید و اشاعه دانش را در داخل کشور تقویت می‌کند و جایگاه ایران را در سهم دانش جهانی ارتقا می‌بخشد.

یکی از مهمترین این موارد، در میزگرد نقش ISI در رشد علمی ایران که در سال ۱۳۸۶ تشکیل شد، مطرح شد. در این میزگرد اعلام شد تنها ۲ درصد از مقاله‌هایISI در داخل کشور قابل استفاده است، به این معنی که ما با هزینه ایران، به تولید مقاله‌هایی می‌پردازیم که به رشد علمی غرب کمک می‌کند.

نوع رویکرد موجود به بالا بردن تولید علم در ایران، بویژه تأکید بر افزایش تعداد مقاله‌های چاپ شده در مجله‌های مورد تأیید موسسه ISI مورد انتقاد بسیاری از صاحب‌نظران

در برخی کشورها و از جمله ایران قرار گرفته است. نافذترین افراد مخالف این ادعا، دکتر رضا داوری اردکانی است که «وصیت‌نامه علمی» خود را به این موضوع اختصاص داد. وی این رویکرد را نامناسب تشخیص داده و می‌گوید: «حرفی نیست، مقاله‌نویسی در مجله‌های ISI را تشویق کنیم، اما الزام دانشمندان به این کار و موکول کردن ارتقاء در مراتب دانشگاهی به داشتن مقاله در ISI نشانه خوبی نیست و شاید با روح علم ناسازگار باشد».

از سوی دیگر بسیاری از موافقان انتشار مقاله در ISI معتقدند، توسعه علمی کشور، نه تنها توهم نیست، بلکه واقعیتی انکار ناپذیر است. فرآیند پژوهش در مرزهای دانش، علاوه بر رشد تعداد مقاله‌های علمی کشور، پیامدهای بسیار با ارزش تری به همراه داشته است. در این سال‌ها، نسل جدیدی از پژوهشگران کشور تربیت شده‌اند که علاوه بر آشنایی به روش تحقیق در مرزهای دانش، نگاهی جدی به حل مسائل و موضوعات مورد نیاز کشور دارند و در این زمینه به موفقیت‌های بزرگی نیز دست یافته‌اند. پیشرفت‌های اخیر علمی ایران در زمینه‌های پزشکی، صنایع دفاعی و هسته‌ای، از جمله بارزترین این دستاوردهای علمی است. از سوی دیگر، در این سال‌ها به موازات افزایش تولید مقاله‌های علمی، گفتمان علمی که قرن‌ها در این مملکت غریب و دور افتاده بود، به عنوان یکی از گفتمان‌های رایج مسئولان کشور تبدیل شده است. از نظر این افراد انتشار مقاله در ISI نه تنها فرار مغزها نیست، بلکه منجر می‌شود صاحب نظران علم بتوانند آن را ارزیابی و کم و کاستی‌های آن را گوشزد کنند.

برای سنجش رشد علمی کشور صرف این که مقاله‌ای در ISI منتشر شده، کافی نیست و نباید باقی عناصر پیشرفت ملی را نادیده گرفت. مقاله یکی از ابزارهای توسعه است، اما همه شاخص‌های توسعه، وابسته به چاپ مقاله در مجله‌های ISI نیستند و نباید برای سنجش شاخص‌های توسعه یافتگی تنها به چاپ مقاله‌ها در مجله‌های ISI اکتفا کرد. تولید علم مفهوم وسیعی را در بر می‌گیرد که مدارک علمی، بخش مهمی از آن محسوب می‌شوند. در میان مدارک علمی نیز مقاله‌ها جایگاه مهمی دارند. در عین حال، در علم‌سنجی علاوه بر شاخص‌های مربوط به نمایه‌سازی مقاله‌ها که اطلاعات آن با استفاده از پایگاه‌های استنادی به دست می‌آید، شاخص‌های دیگری همچون «میزان دستیابی به فن‌آوری»، «پروانه‌های ثبت اختراعات»، «ارزش قراردادهای حاصل دستاوردهای علمی» و مانند آن وجود دارد که مورد توجه قرار می‌گیرد. اگر شاخص‌های دیگر را به تناسب رشد مقاله‌ها تقویت نکنیم، مقاله گرا و مدرک گرا می‌شویم و در نهایت نتایج آن‌ها به صنعت، فن‌آوری و رفع مشکلات کشور پیوند زده نمی‌شود. هم‌اکنون بررسی‌ها نشان می‌دهد که به نسبت هر ۱۰۰ هیأت علمی کشور، ۹۹ مقاله و تنها یک اختراع وجود دارد و این بیانگر این واقعیت است که در سال‌های اخیر تعداد مقاله‌های علمی دانشمندان ایرانی رشد قابل قبولی داشته، ولی از نظر میزان ثبت اختراع‌ها به عنوان یکی از شاخص‌های فناوری وضعیت مطلوبی نداریم. بنابراین صرف چاپ این مقاله‌ها فایده چندانی ندارد، بلکه در گردونه اقتصاد دانش‌بنیان باید علم ما به فن‌آوری تبدیل شود. یعنی ایده به محصول تبدیل شود تا ما بازار فن‌آوری داشته باشیم.

نکته مهم دیگری که نباید از آن غافل بود این است که در جریان رقابت و رسیدن به توان بقا در محیط کنونی دانشگاه‌ها، گاه افراد ضعیف به ناچار از ترفندهای دیگری غیر از دانش خود سود می‌جویند. توسل به سوء استفاده از دستاوردهای پژوهشگران دیگر و نسخه برداری از مقاله‌های دیگران یکی از این راه‌های غیراخلاقی برای شرکت در مسابقه‌ای است که اعضای هیئت علمی را به رقابت وادار می‌کند. در همین چند سال گذشته که نبرد گلابیاتوری در دانشگاه‌های ایران نیز شدت گرفته است، شاهد چنین سوء استفاده‌ها و زد‌های علمی بوده‌ایم. برخی از این موارد داخلی بوده و بازتاب آن تنها در محافل علمی داخل کشور مطرح شده است، اما برخی دیگر، مواردی بوده است که اعضای هیأت علمی متأسفانه مقاله‌های منتشره پژوهشگران خارجی را آن هم به شکل کامل به نام خود در مجله‌های دیگر به چاپ رسانیده‌اند و از این بابت اعتبار دانشگاه‌ها و پژوهشگران ایران را در سطح بین‌المللی خدشه دار کرده‌اند.

در جهان پرشتاب امروز، لزوم ارتباط با جهان علم، امری بدیهی و روشن است و ارائه و نقد پیشرفت‌های علمی در مجامع بین‌المللی موجب قوام، هم‌افزایی و بالا رفتن جایگاه علمی کشور می‌شود. اکنون چه بخواهیم و چه نخواهیم، همه در همه جا حاضرند، اما اگر حضور مؤثر می‌خواهیم، باید بکوشیم جهان پژوهش را بنیاد کنیم و در پی مسائل حقیقی و نه انتزاعی باشیم، در این صورت، هم علم کارساز داریم و هم در عرصه جهانی و در رتبه بندی علمی کشورها جای مناسب پیدا می‌کنیم، اما اگر غایت اسم و شهرت و رتبه باشد، امکان و احتمال انحراف و ظاهرسازی بسیار است و اگر هیچ انحرافی هم نباشد دانشمندان در مسابقه پرنویسی از پژوهش جدی روی می‌گردانند و احیاناً به کارهای عادی و پیش پا افتاده که به درد هیچ چیز و هیچ کس و هیچ جا نمی‌خورد می‌پردازند.



نامه ۲۲ بسیج دانشجویی علوم پزشکی به وزیر بهداشت

نگران گام سوم هستیم!

مقام معظم رهبری(۹۳/۶/۵):

«باید این طرح(طرح تحول سلامت)پشتیبانی شود و ادامه یابد،اما مراقب باشید برخی از تصمیمات این طرح را به ضد خود تبدیل نکند»

مردم ایران سالهاست درگیر پرداخت‌های غیر قانونی و خارج از عرف و شرع به پزشکان زیرمیزی بگیر هستند. در گام سوم طرح تحول نظام سلامت، با رویکرد حذف زیرمیزی، هزاران میلیارد تومان از بودجه‌ی عمومی، منابع بیمه‌ها و جیب مردم صرف افزایش ۱۲۰ درصدی تعرفه‌ی پزشکان متخصص و به اصطلاح واقعی شدن تعرفه ها شد. درحالی که انتظار می‌رفت بر اساس سیاست های کلی سلامت، تعرفه‌ی پزشکان در بخش دولتی و خصوصی به هم نزدیکتر شود، اجرای این گام باعث افزایش اختلاف درآمدی پزشکان در این دو بخش گردید.

پس از آغاز اجرای گام سوم در ۱۵آبان۹۳، مسئولین وزارت بهداشت قول حذف زیر میزی را دادند. اما با گذشت حدود ۹ ماه از اجرای این گام وزیر محترم بهداشت اقرار به عدم تمکین پزشکان از تعرفه‌های مصوب و ناکارآمدی افزایش تعرفه‌ها در حذف زیرمیزی نمود و سازمان نظام پزشکی را مقصر اصلی این نابسامانی‌ها قلمداد کرد. در همان زمان و در آبان ماه سال گذشته بسیج دانشجویی ۱۵ دانشگاه علوم پزشکی کشور طی بیانیه‌ای نسبت به عواقب اجرای گام سوم و عدم تاثیر افزایش تعرفه‌ها بر حذف زیرمیزی هشدار دادند و راهکارهای واقعی جلوگیری از زیرمیزی را بیان نمودند، اما با همهجمله‌های شدید وزارت بهداشت و سازمان نظام پزشکی – خصوصاً ذینفعان بخش خصوصی – مواجه گردید. همچنین حدود یکسال پیش از آن، بسیج دانشجویی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی (ره) جولان پزشکان زیر میزی بگیر در سایه‌ی غفلت متولیان حوزه‌ی سلامت را متذکر شده بود و

عامل اصلی بروز این پدیده را بی کفایتی ناظر و عدم بازدارندگی مجازات متخلفین درپی واگذاری وظیفه‌ی نظارت –که وظیفه‌ای حاکمیتی و به عهده‌ی وزارت بهداشت است– به سازمان صنفی نظام پزشکی دانست. اما مسئولان وزارت بهداشت و سازمان صنفی نظام پزشکی زیرمیزی بگیران را عده‌ای قلیل معرفی کرده و این موضوع را بی‌اهمیت جلوه دادند. در حالی که اردیبهشت ماه امسال نماینده وزارت بهداشت وجود زیرمیزی به میزان هفت تا ده هزار میلیارد تومان– معادل حدودا ده درصد کل بازار سلامت– را تایید کرد.

حال بسیج دانشجویی دانشگاه های علوم پزشکی کشور براساس وظیفه دینی و انقلابی خود، بار دیگر رواج فاجعه‌بار زیرمیزی در نظام سلامت را به نمایندگان مجلس شورای اسلامی و دولت تدبیر و امید هشدار داده و راهکارهای واقعی برای مبارزه با این پدیده‌ی شوم را متذکر می‌شود:

۱– سلب اختیار نظارت از سازمان صنفی نظام پزشکی: نظارت اساساً و قانوناً وظیفه‌ی حاکمیتی و بر عهده‌ی وزارت بهداشت بوده و این وزارتخانه باید نسبت به آن پاسخگو باشد. لذا سازمان نظام پزشکی به عنوان یک نهاد صنفی –که طبیعتاً باید مدافع حقوق اعضای صنف خود یعنی پزشکان باشد– کفایت لازم برای نظارت برصنف خود را نداشته و نمی‌تواند ادعای حمایت از حقوق بیماران را داشته باشد.اخیرا نیز سازمان نظام پزشکی بخشی از اختیار نظارت بر جامعه پزشکی را به انجمن های علمی پزشکی واگذار نموده است که موجب تشدید نابسامانی ها خواهد شدو بهبودی را نسبت به گذشته نخواهیم دید.

۲– تشکیل نهاد قضایی مستقل برای رسیدگی به شکایات: متأسفانه نهاد رسیدگی کننده به شکایت از پزشکان سازمان صنفی نظام پزشکی است. پرواضح است که بردن شکایت نزد متشاک‌ی ثمری نخواهد داشت. شاهد ناکارآمدی دادگاه‌های نظام پزشکی تیره شدن خیل عظیم پزشکان متخلف و جولان آنها در نظام سلامت بدون دغدغه‌ی خاطر از عواقب آن است. لذا از مجلس محترم تقاضا می‌شود با اصلاح قانون مانع حضور ذینفعان در مقام رسیدگی به شکایات شده و با تشکیل نهاد قضایی مستقل زمینه را برای احقاق حقوق بیماران – که درحال حاضر هیچ پناهی ندارند– فراهم سازند.

۳– اعمال مجازات بازدارنده در برخورد با متخلفان: در معبود مواردی که پزشکان متخلف محکوم می‌شوند، مجازات آنها به قدری خفیف و ناچیز است که به هیچ عنوان اثر بازدارندگی ندارد. قطعاً افراد متخلفی که با طلب زیرمیزی از بیماران درمأنده،

موجب بدنامی سایر پزشکان پاکدست می‌شوند شایستگی خدمت در این حرفه‌ی مقدس را نداشته و محرمیت مادام‌العمر از طبابت حداقل مجازات آنها باید باشد.

۴–افزایش تعداد پزشکان و ارائه‌دهندگان خدمت: محدودیت طرف عرضه‌ی خدمات در مقابل صف طولانی بیماران بستر اخذ زیرمیزی توسط پزشکان را مهیا می‌سازد. توجه اخیر وزیر محترم بهداشت به کمبود سرانه‌ی پزشک و نیروی متخصص – برخلاف تبلیغات غیرواقعی عده‌ای انحصار طلب که مدام بر طبل اشباع ظرفیت پزشکان می‌کوبند– وافزایش ظرفیت آموزش پزشکی می‌تواند نوید بخش تنگ شدن عرصه بر زیرمیزی‌بگیران در دراز مدت باشد.

بسیج دانشجویی دانشگاه های علوم پزشکی کشور توجه بی‌سابقه‌ی دولت و مجلس محترم را به موضوع سلامت شایسته‌ی تحسین دانسته اما نگران اقداماتی همچون گام سوم طرح تحول نظام سلامت است که به نام مردم اما به کام قشر نازکی از پزشکان متخصص و ذینفعان بخش خصوصی صورت می‌گیرد. یکی دیگر از این اقدامات –که هر از چندگاهی زمرمه هایی از آن به گوش می‌رسد– ادغام بیمه‌های پایه‌ی درمان و بازگشت بیمه به وزارت بهداشت است.در صورتی که سیاست‌های کلی سلامت و برنامه ششم توسعه، ابلاغی مقام معظم رهبری، صراحتاً بر تفکیک ارائه‌ی خدمت از خرید خدمت و رقابتی شدن بیمه‌های درمان تأکید نموده است. قطعاً واگذاری خریدخدمت به نهاده‌ی که خود بزرگترین ارائه‌دهنده‌ی خدمت است، بر ناکارآمدی نظام سلامت افزده و رشد بی‌حساب هزینه‌ها و ورشکستگی بیمه‌های درمان را در پی خواهد داشت.

در پایان نمایندگان مجلس شورای اسلامی را از بی‌تفاوتی نسبت به تحولات حوزه سلامت و تضييع حقوق مردم –همانطور که در اجرای گام سوم طرح تحول شاهد آن بودیم– بر حذر داشته و نقش بی‌بدیل آنان را در قانونگذاری و نظارت برعملکرد مجریان یادآور می‌شویم. لازم به ذکر است بسیج دانشجویی دانشگاه های علوم پزشکی کشور با جدیت و عزم راسخ مطالبات مذکور را پیگیری خواهند نمود تا گامی مثبت در جهت تحول واقعی نظام سلامت کشور برداشته شود.

و من الله التوفيق

بسیج دانشجویی دانشگاه‌های علوم پزشکی شهید بهشتی (ره)
تهران، ایران، بقیه الله ، آزاد ، شیراز ، ارومیه ، یزد ، اصفهان ، گلستان ،مشهد ،اراک ،مازندران ،همدان ،تبریز ،البرز ، کرمانشاه ، آزاد اسلامی واحد علوم دارویی ، اردبیل ،لرستان ، کرمان ،بیرجند

به کجا می رویم؟

حمیدرضا کیانی

چند سالی هست که در حوزهٔ دانش و پژوهش کشور ما، امری معمول و شایع در همه جای دنیا، اهمیتی فوق‌العاده و استثنایی یافته و اگر از این وضعیت هیچانی گذر کنیم، چه بسا در آیندهٔ نزدیک مایهٔ خُسران و موجب بحران شود. بسیاری تصور می‌کنند که تنها راه پیشرفت علمی کشور، انتشار مقاله‌ها در نمایه‌های بین‌المللی، بویژه مجله‌های نمایه‌شده در ISI است، اما افرادی نیز وجود دارند که ISI را ملاک اصلی پیشرفت علمی نمی‌دانند. مخالفت‌ها و موافقت‌ها با نگارش مقاله در ISI از زمانی اهمیت بیشتری پیدا کرد که نمایه‌سازی مقاله‌ها در ISI یکی از معیارهای مهم در آئین‌نامه ارتقای اعضای هیات علمی شد[۳] و به احتمال فراوان همین باعث گرایش اساسی پژوهشگران به انتشار مقاله در این مجله‌ها شد. براساس این آئین‌نامه به نویسنده مقاله پاداش مالی قابل توجهی داده می‌شد، در عین حال نشر این گونه مقاله‌ها در ارزیابی امتیازهای مربوط به ارتقای علمی اعضای هیئت علمی، وزن قابل توجهی یافت.

اگر چه هم‌اکنون آئین‌نامه ارتقا بازنگری شده[۴] و ارائه طرح‌های کاربردی و کرسی‌های نظریه‌پردازی، ثبت اختراع، کسب رتبه در جشنواره‌های ملی و بین‌المللی مرتبط با حوزه تخصصی، و انتشار مقاله در ISI (پایگاه استنادی علوم جهان اسلام) نیز جزئی از این ارتقا محسوب می‌شوند، اما همچنان مخالفان و موافقان با ISI بر سر عقاید خود پافشاری می‌کنند. طیف متنوع چهره‌هایی که در مخالفت با رسمیت یافتن چنین ملاکی در صحنه حاضر شدند قابل است؛ از دکتر رضا داوری[۵] (۱۳۸۷)، دکتر محمدحسین دبانی (۱۳۸۹) و دکتر مهدی گلشنی (۱۳۸۵) تا دکتر نعمت‌الله فاضلی (۱۳۸۶) و مهندس عباس جاسبی (۱۳۹۰)، در مقابل موافقان بسیاری درباره ادعای رشد علم بر اساس زلفی‌گل (۱۳۹۲) است. شاید ضروری باشد تا نگاهی به این وضعیت داشته باشیم و به این پرسش اساسی بپردازیم که کدام یک از طرفین این چالش درست می‌گویند: آیا میزان فعالیت پژوهشی و علمی یک عضو هیأت علمی را می‌توان به کمک میزان نشر مقاله‌ها خارجی وی محک زد یا خیر؟ آیا افزایش مقاله‌های ایرانیان در مجله‌های علمی خارجی نشان‌دهنده رشد مناسب و هدفمند علم در ایران است؟ هر دو پرسش درباره جایگاه نشر مقاله خارجی است.

نوع رویکرد موجود به بالا بردن تولید علم در ایران، بویژه تأکید بر افزایش تعداد مقاله‌های چاپ شده در مجله‌های مورد تأیید موسسه ISI مورد انتقاد بسیاری از صاحب‌نظران در برخی کشورها و از جمله ایران قرار گرفته است (فتاحی، ۱۳۹۰). نافذترین افراد مخالف این ادعا، دکتر رضا داوری اردکانی است که «وصیت‌نامه علمی» خود را به این موضوع اختصاص داد. وی این رویکرد را نامناسب تشخیص داده و می‌گوید: «حرفی نیست، مقاله‌نویسی در مجله‌های ISI را تشویق کنیم، اما الزام دانشمندان به این کار و موکول کردن ارتقا در مراتب دانشگاهی به داشتن مقاله در ISI نشانه خوبی نیست و شاید با روح علم ناسازگار باشد».

دکتر داوری اردکانی (۱۳۸۷) در کتابی تحت عنوان «علم و سیاست‌های آموزشی–پژوهشی» در زمینه برداشت‌های سطحی از مفهوم تولید علم هشدار داد. وی بر این باور است که: «از حدود پنجاه سال پیش که مسئله پژوهش در کشور ما مطرح شده است، پیشرفت علم را در ظاهرترین صورت آن یعنی در افزایش تعداد مقاله‌ها دیده‌اند و این کم اعتبارترین شاخص و ملاک را ملاک مطلق و قطعی پیشرفت علم تلقی کرده‌اند البته تعداد مقاله‌ها و کتاب‌ها اگر دقیق و تحقیقی باشد نشانه پیشرفت علم است، اما وقتی این نشانه یعنی افزایش تعداد مقاله‌ها، جای علم و پیشرفت آن را میگیرد یا اصل اساسی سیاست علم می‌شود، میتوان گفت که ترتیب و نظام جهان علم چنان‌که باید درک نشده است و نظم و برنامه پژوهش وجود ندارد». وی همچنین اعتقاد دارد «از جهت وقوعی، قضیه معکوس است یعنی تا علم و نظم علمی نباشد، مقاله‌های خوب و دقیق و تحقیقی کافی نوشته نمیشود. می‌گویند دانشگاه و پژوهشگاه داریم و کسانی در آنجاها پژوهش میکنند و مقاله می‌نویسند پس میتوان آنها را تشویق و وادار کرد که بیشتر پژوهش کنند و بنویسند و به این ترتیب تعداد مقاله‌ها افزایش مییابد و علم پیش می‌رود ولی این تلقی مکانیکی که از ده‌ها سال پیش تنها اصل و رهاموز علم کشور بوده هیچ معجزهای نکرده و گشایشی از آن حاصل نشده است».

بسیاری از موافقان انتشار مقاله در ISIاز جمله دکتر محمدعلی زلفی‌گل (۱۳۹۲) نیز با کلیات این سخنان موافق هستند، اما معتقدند توسعه علمی کشور، نه تنها توهم نیست، بلکه واقعیتی انکارناپذیر است. فرآیند پژوهش در مرزهای دانش، علاوه بر رشد تعداد مقاله‌های علمی کشور، پیامدهای بسیار با ارزش‌تری به همراه داشته است. در این سال‌ها، نسل جدیدی از پژوهشگران کشور تربیت شده‌اند که علاوه بر آشنایی به



تحلیلی بر چهارمین انتخابات سازمان نظام پرستاری

باید منتظر ماند

مجید احمدی چرخابی

مقدمه:

انتخابات چهارمین دوره هیئت مدیره‌های نظام پرستاری با حساسیتی دو چندان نسبت به ادوار قبل برگزار و در سراسر کشور بر اساس برنامه از پیش اعلام شده، انتخابات در مورخ ۹۴/۳/۲۹ در ۳۲ استان کشور برگزار شد، تا تکلیف ۱۱۷ هیئت‌مدیره سراسر کشور در فرایندی قانونی روشن شود. مجموعاً حدود ۳۷ درصد از پرستاران عضو نظام پرستاری در این انتخابات شرکت نموده که نسبت به ادوار گذشته تغییر چشمگیری مشاهده نشد.

آ-متغیرهای بیرونی مؤثر بر انتخابات:

۱-تغییر و تحولات اجتماعی کشور: که بخشی از آن در فرآیند انتخابات ریاست جمهوری یازدهم خود را نشان داد، در این انتخابات صنفی نیز مؤثر بود به‌طوری‌که انتظار کلی از دولت جدید و تأثیر آن به وضعیت کاری و معیشتی، جامعه پرستاران نیز کاملاً مؤثر بود توجه بیشتر به سمن‌ها که در شعارهای دولت و یا مؤلفه آزادی بیان و ... زمینه بروز مطالبات را افزایش داد.

۲-گسترش سیاست‌های پزشک‌سالاری: وزیر فعلی بهداشت همانند سایر وزرای‌بشک در عمل به تعمیق فضای پزشک‌سالاری و توجه بی‌حدوحصر به متخصصان و جراحان از انتصاباتش در مناصب مدیریتی تا حضور در مجامع و نشست‌ها و تا بخش زیادی از بودجه طرح تحول به آنها به انحاء مختلف، فضا را برای داعیه‌داران فعلی جامعه پرستاری به شکل خاصی متفاوت کرد و در ماه‌های منتهی به انتخابات برخی از مصاحبه‌ها و جملات شخص وزیر بهداشت منجر به دامن زدن به فضای ملتهب پرستاری شد تا جایی که در یکی از موارد قاضی‌زاده هاشمی مجبور به عنبرخواهی از پرستاران به دلیل سوءتفاهم ایجادشده گردید. وی طی ماه‌های اخیر نیز در اشتباهی تحلیلی یا به‌عمد، بارها مطالبات پرستاری را سیاسی خواند.

۳-طرح تحول نظام سلامت: این طرح که از آبان ۹۳ شروع شد از همان ابتدا و با روشن‌شده ابعاد آن به دو دلیل موجب اعتراض شدید پرستاران واقع شد.

الف-افزایش حجم کاری آن‌ها به دلیل کاسته شدن ظاهری از میزان هزینه‌های پرداختی از جیب مردم و افزایش ضریب بستری شدن بیماران فشار کاری به بیمارستان‌ها برای تسهیل در بستری نمودن مراجعین.

ب-افزایش ۲/۵ برابری تعرفه‌های پزشکی و بی‌توجهی به مطالبه چندین ساله کاری آن‌ها یعنی ((طرح تعرفه‌گذاری خدمات پرستاری)): وزیر بهداشت از یک‌سو بارها عنوان کرده بود که اجرای طرح تعرفه‌گذاری خدمات پرستاری بیش از ۳ هزار میلیارد بودجه نیاز دارد و تا این بودجه تأمین نشود قادر به اجرای این قانون مصوب مجلس نیست و از طرف دیگر تعرفه‌های پزشکی را به‌صورت چشمگیری افزایش داد، چنانکه در برخی از ضریب‌های K نظیر سونوگرافی افزایش به مرز ۴۰۰ درصد رسید و باید تأکید نمود که نسل حاکم بر نظام پرستاری دور سوم و چهره‌های شناخته‌شده آن نظیر شخص آقای میرزا بیگی و ائتلاف متناسب به ایشان در همه مناظره‌ها و مباحث و شبکه‌های اجتماعی بیشترین آسیب و تخریب را از همین محل متحمل شدند چراکه آقای میرزا بیگی به‌عنوان معاون وزیر بهداشت طی چند مرحله و بنا به اعتبار قولهای مکرر وزیر بهداشت رسماً اعلام کرده بود که قانون تعرفه‌گذاری از فلان تاریخ آغاز خواهد شد ولی با عدم تعهد وزیر و کارشکنی‌های آشکار برخی معاونین وزارت بهداشت، و عدم تحقق این وعده‌ها موجی از اعتراض و هتک حرمت به طیف انتخاباتی متناسب به وی تحمیل و آن‌ها توسط جریان رقیب یعنی طیف ((خانه پرستار)) که در این انتخابات با شعار عدالت‌خواهی به شکل گسترده‌ای وارد انتخابات شده بودند، متهم به خیانت به پرستاران می‌شدند و بدین شکل طرح تحول، شکاف موجود بین پزشکان متخصص و پیراپزشکان را عمیق‌تر و زمینه ایجاد ناراضیاتی‌های صنفی را افزایش داد

ب-متغیرهای درونی مؤثر بر انتخابات:

۱- تعمیق اختلاف بین متولیان نسل اول نظام پرستاری: از اوایل دور سوم انتخابات در چهار سال پیش، اختلافاتی در راهبردهای کوتاه‌مدت و میان‌مدت میان برخی چهره‌های شاخص در هیئت‌مدیره‌ها دیده می‌شد تا آنجا که در جریان انتخابات رئیس شورای عالی در دوره سوم؛ میان برخی جریان مدافع آقای میرزا بیگی و شریف مقدم اختلافات عیان شد و آقای میرزا بیگی از گزینه رئیس شورای عالی خود یعنی آقای شمس کوتاه آمد و آقای جعفری (از استان گلستان) به‌عنوان فردی خنثی با تلاش طیف شریف مقدم به ریاست شورای عالی رسید و برای ریاست

سازمان نظام پرستاری نیز میرزا بیگی مثل ادوار قبل و بدون وجود رقیبی جدی به ریاست رسید اما از یک سال گذشته اختلافات در سطح شورای معاونین آن سازمان بین میرزا بیگی (رئیس سازمان)، شریفی مقدم (معاون فرهنگی) - قدسیان (معاون پشتیبانی) و ... بالا گرفت و هر یک از منظر خود شروع به یارگیری نمودند تا آنجا که قبل از پایان سال ۹۳ در اقدامی غیرمترقبه و به تحریک شریفی مقدم، آقای قدسیان از معاونت پشتیبانی آقای میرزا بیگی استعفا داد و علت آن را نیز اعتراض به روش‌های میرزا بیگی عنوان کرد در این دوره اما این اختلافات مشهودتر شریف مقدم با سازوکارهای تشکیلاتی که سال‌هاست در حال تمرین و با بهره‌گیری از متغیرهای پیش‌گفته به‌عنوان ناجی و قهرمان واقعی جامعه پرستاری مطرح و بروز کرد

۲- رسانه‌های خارجی:

تابه‌حال سابقه نداشته است که شبکه‌های معاند نظیر (voa)، (bbc)، و (من و تو) تا این‌گونه دقیق و جانب‌دارانه پیگیر مطالبات صنفی پرستاران شوند اما در این دوره این رسانه‌ها نیز به‌صورت گسترده‌ای به بازتاب دادن و حمایت رسانه‌ای از جریان مشخص شریف مقدم و خانه پرستار پرداختند و تلاش شد تا پرستاران به‌عنوان یک قشر ناراضی نسبت به دولت و نظام مطرح کنند.

۳- رسانه‌های داخلی:

سایت خبری ایلنا و سایت سلامت نیوز طی مدت اخیر بیشترین حمایت را از جریان موسوم به عدالت‌خواه نمودند ایلنا به دلیل انتصاب به وزارت رفاه و اختلافات آن دو وزارت خانه بر سر موضوع بودجه طرح تحول و تولیدت بیمه بیشترین سهم را به انعکاس یک‌سویه اخبار جریان موسوم به عدالت‌خواه در رسانه‌های داخلی بر عهده داشت.

ترکیب واقعی آرا:

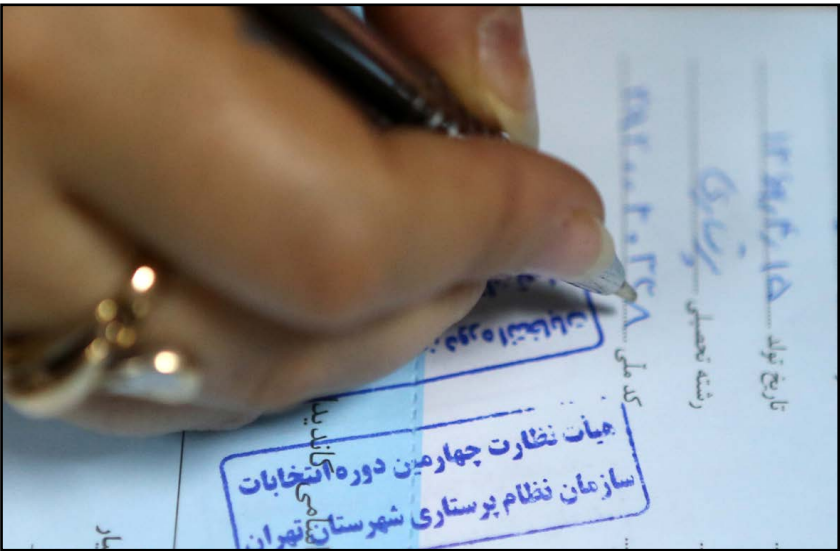
نگاهی به ترکیب کلی آرا نکات ذیل را نشان می‌دهد:

۱-متوسط تغییر در هیئت‌مدیره‌های کل کشور برخلاف تبلیغات غیر مستند، حدود ۲۷٪ بوده که این عدد نسبت به ادوار قبل تغییر مشهودی نداشته است

۲-بیشترین تغییرات در استان‌ها-۱-بی بود که فضای سیاسی-اجتماعی آن‌ها نیز حادثر و یا افراد سمپاتی به دلایل گوناگون در آنجا حضور داشته‌اند مثل: یزد-مشهد-تهران-ایلام- زنجان-قم-اسلامشهر-ورامین

۳- متوسط سن افرادی که در ترکیب جدید حضور یافته و در لیست موسوم به عدالت‌خواهان هستند ۳۵ سال به پایین است و اغلب آن‌ها بدون داشتن سابقه مدیریتی خرد حتی سابقه عضویت در نظام پرستاری آن‌ها نیز کمتر از یک ماه است.

۴- حضور پرستاران دانشگاه‌های دولتی بسیار کم‌رنگ و عمده آرا به‌ویژه در شهرهای که طیف موسوم به عدالت‌خواه در آن پیروز شده‌اند مربوط به صندوق‌های تأمین اجتماعی و نیروهای مسلح بوده



که دلایل مختلفی در مورد آن وجود دارد، مثال تهران

رجایی:۲۵ رأی- خاتم:۴۲۸ رأی -بقیه‌الله:۱۵۸ رأی

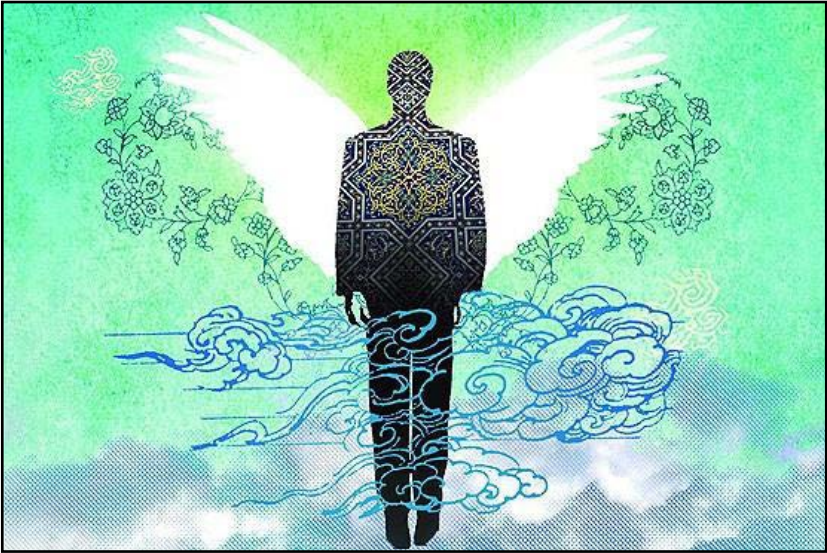
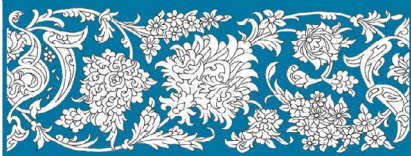
در پایان باید گفت مدیریت بررسی و تحلیل بسیج جامعه پزشکی تاکنون با عملکرد هوشمندانه و شناخت دقیق عرصه و بهره‌گیری از همه ظرفیت‌ها توانسته است ضمن پیگیری مهندسی انتخابات در تعدادی از استان‌ها (به پیوست اسامی به تفکیک در یک سی دی ارائه می‌شود) توانست بدون کمترین هزینه‌ای در راستای ورود و پیروزی عناصر همسو اقدام نمود و از ابتدا به‌عنوان یک کنشگر فعال و غیر جناحی در عرصه جامعه پرستاری بروز کند و اهداف بعدی یعنی ساماندهی به شورای عالی نظام پرستاری و انتخابات رئیس شورای و رئیس آن سازمان در دست بررسی و اقدام است

درباره سازمان

سازمان نظام پرستاری جمهوری اسلامی ایران، سازمانی مستقل دارای هویت حقوقی که به منظور تحقق بخشیدن به اهداف و وظایف مقرر در قانون تشکیل گردیده است. و در حال حاضر بالغ بر ۱۰۰/۰۰۰ پرستار به طور داوطلبانه عضو این سازمان هستند اهداف سازمان عبارتند از:

تلاش برای حفظ حقوق پرستاران و مردم در قبال خدمات پرستاری ، کوشش در جهت برقراری، حفظ وحمایت از حقوق مادی، معنوی و صنفی پرستاران
تلاش به منظور ارتقاء سطح دانش و مهارت و آموزش حین خدمت پرستاران
آشنا ساختن جامعه نسبت به وظایف و نوع خدمات پرستاران
تلاش در جهت اجرای موازین و ارزش‌های اسلامی در بخش پرستاری
کوشش به منظور اجرای صحیح و دقیق مقررات و اخلاق امور پزشکی در بخش پرستاری

همکاری با سازمان‌ها و مؤسسات قانونی در کشور و در مجامع بین‌المللی



برشی از یک مقاله بلند

معنویت در مدیریت

، دکتر احمد عامریون
محمد رضا خراشادی زاده

مقلعه

قلمرو مدیریت و سازمان، چه به لحاظ نظری و چه به لحاظ عملی، اخیراً تحت تأثیر نیرویی قدرتمند تحت عنوان معنویت قرار گرفته که اگر به درستی اداره و هدایت شود، به نظر می رسد ظرفیت لازم برای منجر شدن به ژر فترین تشریک مساعی، نه تنها در زمینه های حرفه ای، بلکه برای بروز انسانیت تمام عیار را دارا باشد.(۱)

اگرچه تا چند دهه قبل، باور غالب بر این بود که این نیروی عظیم برای جهان مدیریت و بازرگانی مناسب نیست و هم چنین این موضوع منحصرأ در ادبیات مورد بحث و گفتگو قرار می گرفت اما اکنون به عنوان موضوع پژوهشهای دانشگاهی و علمی بطور جدی مطرح است.(۳،۲)

این نیروی قدرتمند چنان بر اصول مدیریت و بازرگانی پرتو افکنده و نظریه های آن را تحت تأثیر قرار داده که از نظر برخی صاحب نظران به عنوان یک تحول و پیشرفت اساسی در حوزه مدیریت و بازرگانی شمرده می شود.(۳، ۴)

به رغم انتقادات و تردیدها در زمینه های نظری و تجربی، روند رو به رشد تحقیق و پژوهش درباره ی این موضوع در میان دانشگاهیان، پژوهشگران مشاوران و نظریه پردازان علم مدیریت و سازمان غیر قابل انکار است؛ تا جایی که سازمانهای مدیریتی حرفه ای، هم چون آکادمی مدیریت و آکادمی بین المللی رشته های بازرگانی در سال ۲۰۰۱ این حوزه مطالعاتی را به رسمیت شناخته اند.(۳، ۵)

بر این اساس، بسیاری از آنان معنویت را به عنوان منبعی پایدار برای سازمانها دانسته اند که می تواند به آنها د ر زمان های پرتلاطم و آشوب زده، یاری رساند و تناقض نمایی نظم و بی نظمی در سازمان را حل و فصل کند و بدون طرد هر یک ، آنان را به

صورت مقتضی به کار ببندد، چرا که سازمانها برای فعالیت مستمر در عرصه های مختلف، نیازمند رفت وآمدِ همیشگی بین دو حالت تغییر و ثبات هستند.(۶، ۷)

قلمرو مدیریت و سازمان، چه به لحاظ نظری و چه به لحاظ عملی، به تازگی تحت تأثیر نیرویی قدرتمند قرار گرفته که اگر به درستی اداره و هدایت شود، به نظر می رسد ظرفیت لازم را برای منجر شدن به ژرفترین تشریک مساعی، نه تنها در زمینه های حرفه ای، بلکه برای بروز انسانیت تمام عیار، دارا باشد.(۱، ۷) مدیریت اسلامی

اگرچه در قرآن کریم از واژهٔ مدیریت به صراحت نام برده نشده است، لیکن واژه عربی یُدبِّر که در این کتاب مقدس به کار رفته، به معنای هدایت، راهنمایی، اداره کردن، شروع، طرح و مهندس، راهبر، ارتشبد، تنظیم کردن، در استخدام و خدمت کسی بودن، خوب اداره کردن، صرفه‌جویی و در مقیاس اقتصادی در آوردن، تهیه یک طرح، هدایت عرصه کسب و کار و مانند اینهاست.

واژهٔ یُدبِّر در قرآن در چهارده آیه شریفه آمده است. سوره مبارکه یونس، آیات ۳ و ۳۱؛ سوره مبارکه رد آیه ۲ و سورهٔ مبارکه سجده آیه ۵ (۲۳) خداوند در پیام آسمانی‌اش بعد از کلمهٔ الله که ۲۷۰۰ بار تکرار شده، کلمهٔ رب را بیشتر از هزار بار به میان آورده است.

مسئله ربوبیت یعنی تدبیر حاکم بر جهان،و مفهوم‌اش این است که تمام عالم هستی، تحت مدیریت واحدی قرار دارد و مدیر الله است. واژه رب در اصل به معنی سرپرست، اصلاح کننده، مدیر و مدبِّر چیزی است؛ و از ریشهٔ تربیت به معنی پرورش چیزی، مرحله به مرحله تا به حد کمال برسد، گرفته شده است.

مدیریت در کلام وحی خداوند بزرگترین مدیر و مدبر جهان است (آیه ۵ از سوره سجده) در تمام هستی مدیریت و نظم دقیقی به کار رفته است (آیه ۲ از سوره رعد) خداوند سرپرست کسانی است که ایمان آوردند (آیه ۲۵۷ از سوره بقره)

ریاست عامه و رهبر و مدیر اجتماع مسلمین با پیامبر اکرم(ص) است (آیه ۵۹ از سوره نساء)

بعد از پیامبر ولی و سرپرست شما کسی است که در هنگام رکوع ز کات می‌دهند (آیه ۵۵ سوره مائده) خلافت و رهبری زمین بر عهدهٔ نوع انسان است (آیه ۳۹ از سورهٔ فاطر و آیه ۵۵ از سوره نور)

مدیریت در کلام پیامبر اکرم(ص) هنگامی که حاکم و مدبر جامعه تغییر می کند و در اخلاق و رفتارش دگرگونی حاصل می شود، زمان دگرگونی می گردد.

پیشوا و زمامدار ستم کار بهتر از فتنه و فساد است، گرچه هر دو فاقد خیر و خوبی هستند.

کسی که متولی امور ده تن شود، باید اندیشه چهل نفر را داشته باشد، و کسی که مسئولیت اداره چهل نفر را برعهده بگیرد، باید عقل و اندیشه چهارصد نفر را دارا باشد.

بهترین مدیران و فرمانروایان کسانی هستند که استعدادهای گوناگون را در زیر چتر مدیریت گردآورند، و بدترین مدیران کسانی هستند که مجموعه همسو و هماهنگ را متفرق سازند.

امام پیشوا و مسئول امت است. مدیریت در کلام حضرت علی (ع) علل سقوط اجتماعی و اقتصادی دولت را در چهار چیز می‌داند: سوء تدبیر، ضعف مدیریت، تذبیر ناروا و هزینه‌های زیان بار اقتصادی. تدبیر و مدیریت خوب، سرمایه اندک را افزون می‌کند، اما مدیریت و تدبیر سوء، سرمایه انبوه را نیز نابود می‌سازد. مشابهت مردم به امرا و فرمانروایان اشان، بیش از شباهتی است که به پدران خود دارند.

موقعیت مدیر در جامعه و سازمان با اهمیت است. حضرت می‌فرمایند: موقعیت من برای خلافت و مدیریت جامعه‌اسلامی همانند قطب وسط آسیا است.

مکان زمامدار و موقعیت فرمانده و قیام کننده به امور دین در مملکت، مانند رشته مهره‌ای است که کارش جمع کردن مهره‌ها است، و آن را به هم پیوند می‌دهد، پس اگر رشته بگسلد، مهره‌ها از هم جدا شده، پراکنده می‌گردد؛ و هرگز همهٔ آنها به تمامی جمع نخواهد شد.

اهداف مدیریت اسلا می برقراری عدالت اجتماعی و اقامهٔ قسط و عدل در سازمان احقاق حق افراد سازمان

تعلیم و آگاهی بخشیدن به افراد سازمان، و تربیت معنوی و احیای ارزش‌های اخلاقی

ایجاد فرصت و فراهم ساختن زمینهٔ رشد، تعالی، کمال شایسته و توفیق قرب الهی در افراد سازمان فراهم ساختن فرصت و امکان به فعل درآوردن توانایی‌های بالقوه افراد، و بروز قوهٔ خلافتیت، سازندگی و ابتکار در افراد سازمان

هدایت، حمایت، تقویت، یاری و مساعدت به افراد سازمان به جای تفتیش، بازرسی و انتقاد جویی فراهم ساختن زمینه‌های شور، تبادل نظر، هم‌اندیشی، تعامل افکار و تعامل میان افراد سازمان برقراری روحیه برابردی و برابری افراد سازمان و برقراری روابط انسانی

حل مشکلات فردی، سازمانی و اجتماعی تأمین مصالح مادی و معنوی افراد و سازمان

روش تحقیق در مرزهای دانش، نگاهی جدی به حل مسائل و موضوعات مورد نیاز کشور دارند و در این زمینه به موفقیت‌های بزرگی نیز دست یافته‌اند.پیشرفت‌های اخیر علمی ایران در زمینه‌های پزشکی، صنایع دفاعی و هسته‌ای، از جمله بارزترین این دستاوردهای علمی است.از سوی دیگر، در این سال‌ها به موازات افزایش تولید مقاله‌های علمی، گفتمان علمی که قرن‌ها در این مملکت غریب و دور افتاده بود، به عنوان یکی از گفتمان‌های رایج مسئولان کشور تبدیل شده است (مختاری، ۱۳۸۶).از نظر این افراد انتشار مقاله در □□□ نه تنها فرار مغزها نیست، بلکه منجر می‌شود صاحب‌نظران علم بتوانند آن را ارزیابی و کم و کاستی‌های آن را گوشزد کنند.به راستی آیا ما در همه زمینه‌های علمی علوم پایه و فنی و مهندسی به آن درجه از توانایی رسیده‌ایم که بی‌نیاز از ارزیابی دیگر دانشمندان جهان باشیم؟

گرچه انتقادی‌های دکتر داوری اردکانی جنبه کیفی مسئله را مورد توجه قرار داده است، اما جنبه‌های کمی مسئله نیز در حال رخ دادن است. یکی از مهمترین این موارد، در میزگرد نقش □□□ در رشد علمی ایران که در سال ۱۳۸۶ تشکیل شد، مطرح شد. در این میزگرد اعلام شد تنها ۲ درصد از مقاله‌های□□□ در داخل کشور قابل استفاده است، به این معنی که ما با هزینه ایران به تولید مقاله‌هایی می‌پردازیم که به رشد علمی غرب کمک می‌کند (دیانی، ۱۳۸۹).

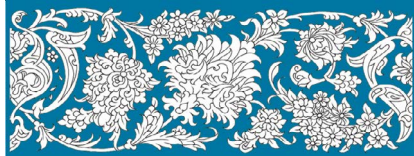
برای سنجش رشد علمی کشور صرف این که مقاله‌ای در□□□ منتشر شده، کافی نیست و نباید باقی عناصر پیشرفت ملی را نادیده گرفت. مقاله یکی از ابزارهای توسعه است، اما همه شاخص‌های توسعه، وابسته به چاپ مقاله در مجله‌های□□□ نیستند و نباید برای سنجش شاخص‌های توسعه‌یافتگی تنها به چاپ مقاله‌ها در مجله‌های □□□ اکتفا کرد.تولید علم مفهوم وسیعی را در بر می‌گیرد که مدارک علمی، بخش مهمی از آن محسوب می‌شوند. در میان مدارک علمی نیز مقاله‌ها جایگاه مهمی دارند. در عین حال، در علم‌سنجی علاوه بر شاخص‌های مربوط به نمایه‌سازی مقاله‌ها که اطلاعات آن با استفاده از پایگاه‌های استنادی به دست می‌آید، شاخص‌های دیگری همچون «میزان دستیابی به فن‌آوری»، «پروانه‌های ثبت اختراعات»، «ارزش قراردادهای حاصل دستاوردهای علمی» و مانند آن وجود دارد که مورد توجه قرار می‌گیرد. اگر شاخص‌های دیگر را به تناسب رشد مقاله‌ها تقویت نکنیم، مقاله‌گرا و مدرک‌گرا می‌شویم و در نهایت نتایج آن‌ها به صنعت، فن‌آوری و رفع مشکلات کشور پیوند زده نمی‌شود. هم‌اکنون بررسی‌ها نشان می‌دهد که به نسبت هر ۱۰۰۰ هیات علمی کشور، ۹۹ مقاله و تنها یک اختراع وجود دارد (نوروزی چاکلی، ۱۳۸۸) و این بیانگر این واقعیت است که در سال‌های اخیر تعداد مقاله‌های علمی دانشمندان ایرانی رشد قابل قبولی داشته، ولی از نظر میزان ثبت اختراعات‌ها به عنوان یکی از شاخص‌های فناوری وضعیت مطلوبی نداریم. بنابراین صرف چاپ این مقاله‌ها فایده چندانی ندارد، بلکه در گردونه اقتصاد دانش‌نبنیان باید علم ما به فن‌آوری تبدیل شود. یعنی ایده به محصول تبدیل شود تا ما بازار فن‌آوری داشته باشیم.

حتی چنانچه به دلیل ضرورت رقابت ایران با سایر کشورهای در حال رشد، پژوهش از اولویت واقعی در دانشگاه‌ها برخوردار باشد، شاید یکی دیگر از نکاتی که در این راستا مورد غفلت واقع شده است، عدم توجه به نیازهای واقعی جامعه، بویژه نیازهای بومی در فعالیت‌های پژوهشی است. برعکس،

تاکید بر چاپ مقاله انگلیسی در مجله‌های خارجی می‌تواند جامعه دانشگاهی ما را از پاسخ به نیازهای بومی غافل کند و حتی موجب فرار مغزها شود، هرچند که فرد پژوهشگر (یعنی نویسنده مقاله) به لحاظ فیزیکی در ایران زندگی کند. در واقع، اندیشه و مغز وی مهاجرت کرده است (فتاحی، ۱۳۹۰).

نکته مهم دیگری که نباید از آن غافل بود این است که در جریان رقابت و رسیدن به توان بقا در محیط کنونی دانشگاه‌ها، گاه افراد ضعیف به‌ناچار از ترفندهای دیگری غیر از دانش خود سود می‌جویند. توسل به سوء استفاده از دستاوردهای پژوهشگران دیگر و نسخه‌برداری از مقاله‌های دیگران یکی از این راههای غیراخلاقی برای شرکت در مسابقه‌ای است که اعضای هیئت علمی را به رقابت وادار می‌کند. در همین چند سال گذشته که نبرد گلاب‌باتوری در دانشگاه‌های ایران نیز شدت گرفته است، شاهد چنین سوء استفاده‌ها و زدنی‌های علمی بوده‌ایم. برخی از این موارد داخلی بوده و بازتاب آن تنها در محافل علمی داخل کشور مطرح شده است، اما برخی دیگر، مواردی بوده است که اعضای هیئت علمی متأسفانه مقاله‌های منتشره پژوهشگران خارجی را آن هم به شکل کامل به نام خود در مجله‌های دیگر به چاپ رسانیده‌اند و از این بابت اعتبار دانشگاه‌ها و پژوهشگران ایران را در سطح بین‌المللی خدشه‌دار کرده‌اند(فتاحی، ۱۳۹۰). اینجاست که انسان باید از افتادن در ورطه علم غیرمفید به خداوند متعال پناه برد، اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع[۷].

یکی از اهداف علم ایجاد ثروت و رفاه است، باید تلاش شود چرخه تولید علم و تبدیل آن به فن‌آوری کامل شود، فن‌آوری هم زندگی را راحت‌تر می‌کند. پس توسعه علمی به طور مستقیم با توسعه انسانی و رفاه رابطه دارد. برهمین اساس، شاخص‌های توسعه علم و فن‌آوری نقش مهمی در شاخص توسعه انسانی دارند. خوشبختانه با تدوین نقشه جامع علمی کشور(۸) و تعیین حوزه‌های راهبردی(۹) و تدوین سیاست علمی کشور افق روشنی در انتظار نهضت تولید علم و آینده علمی کشور است و بر این اساس کشور ما در چند سال اخیر رشد قابل توجهی در شاخص‌های زیرساختی علم داشته است.



نامه جمعی از اساتید برجسته دانشگاه های علوم پزشکی، پزشکان و پیراپزشکان کشور خطاب به دبیر کل سازمان ملل متحد پیرامون فاجعه منا»

آن فراموش ناشدنی!

جناب آقای بان کی مون

دبیر کل محترم سازمان ملل متحد

با سلام و احترام

حادثه غم انگیز و تأسف بار منا در جریان برگزاری مناسک حج امسال در عربستان سعودی که منجر به از دست رفتن جان هزاران تن از پاکترین بندگان خدا در هنگام عبادت الهی شد، موجی از غم و اندوه و تأسف را در میان کشورها و ملت‌های اسلامی به راه انداخته است. در این میان سوء تدبیر، قصور و تقصیر دولت سعودی در ایجاد، استمرار و گسترش ابعاد حادثه و نیز عدم پاسخ مناسب و فوری به این فاجعه از دیدگاه فنی و تخصصی پزشکی و مدیریت بحران قابل پیگیری و رسیدگی است. در حالی که براساس علم مدیریت بحران، برای کوچکترین تجمعات در حد یک مسابقه ورزشی، در دنیای امروزی، جامع ترین تمهیدات و برنامه ریزی ها طراحی و پیشرفته ترین امکانات پیش بینی می شود، کمترین شواهدی از برنامه ریزی علمی و آمادگی عملیاتی برای این تجمع میلیونی از سوی دولت سعودی مشاهده نمی شود که در زیر به بعضی از آن ها اشاره می شود:

۱- عدم وجود برنامه مشخص مدیریت خطر تجمعات فوق انبوه (Mega Mass Gatherings) برای پیشگیری(Prevention)، کاهش اثرات (Mitigation)، آمادگی (Preparedness) در برابر این حادثه، پاسخ (Response) مناسب و بموقع؛ و بازیابی (Recovery) در شرایط پس از وقوع حادثه.

۲- عدم اجرای اقدامات لازم جهت بهسازی محیط مانند نصب سایبان و سامانه های تهویه ای متناسب با فضا برای جلوگیری از گرمزدگی

۳- عدم مدیریت صحیح ازدحام و ناتوانی در برقراری جابه جایی و حرکت صحیح جمعیت و عدم وجود مأمورین راهنما در داخل جمعیت

۴- عدم اتخاذ تدابیر بموقع و طراحی و اجرای فوری برنامه های عملیاتی بر اساس صحنه حادثه(Incident Action Plans) جهت حل معضل پدید آمده

۵- فقدان منابع کافی مورد نیاز متناسب با حجم انبوه جمعیت؛ به ویژه آب آشامیدنی

۶- عدم پیش بینی مکان های استراحت برای حجاج سالخورده، معلول و بیمار در میان راه

۷- عدم پیش بینی محل خاص عبور خودروها و تیم های امدادی

۸- عدم پیش بینی تیم های امداد پزشکی بالایا (DMATs)

۹- فقدان مکان های استقرار پست های امدادی سرپایی در طول مسیر

۱۰- عدم تأمین کافی آمبولانس و اتوبوس آمبولانس جهت انتقال فوری مصدومین

۱۱- عدم پیش بینی سامانه اورژانس هوایی و نبود بالگرد امدادی و ملزومات آن نظیر پد فرود

۱۲- عدم پیش بینی پست امدادی پیشرفته (Advanced Medical Post) و بیمارستان صحرایی(Field Hospital)

کارآمد و پاسخگو

۱۳- نبود تعداد کافی نیروی انتظامی برای انجام تدابیر فوری و ضروری

۱۴- عدم ارائه آموزش های خاص به نیروهای انتظامات و پلیس مستقر در منطقه حادثه

۱۵- عدم رفع انسداد بموقع مسیر پس از اطلاع از وسعت مشکلات پدید آمده

۱۶- عدم پیش بینی راه های خروج اضطراری در طول مسیر



۱۷- عدم پیش بینی و وجود نرده ها و دیواره های متحرک در کناره های مسیر (به جای دیواره های ثابت فعلی)

۱۸- عدم وجود برنامه تخلیه اضطراری(Emergency Evacuation Plan)

۱۹- عدم وجود امکانات اطلاع رسانی شرایط به حجاج در طول مسیر (مانند صفحات بزرگ تلویزیونی و سامانه های صوتی و هشدار دهنده)

۲۰- برخورد خشن، امنیتی و پلیسی با حادثه به جای برخورد مدیریتی و امداد محور

۲۱- عدم وجود عملیاتی سامانه هشدار سریع(Early Warning System) و نبود پیش بینی و واکنش بموقع

۲۲- فقدان یابی کفایتی امکانات پایش (Monitoring) مسیر مانند دوربین ها و نبود سامانه مراقبتی(Surveillance System)

برای جلوگیری از ایجاد یا گسترش ابعاد این نوع حوادث

۲۳- عدم وجود سامانه فرماندهی حادثه(Incident Command System) و به تبع آن عدم استقرار پست فرماندهی حادثه (Incident Command Post) در محل

برای مدیریت کارآمد، هماهنگ، صحیح و علمی حادثه

۲۴- عدم پیش بینی تدابیر بهداشتی حداقلی برای جلوگیری از وقوع حوادث ثانویه بهداشتی نظیر اپیدمی هایی چون کورونایروس با توجه به استعداد این شرایط و حضور حجاج از پنج قاره جهان

۲۵- عدم وجود برنامه مشخص برای مدیریت اطلاع رسانی حادثه و نبود سامانه مشترک اطلاع رسانی(Joint Information Center) و بی خبری بستگان بسیاری از حجاج اعم از افراد سالم

و حادثه دیدگان تا مدت ها پس از وقوع حادثه

۲۶- عدم وجود سامانه مدیریتی یکپارچه حج و عدم استفاده از ظرفیت سایر کشورهای اسلامی در مدیریت حادثه از جمله ممانعت از ورود اطبا و امدادگران هیأت مستقل پزشکی حج ایران وابسته به جمعیت هلال احمر

- فقدان مراکز بین المللی و ملی هماهنگی فوریت ها (International and National Emergency Coordination Center)

در سطوح عالی و عدم وجود یا عملکرد مرکز هدایت عملیات فوریت ها(Emergency Center Operations) در سطوح عملیاتی

۲۸- عدم وجود تریاژ مناسب در صحنه حادثه برای اولویت بندی انتقال مصدومین حادثه

۲۹- عدم استقرار سامانه اورژانس پیش بیمارستانی (Emergency Medical Services) کارآمد در صحنه که منجر به انتقال با تأخیر زیاد مصدومین حادثه و عدم رعایت های استانداردهای درمانی حداقلی در حمل و نقل (Transfer) و نیز



انتقال (Transport) مصدومین شد

۳۰- وجود گزارش های متعدد از بی تفاوتی برخی از تیم های امدادی حاضر در صحنه حادثه و عدم انجام اقدامات لازم برای عملیات احیای قلبی - ریوی (CPR) و نجات فوری جان مصدومین

۳۱- فقدان برنامه صحیح و کارآمد برای مدیریت اجساد (Dead Body Management)

۳۲- وجود گزارش هایی از انتقال همزمان مصدومین و اجساد به کامیون های سردخانه دار که منجر به مرگ بسیاری از مصدومان شد

۳۳- عدم مدیریت رسانه ها و اظهار نظرهای متعدد و عجولانه مقامات سطح بالای سعودی که با فرافکنی به جای التیام آلام منجر به شایعه پراکنی، تشویش اذهان و افزایش نگرانی ها شد

۳۴- عدم اعلام بهنگام و صحیح آمار کشته ها و مصدومین و مفقودین و تفاوت جدی آمار رسمی با مشاهدات سایر منابع موفق خبری و در نتیجه رشد شایعات و اعلام آمارهای متعدد توسط منابع غیررسمی

۳۵- عدم وجود برنامه مشخص برای توزیع مصدومین انبوه حادثه (Patients Distribution Plan) و توزیع بی برنامه مصدومین در شهرهای مختلف که منجر به افزایش پیچیدگی حادثه به ویژه در ابعاد روانشناختی شد.

۳۶- عدم وجود برنامه مشخص برای شناسایی و ردیابی (Tracking) افراد اعم از حجاج سالم، مصدوم و فوت شده با وجود تجربه صدها ساله در مدیریت این مراسم عظیم و در نتیجه بی خبری از سرنوشت تعداد قابل توجهی از حجاج با گذشت چندین روز از حادثه

۳۷- عدم آمادگی بیمارستان های سعودی در مدیریت صحیح این حجم از مصدومین و عدم مشاهده اجرای برنامه آمادگی (Hospital Disaster Preparedness Plan) بیمارستانی

۳۸- عدم وجود برنامه فراظرفیت (Surge Capacity) در نظام سلامت برای پاسخ همه جانبه به این بحران

۳۹- بی توجهی به استفاده از ظرفیت های تخصصی حجاج کشورهای مختلف (نظیر حجاج پزشک، پرستار و امدادر) جهت مدیریت مردم محور (Community Based Disaster Management) در حوادثی از این دست

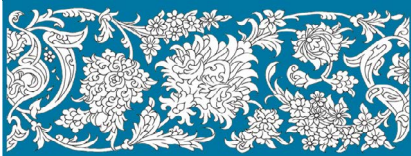
۴۰- بی توجهی تمام عیار به حرمت و کرامت انسانی (Human Dignity) در ابعاد مختلف مدیریت حادثه

۴۱- کارشنکی در سرکشی تیم های پزشکی ایران به بیمارستان ها جهت ردیابی بیماران

۴۲- بی توجهی به ابعاد روانشناختی حادثه و عدم وجود برنامه برای بازتوانی روانی (Psychological Rehabilitation) حادثه دیدگان

جناب آقای دبیر کل!

ما جمعی از اساتید دانشگاه های علوم پزشکی، پزشکان و پیراپزشکان کشور جمهوری اسلامی از جنبه‌ای مصرا نه درخواست می کنیم که سازمان ملل متحد با تشکیل یک کمیته حقیقت یاب بی طرف با حضور نهادهای مرجع و بین المللی نظیر کمیته دائمی بین سازمانی(IASC)، فدراسیون بین المللی صلیب سرخ و هلال احمر(IFRC)، سازمان جهانی بهداشت(WHO)، نمایندگان دبیر کل محترم، سازمان همکاری اسلامی و کشورهای آسیب دیده از این فاجعه عظیم انسانی، به تهیه گزارشی بی طرفانه و بررسی ابعاد فنی ماجرا، ارائه راهکارهایی برای جبران نسبی ابعاد آن و جلوگیری از تکرار بروز چنین فجایی بپردازد.



دکتر محمد رئیس زاده:

با لابی شدید وارد کنندگان روبرو هستیم!

دکتر محمد رئیس‌زاده رئیس سازمان بسیج جامعه پزشکی کشور درباره نقاط ضعف و قوت طرح تحول نظام سلامت که با هدف "محافظت مالی" مردم اجرا شد، گفت: باتوجه به مشکلاتی که در چند دهه اخیر در حوزه‌ی سلامت وجود داشت، طرح تحول سلامت لازم بود؛ ما پیشرفت‌های بسیار خوب و بی‌نظیری بعد از انقلاب داشتیم و همواره در مرز دانش حرکت کرده‌ایم و اکنون نیز در حوزه ی بهداشت و درمان کمتر از دیگر کشورهای دنیا نیستیم اما پیرامون مدیریت سلامت با چالش‌های جدی روبرو هستیم؛ فرایندهای حوزه سلامت به نسبت سرعت خدمات بهداشت و درمان پیشرفت نداشته است.

معاون آموزش دانشگاه علوم پزشکی بقیه الله(عج)افزود: ما می‌توانیم نمود ضعف‌های فرایند مدیریتی در حوزه سلامت را در مسائلی مانند زیرمیزی، نارضایتی از خدمات بیمارستان‌های دولتی و غیره ببینیم که هر کدام نشان دهنده‌ی مشکلات عمیقی در فرایندهای مدیریتی این حوزه است؛ درواقع طرح تحول سلامت برای رفع این ضعف‌ها و کاستی‌ها اجرا می‌شود و در راستای اجرای آن مسئولان متولی زحمات زیادی را متحمل شده‌اند؛ ما نیز از این امر حمایت می‌کنیم.

وی افزود: اجرای این طرح در بسیاری از قسمت‌ها مانند بخش بستری، تجهیزات پزشکی و غیره رضایتمندی مردم را به دنبال داشته و دارد؛ موفقیت دیگر این طرح دریافت مطالبات حوزه سلامت بود؛ چرا که تا به‌حال دولت‌ها آن طور که باید و شاید سهم حوزه‌ی سلامت را پرداخت نکرده بودند در حالی که مسائل مربوط به این حوزه حیاتی و مورد نیاز مردم است؛ وقتی یک خدمت حساس و مهم ارائه می‌شود، ارائه دهنده‌ی خدمت احساس می‌کند در حق او اجحاف شده است؛ از طرف دیگر قبل از اجرای طرح سلامت حق و حقوق پزشکان را به موقع پرداخت نمی‌کردند و گاه تا یک سال حقوقشان به تعویق می‌افتاد و آنها نیز به تدریج به زیرمیزی گرفتن روی آوردند؛ حال اگر دریافت مطالبات حوزه سلامت و تثبیت کردن آن در امر بودجه ادامه پیدا کند می‌تواند در حل

خیلی از مشکلات موثر واقع شود.

رئیس‌زاده، درباره اظهارنظرهای منتقدانه درخصوص اینکه دولت در تامین بودجه طرح سلامت دچار چالش بزرگی خواهد شد، گفت: به نظر من اگر مبلغ حاصل از هدفمندی یارانه‌ها و مقداری از مالیات بر ارزش افزوده را به بخش سلامت اختصاص بدهند چنین مشکلی پیش نمی‌آید؛ به هر حال اجرای این طرح در مجموع به نفع کشور خواهد بود.

رئیس سازمان بسیج جامعه پزشکی کشور ادامه داد: علیرغم همه‌ی این موارد اشکالاتی نیز به طرح تحول سلامت وارد است که ما آن‌ها را به گوش مسئولین امر نیز رسانده‌ایم اما رسانه‌ای و جنجالی کردن این مشکلات کار درستی نیست و اصل کار را دچار مشکل می‌کند در حالی که چنین طرحی مورد نیاز جامعه ما بود. وی افزود: همان طور که رهبر معظم انقلاب فرمودند اگر این طرح با دقت بررسی و نواقص آن رفع نشود می‌تواند به ضد خود تبدیل شود؛ یعنی اگر آسیب‌ها کنترل و رصد نشود به تدریج بزرگتر شده و به جنبه‌های مثبت طرح غلبه می‌کند؛ یکی از اشکالات افزایش خدمات القایی است که اگر کنترل نشوند می‌توانند طرح سلامت را به ضد خود تبدیل کنند.

رئیس‌زاده، بارزترین مشکل این طرح را با یک مثال پاسخ داد: قبل از اجرای طرح سلامت، پزشک ماهانه ده میلیون تومان از دولت و پنجاه میلیون تومان باعناوین مختلف از مردم دریافت می‌کرد و خدمات درمانی ارائه می‌داد اما هنگام اجرای طرح دولت به پزشکان اعلام کرد که ماهانه ۲۵ میلیون تومان به شما م پرداختیم اما طبق قانون حق ندارید از مردم مبلغی دریافت کنید؛ می‌بینید که مثلا ماهانه سی و پنج میلیون تومان به نفع مملکت است. اگر دقیق محاسبه کنیم می‌بینیم که طرح تحول به جای ده میلیارد تومان ۲۵ میلیارد تومان از بودجه مملکت را به خود اختصاص داده است اما در وجه پنهان ۶۰ میلیون پزشک به ۲۵ میلیون تومان کاهش می‌یابد و از همه مهمتر این مبلغ حلال است و مشکلاتی مانند حرام خواری نیز از بین برداشته می‌شود؛ پس در نتیجه این طرح به نفع مملکت است.

رئیس سازمان بسیج جامعه پزشکی کشور تصریح کرد: اگر طرح سلامت دقیق و درست و با نظارت اجرا شود، یکی از محاسن بسیار مهمش حذف دریافت‌های غیر قانونی است اما همان طور که گفتم نظارت دقیق لازمه‌ی کار است؛ یعنی اگر همزمان با افزایش تعرفه‌ها و افزایش بودجه‌ی سلامت، نظارت دقیق و قاطع نداشته باشیم، این طرح می‌تواند به ضد خود تبدیل شود؛ اگر نظارت نشود نه تنها بیست و پنج میلیون تومان از دولت دریافت می‌کنند، ۵۰ میلیون را نیز از مردم در قالب زیرمیزی می‌گیرند؛ بنابراین اجرای این طرح، مدیران اجرایی پیگیر و قوی، نظارت

دقیق، افزایش کیفیت خدمات و پرداخت عادلانه بودجه بین صنوف مختلف سلامت را می‌طلبد و اگر چنین نظارتی وجود نداشته باشد مشکلات عدیده‌ای از بطن اجرای این طرح عاید حوزه سلامت کشور می‌شود.

رئیس‌زاده درخصوص اعتراض پرستاران و دیگر پرسنل بیمارستانی به تعرفه‌ها و حقوق همزمان با اجرای طرح، گفت: با توجه به سنگین بودن برنامه، به نظر من بهتر است به متولیان اجرای این امر فرصت بیشتری بدهیم؛ علنی کردن مشکلات و مستمسک کردن این موارد جهت تجمع، تحصن و تعطیل کردن اتاق عمل و بیمارستان مسائل را پیچیده‌تر می‌کند، بلکه باید با تعامل بهتر و برگزاری جلسات با وزارت بهداشت و مسئولان متولی این مشکل را حل کرد و گرنه این عدالت باید مدنظر باشد و اجرا شود.

وی ادامه داد: در سال‌های گذشته شاهد اختصاص ارز به واردات لوازم آرایشی به جای واردات دارو بودیم که کشور را دچار چالش جدی کرد، همواره خبرهای ضد و نقیضی از وجود لابی و انحصار گرایی جدی در بخش واردات دارو به گوش می‌رسد، به نظر رئیس سازمان بسیج جامعه پزشکی کشور راه برون رفت از مشکلاتی این چنینی در این بخش اینست که کسانی که در بخش دارو فعالند، چه در دولت قبلی و چه در دولت فعلی عناصر بسیار زحمت کشی هستند اما به لحاظ مبنایی مشکلاتی وجود دارد؛ زیرا به هیچ عنوان رویکرد جدی با عزم راسخ برای رهایی از وابستگی در زمینه دارو و تجهیزات پزشکی مشاهده نمی‌شود؛ درواقع اقتصاد مقاومتی در حوزه دارو و تجهیزات پزشکی جاری نشده است و به لحاظ سختی کار نتوانسته سنگ بنای محکمی را جهت تولیدات داخلی دارویی و تجهیزات پزشکی ایجاد کنیم و گرنه تا بحال می‌توانستیم شاهد ارتقای خوبی باشیم.

با لابی شدید روبرو هستیم

معاون آموزش دانشگاه علوم پزشکی بقیه الله(عج) ادامه داد: ما با لابی شدید واردکنندگان دارو و منافع بی حد و حصر آنها روبرو هستیم که حقیقتا مانع از تحقق تولید داخلی دارو و تجهیزات می‌شود. تفاهم‌نامه‌ای بر مبنای اقتصاد مقاومتی در حوزه تولید دارو و تجهیزات پزشکی، بین وزارت بهداشت، وزارت‌خانه‌های دفاع و رفاه و دفتر علمی فناوری ریاست جمهوری منعقد شده است اما کوچکترین پیشرفتی را در خصوص بندهای منعقد شده در این قرارداد شاهد نبودیم؛ حال متولیان امر و کسانی که این قرار داد جامع و خوب را تهیه کرده‌اند، باید پاسخ بدهند که چرا آن را اجرا نکرده‌اند و پیشرفتی حاصل نشده است؛ کشور ما توانایی‌های لازم در این زمینه را دارد اما قطعاً دستانی پشت پرده هستند که مانع پیشرفت کار می‌شوند چرا که در موقعیت موجود سود کلانی را به جیب می‌زنند و حوزه‌های مختلف در این زمینه را نیز آلوده می‌کنند.



عزم و برخورد جدی وجود ندارد

رئیس‌زاده گفت: سالانه نزدیک سه هزار میلیارد دلار واردات دارو داریم که طبق گفته‌ی مسئولان و متخصصان به راحتی می‌توانیم ۹۰۰ میلیون دلار آن را در داخل تولید کنیم اما متأسفانه عزم و برخورد جدی در رابطه با عمل به اقتصاد مقاومتی در حوزه دارو و تجهیزات پزشکی وجود ندارد و می‌طلبد که یک مدیر پیگیر انقلابی پای کار بیاید.

در زمینه توریست درمانی پیشرفتی نکردیم

رئیس بسیج جامعه پزشکی کشور با اشاره به وجود پتانسیل‌های بالای درمانی و رغبت همسایگان شمالی، توریسم درمانی جدی گرفته نشده و از تعداد مسافران درمانی کاسته شده گفت: کشور ما در زمینه توریست درمانی آنچنان که باید پیشرفت نکرده که این نیز ناشی از ضعف مسئولین بهداشت در دولت فعلی و گذشته است؛ مسئولین ما به راحتی می‌توانستند چهارچوبی تعیین کنند که هم ارزش و اعتبار علمی برای کشور به ارمغان بیاورد و هم منجر به ورود سرمایه به کشور در حوزه سلامت، شود؛ درواقع هنگامی که از کشورهای دیگر جهت درمان و امور درمانی به کشور ما مراجعه می‌کنند ما می‌توانیم با ارائه خدمات با کیفیت هم درجه ی علمی و فرهنگ کشور خود را تبلیغ کنیم و هم جذب سرمایه اتفاق بیافتد؛ البته در صورتی که توریست درمانی بر اساس روابط متقن و چهارچوب‌های قانونی همراه با نظارت باشد که متأسفانه در حالت فعلی هر دوی این فرصت‌ها درحال تبدیل شدن به تهدیدها هستند.

، قدرت دلالی حرف اول را می‌زند!

وی ادامه داد: به دلیل عدم نظارت، امر تبلیغ علمی کشور به دست دلالاتی می‌افتد که چهارچوب‌ها و استانداردهای درمانی را رعایت نمی‌کنند و به جای توانمندی‌های علمی، قدرت دلالی حرف اول را می‌زند، درحالی که توریستی که وارد کشور می‌شود باید به مراکز درمانی معتبری که حداقل استانداردهای درمانی را رعایت می‌کنند، هدایت شوند نه اینکه هر کس به هر طریقی که می‌تواند آن‌ها را جذب کند؛ نکته ی دوم نیز این است که ارزآوری می‌توانست به شکل معقول و منطقی در حوزه سلامت توزیع شده و به غنی شدن حوزه سلامت بخصوص در بیمارستان‌های دولتی کمک کند اما این فرایند نیز کنترل نشده و به مکان‌های خاصی هدایت می‌شود و کمکی به ارتقای سیستم بهداشت و درمان نمی‌کند؛ بنابراین توریست درمانی می‌تواند فرصت خوبی در زمینه بیان توانمندی‌های علمی ما و ارزآوری باشد اما متأسفانه اکنون جنبه ی تهدید آن قوی‌تر از فرصت است که ناشی از کم کاری مسئولین حوزه سلامت است.

• چفیه:



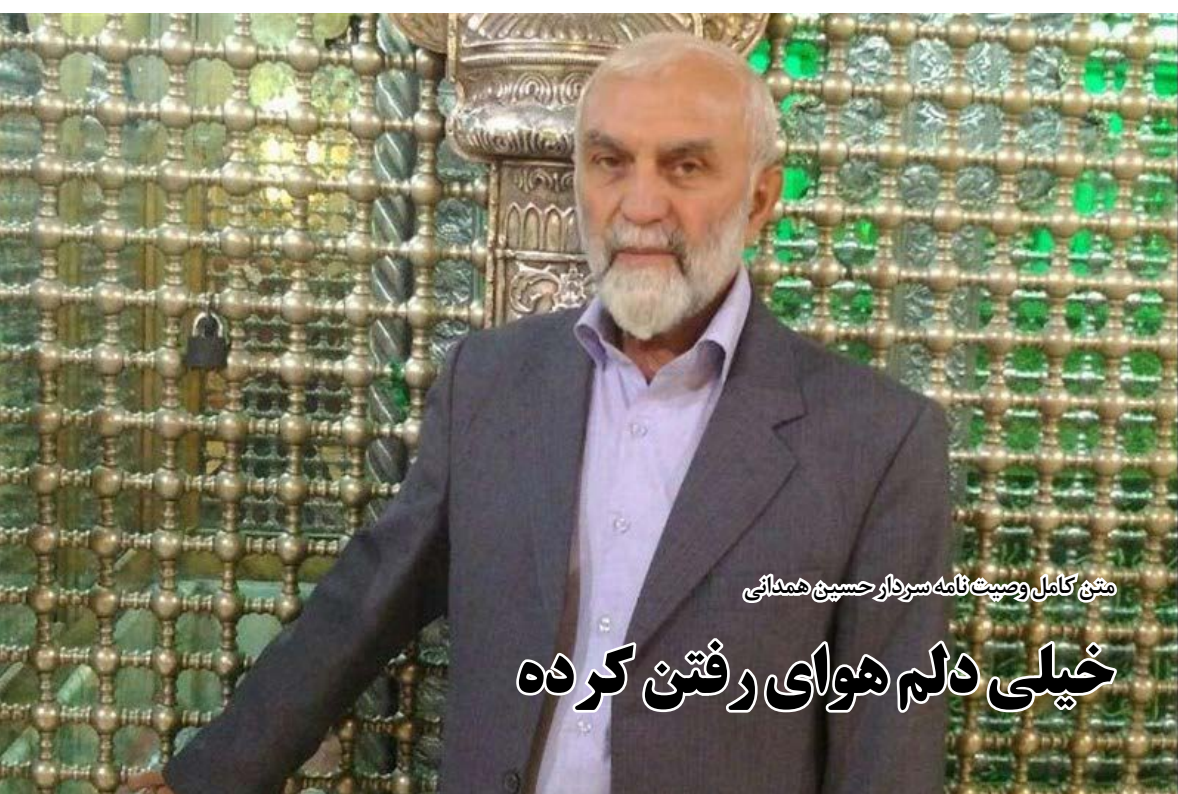
وظیفه خودم می دانم!



حرف و حدیث بسیار زیاد بود!



عباس‌وار برای زینب(س) جنگید



متن کامل وصیت‌نامه سردار حسین همدانی

خیلی دلم هوای رفتن کرده

بسم‌الله الرحمن الرحیم

سپاس خدای را که نعمت‌ها فراوان بر ما ارزانی داشت و فراوان شکر که در عصر خمینی (ره) حیاتمان قرار داد، همه پدران و مادران ما در آرزوی این دوران بودند و ندیدند اما ما دیدیم.

دوران احیای اسلام عزیز و عزتمندی ملت‌های مسلمان، مقاومت مجاهدان سپاه اسلام، عصر تحول و شکوه و عظمت در جهان اسلام، عصر بیداری ملت‌ها، عصر زوال طاغوت‌ها، عصر فروپاشی قدرت‌های استکباری و عصر برگشتن به خویشتن.

خدا را هزاران شکر به خاطر نعمت‌هایش، نعمت زندگی در هشت سال دفاع مقدس، زندگی با مجاهدینی که محبوب خدا بودند و میهمان خدا شده‌اند. زندگی در کنار ملتی که خوش درخشیدند و در مقابل همه توطئه‌ها و فشارهای سنگین دشمنان تسلیم نشدند و مدل شدند، نمونه شدند در بین ملت‌ها که سرآمد همه آنها پدران، مادران، همسران و فرزندان شهیدان گرانقدر ما هستند.

چه افتخاری بالاتر از آنکه آزادگان ما و جانبازان ما و خانواده مقاومشان صبر را شرمنده کردند و ۱۰ سال در اردوگاه‌های حزب بعث صفحه زرین بر تاریخ این ملت نگاشتند. جانبازان ما با تحمل دردهای فراوان حجت را بر ما تمام کردند که باید مقاومت را ادامه داد.

خدای بزرگ را شکر به خاطر نعمت برخورداری از ولایت ولایت‌امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع).

مگر می‌توان از نعمت بزرگی که خدای مهربان به ما داده برآییم. نعمت ولایت فقیه، امام بزرگوارمان، آن پیر جمارانی؛ نعمت جانشین خلف آن، علی زمانمان که ادامه‌دهنده همان راه و کاروان انقلاب را چه مدبرانه و زیبا از همه گردنه‌ها و کمین‌ها عبور می‌دهد اما نه، باید بیش از این شاکر باشیم نه زبانی، بلکه عملی مثل شهیدانمان لیبک بگوییم.

بنده حقیر، حسین همدانی، شاگرد تنبل دفاع مقدس اعتراف می‌کنم که وظایف خودم را به خوبی انجام ندادم و بعضی موقع‌ها این نفس سرکش سراغ من می‌آمد و مرا گول می‌زد، وسوسه می‌شدم، نق می‌زدم، در درونم اعتراض ایجاد می‌شد اما خدا مرا کمک می‌کرد، متوجه می‌شدم، پشیمان می‌شدم، توبه می‌کردم و از خدا طلب عفو و بخشش می‌کردم و مرا می‌پذیرفت و این اواخر هم خیلی دلم هوای رفتن کرده بود.

خدا کند که در موقع جان دادن راضی باشد خدای مهربان و خودم به رحمت او امیدوار هستم نه به عملکرد خودم.

از همه دوستان و آشنایان حلالیت می‌طلبم، از امام و مولایم

حضرت آیت‌الله‌العظمی سیدعلی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) که نتوانستم سرباز خوبی باشم عذرخواهی و کوتاهی مرا ان‌شالله به لطف و بزرگواری خودشان ببخشند.

از خانواده شهیدان، جانبازان و آزادگان همیشه شرمنده بودم که نمی‌توانستم خدمتگذار خوبی باشم؛ مرا حلال کنند.

تشکر دارم از همسر عزیزم که همسنگر و همراه خوبی بودند، خداوند ان‌شالله این عمل شما را ذخیره آخرت قرار دهد و اما سفارش می‌کنم مثل گذشته بدهکار به انقلاب و نظام باشی نه طلبکار. قانع باش در مقابل کمبودها یا کم‌مهری‌ها صبر داشته باش و مراقب باش فضاسازان تو را ناسپاس نکنند، عشق به ولایت فقیه و اطاعت کامل از ایشان سعادت‌مندی دنیا و آخرت را دارد.

فرزندانم را سفارش می‌کنم و تأکید بر حفظ ارزش‌های اسلام عزیز و نظام مقدس جمهوری اسلامی که با حفظ ارزش‌هایش می‌توانند تأثیرگذار و مدل و الگو باشند، حجاب برتر بر شما واجب است رضایت پدر پیر شما یا حفظ ارزش‌هاست. سعادت‌مندی و عاقبت به خیری شما را از خدای مهربان خواستارم.

برای خواهرانم و برادرم و فرزندان عزیزشان آرزوی سعادت‌مندی دارم، بسیار دوستان خوبی داشتم که یکایک آنها و زندگی با آنها همیشه در ذهن و خاطراتم ماندگار است و به این دوستی مفتخر هستم

از همه آشنایان و دوستان می‌خواهم در صورت امکان یک روز برایم نماز و روزه به جای آورند؛ اگر ان‌شالله در آن عالم دیگر باز هم در کنار شما عزیزان باشم، جبران کنم!

هیچگونه بدهی ندارم و به کسی هم بدهکار نیستم، اما اگر کسی طلبکار بود بدهی را بدهید شاید یادم رفته باشد، به امید رحمت خدایم، خداحافظی با شما و طلب مغفرت بنده گنجهکار حسین همدانی.

۲۸ شهریور ماه ۱۳۹۴

اتفاقات بزرگی رخ داده است!

سردار شهید حسین همدانی

ما وقتی سه چهار سال قبل به سوریه رفتیم با کشوری مواجه شدیم که حزب بعث آن، دیوارهای آهنین و درهای پولادینی به دور خود داشت و اجازه نمی‌دادند ما کار کنیم. در یک ارتشی رفتیم که برای نماز خواندن، تنبیه اخراج را قرار داده بودند! چه اتفاقی افتاد که فرمانده این نیروها امروز پشت سر حاج قاسم سلیمانی نمازجماعت می‌خواند؟ و در ماه رمضان روزه می‌گیرد؟ چه اتفاقی افتاده که امروز وقتی به پادگان‌ها می‌رویم،فرمانده لشگر گارد، مهر کربلا برای نماز ما می‌آورد؟ در زمان جنگ، یک خط قرمز داشتیم، هر کس برای دفاع از انقلاب اسلامی آماده بود، او را می‌پذیرفتیم، چرا امروز از آن اصول و قواعد برگشتیم؟ چرا این‌ها را فراموش کردیم؟ چرا رمز پیروزی‌هایمان را فراموش کرده ایم؟ پذیرفته بودیم که وقتی امام جماعت به رکوع رفت باید ما هم برویم و قبل از آن نباید حرکتی انجام بدهیم. اگر امام جماعت، رکوعش را طولانی کرد باید بپذیریم، امروز طرفمان را بشناسیم و بدانیم که با چه کسی کار می‌کنیم، بدانیم وقتی امام حرف از وحدت می‌زند، مگر ما چقدر شیعه در سراسر جهان داریم، پس منظور ایشان امت اسلامی است. بدانیم که اکثر اهل سنت پای کار هستند،بسیجی که ما درسوریه راه‌اندازی کرده‌ایم (حدودا ۴۲ تیپ، ۱۳۸ گردان که ۳۰۰۰۰ نفرشان به ایران آمده و آموزش دیده‌اند) از اهل تسنن هستند،البته این اخبار طبقه‌بندی شده نیست،چرا این‌ها را نگوییم؟ آقا فرمودند: از هر کشور و ملتی که روحیه استکبارستیزی داشته باشد حمایت می‌کنیم.

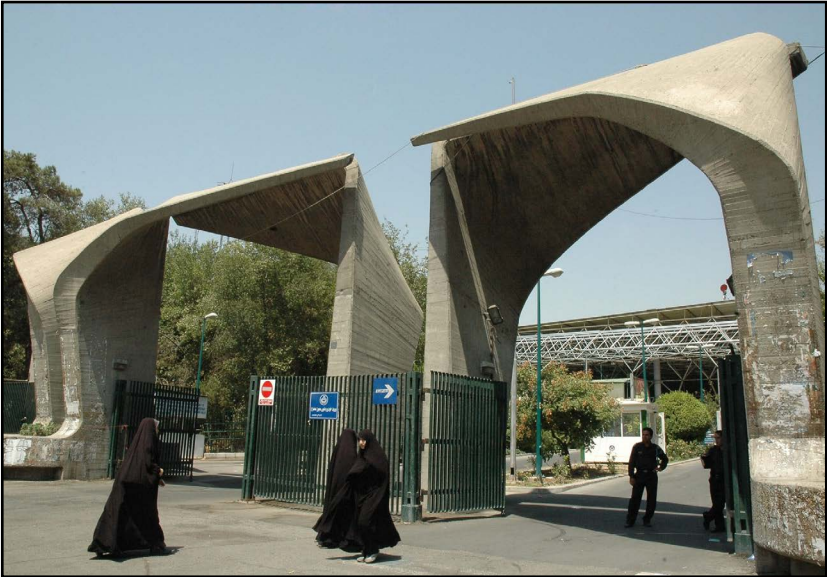
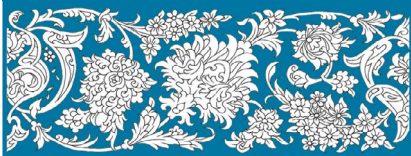
امروز سوریه از لبنان و عراق و یمن و بحرین و خلاصه از همه جا برای ما مهمتر است. چون سوریه نقطه اتصال سه قاره است. سوریه هم مرز با سرزمین اشغالی است و این برای ما مهم است در حالی که اگر بشار اسد یک چراغ سبز به آمریکایی‌ها نشان بدهد، همه چیز حل است.

سوریه عمق استراتژیک ایران است. سوریه به نیابت از ما درحال جنگ است. ما نیروی ایرانی به آنجا نبرده‌ایم. ایرانی‌هایی که به آنجا رفته اند،مستشارند این برادرانی که شهید می‌شوند، در کنار یک فرمانده سوری هستند در حلب یک جوانی را در کنار یک سرلشکر گذاشته بودیم، وقتی بعد از سه یا چهار ماه که می‌خواست به مرخصی و پیش خانواده‌اش بیاید، آن سرلشکر می‌گفت: وقتی این جوان می‌خواهد برود، ائکار قلب من می‌ایستد![] این برای شهر حلب است که پنج میلیون جمعیت اهل سنت دارد.

جوانی به نام حسن در ظرف دو سال و نیم در آنجا تربیت شده که امروز ابوبکر بغدادی و تکفیری‌ها برای سرش جایزه میلیون دلاری گذاشته است. در ظرف دو سال این اتفاق افتاده در حالی که ما فقط ۱۲ روز به او آموزش تیراندازی داده‌ایم. امروز فرمانده یک تیپ شده و ۱۳۰ روستا را آزاد کرده. به هر جایی که می‌خواهد حمله کند، قبل از حمله او، تروریست‌ها منطقه را از ترس، خالی می‌کنند. این ها افتخار و دستاورد ماست.

جوانی را در آن جا به عنوان فرمانده گذاشته‌ایم که مردم وقتی بچه‌دار می‌شوند، او را دعوت می‌کنند تا اذان و اقامه را در گوش فرزندشان بگویند و اسم فرمانده ما را روی بچه‌هایشان می‌گذارند. اتفاقات خیلی بزرگی در آن جا روی داده که این ها را دشمن می‌داند ولی مردم ما نمی‌دانند.

دشمنان اسلام با پول امت اسلامی و با جوانان امت اسلامی فتنه ایجاد کردند و شیطان بزرگ و اروپایی‌ها در کناری نشست‌اند و به ما می‌خندند که نه پولی داده‌اند و نه جوانی از آن‌ها کشته شده و بین امت اسلامی هم جنگ مذهبی راه انداخته اند. تکفیری‌ها را در اهل سنت راه‌اندازی کردند و امروز هم به دنبال تشکیل گروه های تکفیری در بین شیعیان هستند. حضرت آقا به علما فرمودند: بروید و سرچشمه را بخشکانید. چرا که این ها با قرآن آمده‌اند ولی با تفسیر غلط. اینها نسل خوارچند و به ظاهر برای خدا می‌جنگند. وهابیون در کل جهان دو درصد هستند اما این دو درصد خیبت و بدجنس هستند. باید کاری کنیم که اینها گسترش پیدا نکنند و جذب بیشتری نداشته باشند.اکثریت اهل سنت با شافعی‌هاست که با شیعیان نزدیکی‌های زیادی دارند.برخی برادرهای حزب الله لبنان وقتی به سید حسن نصرالله می‌گویند که ما برادرهای سپاه هستیم، می‌گویند: نگویید ما برادر سپاه هستیم، ما فرزند سپاه هستیم. ما همیشه باید فرزند باشیم تا پدر هم بالای سر ما باشد.



روایت دکتر ابراهیم متولیان از نخستین روزهای تاسیس بسیج دانشجویی در دانشگاهها

حرف و حدیث بسیار زیاد بود!

به قلم حمید اسلامی

بهمن ۱۳۶۹ دوره دانشجویی ابراهیم متولیان در دانشگاه علوم پزشکی تهران آغاز می‌شود. در دانشگاه با گروهی از بچه‌های جبهه و جنگ در دانشگاه آشنا می‌شود. علیرضا زاکانی که ورودی سال ۱۳۴۸ بود یکی از آنهاست. در دانشگاه با هم تصمیم می‌گیرند بسیج دانشجویی را راه‌اندازی کنند: «آذر ۱۳۶۷ مرحوم امام به مناسبت هفته بسیج پیام بسیار زیبایی داده بودند که در آن پیام تشکیل بسیج دانشجویی و طلبه را یکی از ضروریته‌ها دانسته بودند. پس از رحلت امام هم سال ۱۳۶۸ از مقام معظم رهبری پرسیده بدن و ایشان هم صحه گذاشته بودند که حتماً بسیج دانشجو و طلبه تشکیل شود اما روشن نبود زیرنظر کجا. حتی وزارت علوم هم گفته بود زیرنظر ما تشکیل شود. چون بسیج آن زمان یک واحد بود زیرنظر سپاه و بعدها نیروی مقاومت بسیج به عنوان یکی از بخش‌های سپاه تشکیل شد. خب حرف و حدیث هم زیاد بود. در دانشگاه به ما می‌گفتند شما نیروی نظامی هستید، در حالی که بسیج یک نیروی مردمی است.»

بسیج دانشجویی سال ۱۳۶۹ در یک اتاق سه در چهار در سالن شهید عزلت دانشگاه علوم پزشکی تهران تشکیل می‌شود. برخی دانشجویان عضو انجمن اسلامی هم می‌آیند و فرم عضویت پر می‌کنند. این نخستین بسیج دانشجویی در کل کشور است که تشکیل می‌شود: «البته سازمان و ساختارش در سپاه نوشته شده بود اما خود آن‌ها هم درست نمی‌دانستند چی به چی است. نشستیم برای دانشکده‌های دندان‌پزشکی و توانبخشی و دیگر دانشکده‌های پزشکی برنامه ریختیم. نه نیرو داشتیم و نه کسی را می‌شناختیم. دو تا راه داشتیم، یکی این که اردو یا میدان تیر بگذاریم بچه‌ها را ببریم تیراندازی کنیم. یک هفته ایشان می‌بردند یک هفته من. خب خودمان در سپاه بودیم و همه هماهنگی‌ها را انجام می‌دادیم. از گرفتن میدان تیر تا گرفتن اسلحه و فشنگ. بخشی از بچه‌ها را در همین برنامه‌های میدان تیر شناختیم و از همکاری‌شان بهره‌مند شدیم. راه دوم این

بود که اردو بگذاریم. آن موقع هنوز از این اردوهای راهیان نور راه‌اندازی نشده بود و ما یک اردوی بازگشت به مناطق جنگی برگزار کردیم. راه سوم هم این بود که برویم به دانشکده‌ها و آنجا نیروهای بسیجی و جبهه‌ای را پیدا کنیم و از آن‌ها کمک بگیریم. یک دانشکده را ایشان می‌رفت و یک دانشکده را من. ایشان رفتند دانشکده داروسازی و من رفتم دانشکده دندان‌پزشکی. بچه‌ها را پیدا کردیم و در هر دانشکده یک دفتری زدیم و با همان بچه‌ها کار کردیم. پس از مدتی دفتر بسیج دانشکده‌ها را به بچه‌های همان دانشکده‌ها سپردیم تا بعداً یکی‌شان را بگذاریم مسؤول بسیج دانشکده. بعد من رفتم دانشکده توانبخشی و آقای زاکانی رفتند دانشکده پرستاری. برای نمونه آقای دکتر نیکزاد از بچه‌های گردان‌مان بودند که در دانشکده دندان‌پزشکی پیداشان کردم. زمانی که در گردان بود دندان‌پزشکی پذیرفته شده بود و من که در دانشکده دیدمش سال سوم بود. همدیگر را که دیدیم گفت اینجا چه کار می‌کنی؟ گفتم آمدیم بسیج دانشکده را راه‌اندازی کنیم، بچه‌ها دور هم جمع بشوند و ایشان را گذاشتیم مسؤول بسیج دندان‌پزشکی. [آقای دکتر مسائلی این‌ها از نسل‌های بعدی بسیج دانشجویی دانشکده دندان‌پزشکی بودند]. رفته‌رفته واحدهای مختلف بسیج دانشجویی را در دانشگاه علوم پزشکی تهران راه‌اندازی کردیم.»

در همان آغاز کار که بسیج دانشگاه تهران هم راه افتاده است بسیج دانشگاه پزشکی را با بسیج دانشگاه تهران ادغام می‌کنند و دکتر زاکانی مسؤول بسیج دانشگاه تهران می‌شود و دکتر دهقان [نماینده مردم طرقربه عضو هیأت ریسه مجلس که دکترای حقوق قضایی خوانده است] که تا پیش از آن مسؤول بسیج دانشگاه تهران بوده؛ پس از ادغام معاون بسیج دانشجویی دانشگاه می‌شود. مسؤولیت جذب نیروهای بسیج را هم دکتر متولیان می‌پذیرد: «انجمن اسلامی به ما ایراد می‌گرفتند که شما نظامی هستید و ما می‌گفتیم ما تشکل فرهنگی هستیم. برای همین شورای مرکزی راه انداخته بودیم و ساختار تشکل به بسیج دانشجویی داده بودیم که بتوانیم فعالیت فرهنگی و سیاسی بکنیم.»

کار بسیج دانشجویی در دانشگاه‌های کشور که رونق می‌گیرد دکتر زاکانی مسؤول بسیج دانشجویی استان تهران می‌شود و دکتر متولیان مسؤول بسیج دانشجویی دانشگاه علوم پزشکی تهران می‌شود. پس از آن دکتر زاکانی مسؤول بسیج



دانشجویی کشور و دکتر متولیان مسؤول ناحیه بسیج دانشجویی استان تهران می‌شود.

یاد۳؛ نخستین اردوی میثاق با شهدا

کار دیگری که کردیم این بود که اردوی بازگشت به مناطق جنگی را راه‌اندازی کردیم. آقای دکتر زاکانی آن موقع از مسؤولان اطلاعات لشکر ۲۷ حضرت رسول بودند و آقای کوثری هم که الان در مجلس نماینده هستند فرمانده لشگر ۲۷ حضرت رسول بودند. رفتم پیش آقای کوثری گفتم حاج محمد ما می‌خواهیم هم‌چین کاری بکنیم، گفتند باشه من دستور می‌دهم امکانات بدهند و همکاری کنند. هیچ امکاناتی در دوکوهه نبود حتی برای آب خوردن در جنوب مشکل داشتیم. یک راننده آزاده‌ای بود که بعدها درگذشت. من و آقای زاکانی با این راننده راه افتادیم رفتیم جنوب که بررسی کنیم ببینیم چه امکاناتی هست و چه امکاناتی نیست و برنامه‌ریزی کنیم چگونه می‌توانیم دانشجویان را به این اردو ببریم. رفتیم دوکوهه را دیدیم و خط‌ها را دیدیم. هنوز پاکسازی و مین‌روبی هم نشده بود. حتی یکی از بچه‌های سپاه که راهنما بود در سفرهای بعدی رفت روی مین.

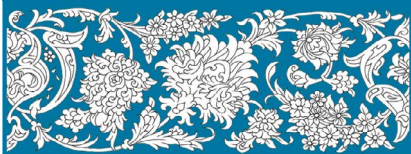
مهرماه ۷۰ بود که در دانشگاه اعلام کردیم این اردو در آذرماه برگزار می‌شود. گذاشته بودیم آذرماه که نه گرم باشد و نه به بارندگی‌های جنوب بر بخوریم. تجربه‌ای نبود. تنها یک بار خود من خانواده فرماندهان شهید را در نوروز سال ۶۸ برده بودم دوکوهه و برخی مناطق جنگی را نشان‌شان داده بودم. این نخستین اردو بود که نامش را میثاق با شهدا گذاشته بودیم. ما برای ۵۰۰ نفر پیش‌بینی کرده بودیم. هزار نفر ثبت‌نام کردند. به آقای زاکانی گفتم چه جور ببریم. هزار نفر پول می‌خواهد. جا می‌خواهد. پادگان دوکوهه اصلاً آمادگی نداشت. گردان‌های نظامی در دو ساختمان بودند. دو ساختمان هم ما برای اردو آماده کرده بودیم. برخی از دانشجو‌ها را بردیم در مساجد خوابیدند. یک شبیه بعدازظهر بود

من با راننده راه افتادم به طرف جنوب. گوشت و مرغ و امکانات لازم را بار زده بودیم. از سفر پیش، آشپزخانه‌ها را هم هماهنگ کرده بودم حتی آشپزخانه‌های شخصی که ما گوشت و برنج بدهیم و آنها برای ما بپزند. یا در آبادان به آشپزی مواد غذایی دادیم غذا را در خانه‌اش برای‌مان پخت. ماشین یخچال نداشت و باید مواد غذایی را پیش از این که فاسد بشوند به آنجا می‌رساندیم. بعد از نماز مغرب راه افتادیم. تا پادگان دوکوهه در اندیمشک خیلی راه بود. هر روز یک جا برنامه داشتیم و باید مواد غذایی را در جاهای مختلف پخش می‌کردیم. قم شام خوردیم. من دیدم راننده چشمش دارد می‌رود. گفت من خسته شدم. من خیلی به بی‌خوابی هنگام رانندگی عادت دارم. رانندگی می‌کنم خوابم نمی‌برد. حتی الان هم که شب‌ها کشیک هستم چون کار می‌کنم خوابم نمی‌برد. آدر سفر قبل هم که با آقای زاکانی رفته بودیم آقای زاکانی خوابش برد. راننده هم خوابش گرفت و من نشستم پشت فرمان. تنگه فنی که رسیدیم آقای زاکانی بیدار شد دید من راننده‌ام. گفت دیدم یکی دارد عملیاتی می‌راند نگو تو نشستم پشت فرمان. از بروجرد تا اندیمشک را من رانده بودم! این بار هم من نشستم پشت فرمان یک دستگاه نیشان آبی رنگ. دنده یک را دو نداده بودم راننده خروپفش رفت بالا. گفتم خدا رحم کرد که نگذاشتم پشت فرمان بنشیند. از نزدیک‌های اراک نشستم و راندم و راننده بیدار نشد. گفتم بی‌انصاف بیدار هم نشد یک تعارفی، آبی و تخم‌های به ما بدهد. حالا شاید میانه راه هم بیدار شده بود و زیرچشمی نگاهی انداخته بود و گفته بود حالا که داره خوب می‌ره بنار بره. آن دوره هم که پلیس چندانی در جاده‌ها نبود. سریع رفتم و ساعت ۴ونیم صبح به پادگان دوکوهه رسیدیم. ترمز که زدم، راننده بیدار شد گفت چیزی شده؟ گفتم نه رسیدیم. راننده رفت گرفت خوابید و من گوشت و وسایل را بردم سردخانه تحویل دادم و جیره هر روز را تقسیم‌بندی کردم. کار سختی هم بود. صبح آقای زاکانی زنگ زد و گفت ۱۰۰۰ نفر شده ۱۳۰۰ نفر. چند تا اتوبوس هم از وزارت دفاع گرفته‌ایم. کاروانی که از تهران راه افتاد در خیابان انقلاب مانند کاروان اعزام جبهه شده بود. وقتی این کاروان رسید جالب بود که برخی از دانشجویانی که آمده بودند مال دانشگاه علوم پزشکی تهران نبودند. چندتا‌شان دانشجوی دانشگاه امیرکبیر بودند. چندتایی هم اصلاً دانشجو نبودند و گفتند تو خیابان انقلاب دیدیم اتوبوس ایستاده دارد سوار می‌کند برای بازدید جبهه‌های جنوب ما هم بسیجی بودیم دلمان تنگ شده بود در اتوبوس را باز کردیم و پریدیم بالا. کار هیأتی بود دیگر. تلفن همراه و اینجور چیزها هم نبود. من در آبادان از تلفن سکه‌ای زنگ می‌زدم دفتر بسیج که آقای زاکانی چه خبر؟ ما قرار گذاشته بودیم که ایشان ساعت ۴ پای تلفن باشد و من از هرجا که بودم به‌شان زنگ بزنم و گزارش وضعیت بگیرم. یا از تلفن افایکس لشگر که بدون کد تهران را می‌گرفت زنگ می‌زدم به خانه‌شان. این اردو فضای معنوی خوبی ایجاد کرد و ما توانستیم نیروهای بسیاری را جذب بسیج دانشجویی کنیم. من چهار شب در آن اردو نخوابیده بودم. امکانات نبود و باید همه مراقبت می‌کردم همه چیز به موقع انجام شود. نهار روز آخر را بردم دادم راه‌آهن اندیمشک پختند و با ماشین سر وقت رساندم. این‌ها همه مدیریت جنگی می‌خواست و خداروشکر من این تجربه را در جنگ داشتم. از این اردوهای میثاق شهدا که از سال ۷۰ شروع شد تا سال ۱۳۸۴ که من بسیج دانشجویی بودم ۱۴ اردو برگزار شد.

قبولی در تخصص جراحی عمومی

دکتر متولیان همزمان با کار در سپاه، فعالیت در بسیج دانشجویی، نماینده کلاس برای پیگیری مسایلی دانشجویان علوم پزشکی را هم به عهده دارد. اما این کارها او را از درس و تحصیل باز نمی‌دارد: «لشکر خدا سر وقت فارغ‌التحصیل شدم. خوب خیلی فشار می‌آورد. درس‌ها سنگین بود. من هیچ ترمی مشروط نشدم و نمره‌هایم نیز متوسط رو به خوب بود. ارتباطم با دانشجویان و استادها هم خوب بود. علاوه بر این که در بسیج بودم نماینده دانشجویان پزشکی کلاس‌مان هم بودم و رابطه هم دوجانبه بود. جزوه‌های دانشجویان را با امکانات بسیج منتشر می‌کردم و همین موجب شده بود پای گروهی از دانشجویان به بهانه‌های مختلف بسیج باز شود. بچه‌های کلاس‌مان می‌دانستند بعدازظهرها ساعت ۴ به بعد می‌توانند مرا در بسیج دانشگاه پیدا کنند. روزی هم که می‌خواستم نمایندگی کلاس را واگذار کنم نمی‌پذیرفتند. تلفن همراهم را خاموش کرده بودم یا شدند آمدند دم در خانه‌مان. می‌گفتم من انترن شده‌ام بگذارید کمی هم به کارهای درمانی برسم. کار بدتر شد و مرا نماینده هر دو گروه کردند؛ هم نماینده دانشجویان و هم انترن‌ها. تا روز فارغ‌التحصیلی همه کارهای گروه را انجام می‌دادم. حتی جشن فارغ‌التحصیلی را هم خود من برگزار کردم. برای ۵۰۰ نفر دانش آموخته که در تالار دانشکده ادبیات برگزار شد چون تالار دانشگاه خودمان گنجایش نداشت.» او چون در استخدام سپاه است و پرونده او به عنوان نیروی بهداری سپاه در دانشگاه بقیه‌الله ثبت شده، مشکل سربازی و طرح نداره بنابراین سال ۱۳۷۷ در آزمون تخصص شرکت می‌کند و در رشته جراحی عمومی دانشگاه علوم پزشکی تهران پذیرفته می‌شود. بیمارستان امام را برای گذراندن دوره تخصص انتخاب می‌کند.

^[1] بهمن ۱۳۶۹ دوره دانشجویی ابراهیم متولیان در دانشگاه علوم پزشکی تهران آغاز می‌شود



به بهانه سیم تیر ماه،سالروز شهادت خلبان شهید عباس دوران

دوران ، قهرمان ملی،اسطوره شهامت!

محمد رضا سرادار. دانشجوی رشته علوم آزمایشگاهی

به زندگی اش که نگاه میکنی شهامت و غرور ملی وابستادگی و عشق به وطن موج میزند وجودش پر است از آزادگی ومтанات و بلند پروازی.خستگی ناپذیری و سر سختی و بی باکی عشق به کشور و دین و خانواده رادر لحظه لحظه زندگی اش می توان دید. کاظمیان از همزمان شهید: عباس دوران بین همه معروف بود. ترس را هیچ گاه در وجود او ندیدم. سخت ترین مأموریت‌ها را قبول می کرد و به تنها چیزی که فکر می کرد هدف بود. حتی یادم هست در عملیات بمبباران اسکله‌های «البکر» و «لامیه» در نزدیکی بندر بصره، بنا به دلایلی قرار شد که عملیات به صورت نیمه کاره متوقف شود ولی عباس دوران قبول نکرد و عملیات را به آخر رساند من از سال ۱۳۶۰ که عباس دوران به همدان منتقل شده بود با او آشنا شدم و در عملیات‌های زیادی با او شوکت کردم که مهم‌ترین آنها عملیات فتح‌المبین، عملیات بوشهر برای بمبباران اسکله‌های «البکر و الامیه» نزدیک بندر بصره و همچنین آخرین عملیات با هدف ناامن کردن شهر بغداد و به هم زدن کنفرانس غیرمتعهدها بود.

نفوذ به قلب عراق و انهدام ساختمان ایی که از مدت ها قبل به خاطر برگزاری مراسم بین المللی جنبش کشورهای عدم تعهدکه از مدت ها قبل تحت پوشش امنیتی و محافظتی بود،کار هر کسی نبود.....

عباس دوران در سال ۱۳۳۹ در شهر شیراز دیده متولد شد. وی پس از اخذ دیپلم در سال ۱۳۵۱ وارد دانشکده خلبانی نیروی هوایی ارتش شد و پس از طی دوره مقدماتی در ایران برای ادامه تحصیل و طی دوره تکمیلی به آمریکا اعزام شد و پس از اخذ نشان و گواهینامه خلبانی به ایران بازگشت.

وقتی جنگ تحمیلی آغاز شد در پست افسر خلبان شکاری و معاونت عملیاتی فرماندهی پایگاه سوم شکاری (شهید نوژه) انجام وظیفه می کرد. او در طول جنگ بیش از صد و بیست پرواز جنگی داشت.

بارها می گفت اگر هواپیما بال نداشته باشد خودم بال درآورده و بر سر دشمن فرود می‌آیم و هرگز تن به اسارت نخواهم داد.

پاسخ دندان شکن

در شرایطی که خرمشهر آزاد شده بود کشورهای عرب منطقه که روی صدام و ارتش آن تکیه داشتند دچار وحشت شدند. آمریکا و برخی کشورهای عرب توصیه کردند که در این فضا و شرایط حاکم، هرچه سریع‌تر باید آتش‌بس برقرار شود.رژیم صدام که در آن شرایط از لحاظ سیاسی بسیار ضعیف شده بود، بهترین راه خروج از این بحران را برگزاری اجلاس سران کشورهای غیرمتعهد در بغداد دانست زیرا از این طریق موفق می‌شد با

صداور بیانیه و حربه‌های دیگر همه چیز را به نفع خود و به ضرر نظام جمهوری اسلامی ایران به پایان برساند

صدام برای مانور سیاسی از برپایی کنفرانس غیرمتعهدها سخن می‌گفت عراق بارها اعلام کرده بود که بغداد کاملاً امن است و حتی پرنده‌ای جرأت ندارد در آسمان بغداد پرواز کند. از یک طرف هم مدام، تبلیغ می‌کردند که ایران نمی‌تواند بغداد را ناامن کندصدام در مصاحبه با روزنامه «الدوره» عراق گفته بود که این جنگ به خاطر فتح و تصرف چند صد کیلومتر اراضی خاک ایران نیست و همه چیز محدود به اهداف نظامی نمی‌شود. بلکه این جنگ به خاطر سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران است. در این زمان بود که ایجاد ناامنی در استان بغداد در دستور کار نظامی – سیاسی جمهوری اسلامی قرار گرفت تا ضمن هدف قرار دادن تأسیسات پالایشگاهی «الدوره» در جنوب شرقی شهر بغداد از برگزاری نشست سران غیرمتعهدها جلوگیری شود. ماجرای این مأموریت که خلبان عباس دوران در آن به شهادت رسید از زبان همکار و هم‌رزمش منصور کاظمیان خواندنی است :قبل از اینکه انجام این عملیات را به ما اعلام کنند عباس دوران به «امیدیه» رفته بود و قرار بود در صورتی که در «عملیات رمضان» نیاز شد، پرواز کند زیرا نیروی زمینی ارتش در این عملیات نیاز به حمایت‌های هوانیروز داشت. در نتیجه دو روز قبل از شروع عملیات عباس دوران به ما ملحق شد ما به سمت بغداد پرواز کردیم. تقریباً ۱۵ کیلومتری بغداد بودیم که با دیوار آتش و پدافند دشمن روبه‌رو شدیم و در همین فاصله چند گلوله به هواپیمای ما اصابت کرد. وقتی این گلوله‌ها به هواپیمای ما اصابت کرد عباس به من گفت که چراغ موتور سمت راست روشن شده و ظاهراً موتور از کار افتاده است. به عباس گفتم چاره‌ای نیست و باید به عملیات ادامه دهیم. زیرا در آن شرایط اگر باز می‌گشتیم دوباره در دیوار آتش دشمن قرار می‌گرفتیم بنابراین به سمت جنوب شرقی شهر بغداد که پالایشگاه «الدوره» در آنجا بود ادامه مسیر دادیم و با این که پدافند دشمن بسیار قوی بود تمام بمب‌ها را روی این پالایشگاه تخلیه کردیم

بعد از تخلیه بمب‌ها مسیری را ادامه دادیم که دقیقاً به سمت همان هتلی ختم می‌شد که قرار بود کنفرانس غیرمتعهدها در آن برگزار شوددر همان موقع بود که هواپیما مورد اصابت چند گلوله دیگر قرار گرفت و قسمت عقب آن به طور کلی از بین رفت وقتی به پشت سرم نگاه کردم پالایشگاه را دیدم که در آتش می‌سوزد. در آن لحظه بود که دیدم قسمت دم هواپیما تا وسط کابین از بین رفته و در آتش می‌سوزد. دیگر حتی فرصت نشد که به عباس این قضیه را بگویم و نمی‌دانم چطور شد که صندلی من به بیرون پرت شد

درست نمی‌دانم اما قبل از اینکه بخواهم به عباس بگویم که قسمت عقب هواپیما از بین رفته صندلی به بیرون پرت شده بود.

نمی‌دانم آیا عباس بود که این کار را کرد (چون چند لحظه قبل از آن به شدت اصرار داشت که من هواپیما را ترک کنم). یا آنتشی که در قسمت وسط کابین بود باعث این قضیه شده بود. در هر صورت چشمانم سیاهی رفت و دیگر هیچ چیز ندیدم. وقتی به هوش آمدم به عنوان اسیر در وزارت دفاع عراق بودم. بعد از دو ماه یک سرباز عراقی که نگهبان وزارت دفاع عراق بود به من گفت که هواپیمای شما را دیدم که آتش گرفته بود، یک چتر باز شد و بعد از چند ثانیه هواپیما به هتل محل برگزاری کنفرانس غیرمتعهدها برخورد کرد. تازه فهمیدم عباس صندلی خودش را به بیرون پرت نکرده و پس از برخورد هواپیما با ساختمان هتل به شهادت رسیده است

وقتی خبر شهادت عباس دوران را شنیدم به یاد صحبت‌های شب قبل از عملیات افتادم که به من گفت: «منصور جان اگر یک وقت هواپیما دچار مشکلی شد تو خودت را به بیرون پرت کن و منتظر من نمان، چون من باید در هواپیما بمانم و مأموریتم را به اتمام برسانم سرهنگ ناصر باقری از دیگر هم‌رم‌ز عباس دوران: این عملیات از لحاظ سیاسی برای جمهوری اسلامی ایران بسیار مهم بود، اگر کنفرانس سران کشورهای غیرمتعهد در بغداد برگزار می‌شد صدام به مدت هشت سال ریاست آن را به عهده می‌گرفت. جمهوری اسلامی ایران اعتراض شدید خود را با تحریم کنفرانس نشان داده بود اما این امر کافی نبود و این کنفرانس نباید در بغداد برگزار می‌شد و ریاست آن به مدت هشت سال در دست صدام قرار می‌گرفت در این عملیات، نیت، زدن شهر بغداد و مناطق مسکونی نبود بلکه قرار بود با حمله به پالایشگاه «الدوره» بغداد و کوبیدن نقاط حساس آن و شکستن دیوار صوتی، فقط یک جو روانی و ترس ایجاد کنیم

ایران از لحاظ سیاسی نتوانست مانع این امر شود و در نهایت متوسل به حربه نظامی شد. تنها راهی که می‌شد از برگزاری کنفرانس جلوگیری کرد ناامن نشان دادن شهر بغداد بود که صدام به امنیت آن خیلی افتخار می‌کرد.عباس با این کار خود جواب محکمی به صدام داد و کنفرانس به دهلی نو منتقل شد.

عظمت کار شهید عباس دوران زمانی فهمیدم که شنیدم تعدادی زیادی جاسوس و ترویست که قصد بمب گذاری و خراب کاری در برگزاری کنفرانس عدم تعهد که در تهران برگزار شده بودرا داشته اند ولی به دست نیروهای امنیتی و سازمان اطلاعات دستگیر شده اند.....

دل نوشته ای از دختر شهید دوران

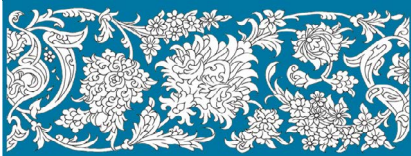
قسم به خون پاکت!

سلام پدر! سلام به تو که در جنتی مقام گرفتی که انس و جن به آن غبطه می‌خورند. سلام من از کره خاکی به تو انسان افلاکی پدر مهربانم! آن شب را به یاد داری؟ شبی را می‌گویم که تماس گرفتی و گفתי با هواپیما به خانه بر می‌گردی. آن موقع من فقط هشت سال داشتم و تازه یک ماه بود که به کلاس اول رفته بودم. آن شب چقدر شاد بودم! دفتر نقاشی، دفتر مشق و املاء ام را از روی طاقچه برداشتم تا به تو نشان دهم در این مدت که نبودی چه چیزهای تازه ای یاد گرفته ام. می‌خواستم به تو بگویم. بابا ببین که چه نمره هایی گرفته ام! بابا خطم را ببین!

آن شب چه بر من و خانواده کوچکمان گذشت.تمام شب چشم از آسمان بر نداشتیم، ولی تو نیامدی و ما را چشم به راه گذاشتی. روز بعد در مدرسه رفتم، ساعت انتظار به پایان آمد و زنگ خورده شد و من با سرعت به خانه برگشتم. به خانه که رسیدم دیدم چه قدر نارام و شلوع است. با شادمانی به داخل خانه رفتم، ولی خبری از تو نبود.

پدر جان! به خدا همه جا را دنبال گشتم اما هر چه بیشتر گشتم، کمتر یافتم. آخر کجا رفته بودی؟ آن روز همه سیاه پوشیده بودند.گویی همه در عزا و ماتم بودند، من آن روز نمی‌دانستم این عزاداری به خاطر چیست. اما بعد فهمیدم تو دیگر بر نمی‌گردی. به یکباره گویی جام آرزوهایم شکست‌اپدر جان! نمی‌گویم چرا رفتی. می‌دانم مادرم صدها بار گفته است که تو به خاطر مذهب و نیل به هدفی والا و به خاطر مملکت اسلامی به جنگ رفتی،بنابرین تو و هدفت و مقاومت و اراده ات را تحسین می‌کنم. و از اینکه دختر چنین پدری هستم، افتخار می‌کنم.

پدر جان! قسم به خون پاکت! قسم به آن لحظه ای که در انتظار تو برای ابد ماندم! و قسم به آن زمانی که تابوت پاکت را آوردند! رهرو راحت خواهم بود.



درآمدی بر آسیب شناسی اردوهای جهادی

دعوت از تمامی علاقمندان جهاد!

رضامعظمی گودرزی

آیت ا... بهجت: توفیق ربطی به سرمایه ودارایی ونداری و خواب و بیداری ندارد.گاهی انسان، سرمایه دارد ولی موفق به کار خیر نمی شود، وگاهی هم کم درآمد، ولی پر خیر و برکت است! اگر کسی طالب هدایت و معرفت خدا باشد و در طلب، جدی و خالص باشد، در ودیوار به اذن الله، هادی او خواهند بود.

امروزه یکی از طرح ها و حرکت های انسان ساز و تربیتی بحث اردوهای جهادی در زمینه های پزشکی، فرهنگی، عمرانی ... می باشد که باری از دوش محرومین برداشته و همچنین این اردوهای جهادی نقطه ی عطفی در شکوفایی استعداد جوانان خود جوش می باشد.باید گفت در تعریف کمی کار برای رضای خدا دلسردی ندارد و به فرموده امام بزرگوار گمان نمی کنم هیچ عبادتی بالاتر از خدمت به محرومین باشد. و بر این اساس این اردو ها بستر بسیار مناسبی برای خود سازی جوانان می باشد . ولی لازم به ذکر است هر حر کتی یک نقطه قوت و یک نقطه ضعف خواهد داشت. در این موضوع به بررسی مختصر آسیب های اردوهای جهادی می پردازیم:

۱. ضعف در اطلاع رسانی کارآمد به طوری که از تمامی پتانسیل های موجود استفاده شود.
۲. ضعف در تعریف جامع و راهبردی از حر کت های جهادی(به طور مثال متمرکز شدن روی یک زمینه از فعالیت ها مثل فعالیت های عمرانی و غافل ماندن از بقیه ابعاد)
۳. ضعف در پراکندگی و جزیره ای بودن حر کت های جهادی(اینکه بعضی گروه ها به صورت مقطعی در یک منطقه فعالیت می کنند، باعث کاهش بازدهی می شود و برای اینکه بخواهیم اثر مثبتی روی فرهنگ مناطق محروم که یکی از ابعاد مهم بشمار میرود، داشته باشیم حتما بایستی به طور پیوسته فعالیت را ادامه داد.)
۴. فقدان تبادل آراء در حضور و تجربیات

۵. اعزام تیم های جهادی بایستی براساس میزبانی استان باشد(به طور مکرر مشاهده شده است که استان میزبان در انجام همکاری و پشتیبانی از گروه های جهادی کوتاهی کرده و این خود باعث ایجاد دافعه در بین داوطلبین اردو شده است.)

۶. عدم نظارت و سر کشی مستمر از سوی مدیران و از سوی دیگر بی برنامه گی بعضی گروه های جهادی

۷. کمبود نیروی متخصص در مراحل انجام کار نه فقط در حوزه عمرانی بلکه سایر حوزه ها

۸. تاخیر در واگذاری منابع وامکانات که کار را به فرسایش می کشاند.

۹. متاسفانه بعضی افراد در استان ها کار جهادی را کار پیمانکاری معرفی می کنند.

۱۰. کمبود منابع وامکانات که ضعف در ساختار ایجاد می کند.

۱۱. کمبود امکانات خودرویی که کار را به تاخیر می اندازد.

۱۲. کمبود بانک های اطلاعاتی جهت تعامل و همکاری گروه ها بایکدیگر.

۱۳. عدم حضور بعضی مسئولان در برنامه ها و حر کت های جهادی

۱۴. سوء استفاده از نیت پاک جهادگران و بهره برداری سیاسی

۱۵. ناکارآمدی بعضی از روشهای مدیریتی مسئولین در مناطق محروم(به طور مثال عدم برنامه ریزی در حوزه کشاورزی با وجود توان و شرایط موجود که این یکی از علل اصلی در حوزه فقر مردم روستا به دلیل مشکل اشتغال زایی است.)

۱۶. ضعف شناسایی دقیق وعدم آشنایی جهادگران با شرایط منطقه و برآورد اولیه مالی

۱۷. عدک تکمیل پروژهای عمرانی و واگذاری آن به مراجع زیربط

۱۸. ضعف انعکاس مشکلات مناطق محروم به مسئولین)

۱۹. ایجاد توقعات بی مورد در مناطق هدف.

۲۰. فصلی کردن اردوها که سردی کار را به همراه دارد.

البته شایان ذکر است که موارد و آسیب های ذکر شده نیاز به تفسیر و بررسی موشکافانه دارد و ضعف در موارد ذکر شده نباید ما از هدف اصلی که تربیت نیروی مومن و متعهد در تمامی عرصه ها است باز دارد. امید و ابریم که این نقاط ضعف به نقاط قوت تبدیل شود و این خود مقدمه ای برای رسیدن به قله سعادت باشد.

حسن ختام بحث:

هر گز یادمان نرود که ما به انجام این نوع حر کت ها نیاز داریم نه مردم محروم به ما!

هم اکنون با عنايات خاصه حضرت ولی عصر(عج) کانون یاوران جهادگر دانشگاه علوم پزشکی بقیه ا... (عج) که از کانون های پیشرو در امر خدمت رسانی به مناطق محروم می باشد، از تمامی پزشکان و دندانپزشکان و خیرین و فرهیختگان حوزه سلامت جسم و روان کشور جهت پیوستن به این حر کت علوی دعوت بعمل می آورد.

امام ما را آدم کرد!



دومین روز حضور من در جبهه بود. تا ظهر در مقر بچه‌ها در هتل کاروانسرا بودم. پسری حدود پانزده سال همیشه همراه شاهرخ بود. مثل فرزندی که همواره با پدر است. تعجب من از رفتار آنها وقتی بیشتر شد که گفتند: این پسر، رضا فرزند شاهرخ است!! اما من که برادرش بودم خبر نداشتم. عصر بود که دیدم شاهرخ در گوشه‌ای تنها نشسته. رفتم و در کنارش نشستم. بی‌مقدمه و با تعجب گفتم: این آقا رضا پسر شماست؟ خندید و گفت: نه، مادرش اون رو به من سپرده. گفته مثل پسر خودت مواظب رضا باش. گفتم: مادرش دیگه کیه؟! گفت: مهین، همون خامنی که تو کاباره بود. آخرین باری که برای خرجی بردم گفت: رضا خیلی دوست داره بره جبهه. من هم آوردمش اینجا! اجرای مهین را می‌دانستم. برای همین دیگه حرفی نزد. چند نفری از رفقا آمدند و کنار ما نشستند. صحبت از گذشته و قبل از انقلاب شد. شاهرخ خیلی تو فکر رفته بود. بعد هم با آرامی گفت: مهربونی اوستا کریم رو می‌بینید!

من یه زمانی آخرای شب با رفقا می‌رفتم میدون شوش. جلوی کامیون‌ها رو می‌گرفتیم. اونها را تهدید می‌کردیم. از شون باج سبیل و حق حساب می‌گرفتیم. بعد می‌رفتیم با او پول‌ها زهرماری می‌خریدیم و می‌خوردیم. زندگی ما توی لجن بود. اما خدا دست ما را گرفت. امام خمینی رو فرستاد تا ما رو آدم کنه. البته بعدا هرچی پول در آوردم به جای اون پول‌ها صدقه دادم. بعد حرف از کمیته و روزهای اول انقلاب شد. شاهرخ گفت: گذشته من اینقدر خراب بود که روزهای اول، توی کمیته برای من مامور گذاشته بودند! فکر می‌کردند که من نفوذی ساواکی‌ها هستم! همه ساکت بودند و به حرف‌های شاهرخ گوش می‌کردند. بعد با هم حر کت کردیم و رفتیم برای نماز جماعت. شاهرخ به یکی از بچه‌ها گفت: برو نگهبان سنگر خواهرها رو عوض کن. با تعجب پرسیدم: مگه شما رزمنده زن هم دارید؟! گفت: آره چند تا خانم از اهالی خرمشهر هستند که با ما به ابادان آمدند برای اینکه مشکلی پیش نیاد برای سنگر آنها نگهبان گذاشتیم. کمی جلوتر یک مخزن بزرگ آب بود. بچه‌ها می‌گفتند: شاهرخ هر روز رو یک بار اینجا می‌آید و با لباس زیر آب می‌رود و غسل شهادت می‌کند.

راوی: علیرضا کیانپور (برادر شاهرخ)

متن سخنرانی خواهر فرنگیس حیدرپور در جمع دانشجویان دانشگاه در اردوی راهیان نور غرب ۹۴

الان هم می ایستم!

به کوشش جعفر معظمی



به نام خدای بزرگ ، برای سلامتی رهبر و یاد شهدای اسلام صلوات.

نام من فرنگیس حیدر پوراست و اهل روستای آوزین گورسفید شهرستان گیلان غرب استان کرمانشاه هستم که در سال ۱۳۵۹ صدام بعثی جنایتکار به این روستای مرزنشین حمله کرد و ۸ نفر از فامیل و بستگان ما به خط مقدم جبهه رفتند و همه ایشان به شهادت رسیدند که جنازه هر ۸ نفر به دستمان رسید و این عزیزان را خاک سپاری کردیم.

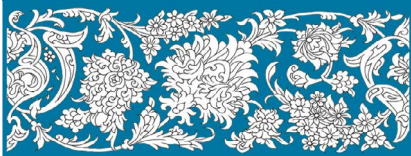
هنگامی که این صدام بعثی به این روستای مرزی حمله کرد تا اولین میدان گیلان غرب پیش روی کرده بود و مردم گیلان غرب هم از زن و مرد ، بسیجی و پاسدار و ارتشی برای دفاع از شهر و روستایشان به سمت نیروهای بعثی که در داخل روستا مسلح بودند ، حمله کرده و زمانی که نیروهای بعثی مسلح در این روستا بودند اهالی روستا بدون وسیله و ارزاق و پاهای برهنه به سمت کوه های چغالوند و آوزین رفتند.

در روز بعد که من و پدرم به خانه آمدم که ارزاق و وسیله برای خانواده به کوه ببریم به دو نفر از افسرهای صدام بعثی برخورد کردم که یکی از آنها را توسط تیر به هلاکت رساندم و دیگری را اسیر گرفتم و با همه تجهیزات نظامی تحویل رزمندگان اسلام دادم. دشمن ، دشمن است چه داخلی ، چه خارجی و باید رو به روی آن ایستاد و پشت به آن نکرد که ۸ سال ما با صدام بعثی مبارزه کردیم و رویه روی آن ایستادیم و پشت به آن نکردیم هر چندکه او از بالای سر با استفاده از هواپیما ها و از زمین خمپاره اندازها و توپخانه و تمام سلاح های مختلف علیه ملت گیلان غرب استفاده کرد.

اما ما رویه روی آنها ایستادیم و پشتیبان بسیج و سپاه و ارتش بودیم و پشت به دشمن نکردیم.

تمام برادرانی که اینجا هستند باید مثل من باشید و رویه روی دشمن بایستید و بجنگید و پشت به آن نکنید.

اگر الان هم خدای نکرده اگر اتفاقی بیفتد من رویه روی دشمن می ایستم و می جنگم و پشت به آن نمی کنم.



روایتی از شهید مدافع حرم حامد جوانی

حامد عباس‌وار برای زینب(س) جنگید

گفت‌وگو از لیلا حسین زاده

انگار بار دیگر صدای «هل من ناصر» حسین از صحرای کربلا به گوش می‌رسد و باز سپاهییانی عظیم در مقابلش صف بسته‌اند و یارانی اندک و گلچین شده یکی یکی به صف یاران اباعبدالله می‌پیوندند.

باز هم زینب نگران است و رسالتی عظیم بر دوش خود احساس می‌کند. این روزها مرقد نورانی زینب کبری(س) هم یزیدیان را رسوای عالم می‌کند، یزیدیانی که قصد جسارت به حرم مطهر بانو را در سر می‌پروراند، غافل از این هستند که جوانان ایران زمین همگی در مکتب قبر بنی‌هاشم پرورش یافته و تا آنها هستند نمی‌گذارند زینب بی‌برادر بماند.

چه برادرانی دارد زینب، حامد نام برادر زینب شده، جوانی از بچه‌های شهر خودمان است و در همین کوچه بازار خودمان زندگی می‌کرد و درس می‌خواند،و گاهی فوتبال هم بازی می‌کرد. در همین کوچه پس کوچه‌های محله خودمان؛ همین طالقانی.

راستی مگر می‌شود در این دوره و زمانه چنین کربلایی بود؟! پس درس و مشق چه می‌شود؟! پس آب و نان چه می‌شود؟! انگار حامد سرش توی حساب و کتاب نبود!

سراغ حامد را از دانشگاه دوران تحصیلش گرفتیم. این روزها بیشتر از همه در دانشگاه آزاد اسلامی خسروشاه روزگار می‌گذراند؛ نمره‌هایش خوب بود اما سرش توی درس و مشق که نبود. دانشجوی دانشگاه آزاد قصد رفتن به دانشگاه دیگری را داشت تا این بار در کسوت استادی مشغول به تدریس شود و مردانگی، غیرت، شرف و آبرو درس دهد.

حامد جوانی در سال ۱۳۶۹ در تبریز به دنیا آمد. بعد از طی مراحل تحصیلات ابتدایی تا دبیرستان وارد دانشگاه امام حسین(ع)

شد تا در همان دانشگاه راه اباعبدالله را ادامه دهد، از سال ۸۸ وارد سپاه شود.

مدافع حرم زینب(س) ۲۳ اردیبهشت سال‌جاری بود که در جبهه حلب سوریه در نبرد با تروریسم تکفیری در اثر اصابت ترکش گلوله خمپاره از ناحیه چشم و دو دست به شدت مجروح شد و برای ادامه مراحل درمانی به بیمارستان بقیه‌الله تهران منتقل شد و پس از حدود ۴۳ روز که در حالت کما به سر می‌برد، سوم تیرماه در اثر شدت جراحات وارده به کاروان شهدای کربلا پیوست. سراغ پدر و مادر حامد رفیقم تا بپرسم کجا بود چنین جوانی؟! دوستان حامد و چند تن از اساتیدش هم در دانشگاه آزاد خسروشهر حضور یافته بودند تا آنها هم از حامد بگویند. انگار حالا که حامد نبود، ذکر خاطراتش تسکینی بود بر دل‌های داغدیده.

مجلس بی‌ریای بی‌ریا بود. بویی از مصلحت‌اندیشی و منفعت‌طلبی این روزهای شهر به مشام نمی‌رسید؛ جمعی صمیمی، خاکی و باصفا گرد آمده بودند تا صفای درون خود را به رخ بکشند!

نکند ما هم به حسین نامه بنویسیم و بعد علیه‌اش شمشیر بکشیم

جعفر جوانی، پدرش بود. مردی میانسال حدوداً ۶۰ ساله با محاسنی جوگندمی که چهرمای مهربان و سخت‌کوش به او می‌بخشید. با زیارت عاشورا بسیار مانوس است و به مضمون این دعا هم توجه خاصی نشان می‌دهد.

پدر شهید حامد جوانی می‌گوید: ۱۳۵۰ سال است که شیعیان حسرت می‌کشند که ای کاش زمان واقعه عاشورا بودند و در رکاب خاتم زینب می‌جنگیدند. امروز کربلایی دیگر به پا است. یزیدیان در یک طرف میدان هستند و یاران اندک آقا اباعبدالله هم در طرفی دیگر.

وی افزود: شاید کسی به فکرش خطور نمی‌کرد که در این دوره و زمانه کسی بتواند فدایی زینب شود. امروز باید ببینیم این قبر که زیارت عاشورا را می‌خوانیم و اشک می‌ریزیم چقدر در عمل پایبند گفته‌هایمان هستیم.

جوانی تاکید کرد: آیا می‌توانیم مثل مردم کوفه نباشیم و علی را تنها نگذاریم؟ نکند ما هم به حسین نامه بنویسیم و بعد علیه‌اش شمشیر بکشیم. امروز دیگر بار باید یاران اباعبدالله مشخص شوند تا ببینیم چند نفر ایرانی جزو ۷۲ نفر هستند.

وی ادامه می‌دهد: امروز اکثر دولت‌ها از داعش حمایت می‌کنند و باز هم یاران اباعبدالله اندک هستند اما از خود گذشته و غیورند.

اگر یاران اباعبدالله امروز هم شمارشان کم باشد غمی نیست که همگی عباس زینبند.

جوانی می‌گوید: حامد همیشه می‌گفت «تا داعش هست من هم هستم» و خطاب به آقا امام حسین زمزمه می‌کرد، «یا اباعبدالله ما هنوز نمرده‌ایم که دوباره به صورت دخترت رقیه سیلی زنند؛» همیشه وقتی این حرف‌هایش را به یاد می‌آورم به خود می‌بالم که چنین فرزندی تربیت کرده‌ام.

پدر حامد، شهادت پسرش را بزرگترین افتخار زندگی‌ش می‌داند و می‌افزاید: در زمان عاشورا غلام سیاهی بود که وقتی به میدان جنگ رفت پیراهنش را درآورد و گفت نمی‌خواهم پیراهنم مانعی برای ضرباتی که در راه مولایم حسین می‌خورم باشد و اندکی از دردش کاهش یابد؛ ما هم می‌خواهیم اگر لیاقتی بود این غلام سیاه را الگوی خود قرار دهیم که کجا می‌توانیم به پای حضرت ابوالفضل و خود آقا اباعبدالله برسیم، رسیدن به خاک پای مریدان آقا ما را بس است.

وی، ایران را کشوری ولایی می‌داند که جوانان زیادی مثل حامد حاضر هستند با یک اشاره آقا وارد میدان نبرد شوند.

جوانی معتقد است: جوانان امروزی شاید از لحاظ ظاهری غلط انداز باشند و چنین به نظر برسد که از جوانان رزمنده دوران هشت سال دفاع مقدس فرسنگ‌ها فاصله داشته باشند اما واقعیت غیر از این است و همین جوانان کوچوه و بازار اگر فرصتی یابند جای خالی حامد را پر می‌کنند؛ حامد من همیشه می‌گفت، «من می‌روم تا اشک در چشمان آقا جمع نشود».

مادر حامد آستین‌هایش را برای داماد کردن پسرش بالا زده بود مادر شهید حامد جوانی که ۵۰ ساله به نظر می‌رسد. لبانش می‌خندد اما گاهی اشک شیطنت کرده و بی‌اجازه وارد چشمانش می‌شود. لبانی خندان دارد و چشمانی گریان؛ جمع هنرمندانه این دو ضد کنار هم چهرمای وارسته و نورانی به این مادر صبور بخشیده است. صحبت‌های مادر شنیدنی‌تر از همه است.

حمیده پادبان، می‌دانست راهی که پسرش انتخاب کرده شهادت، جراحت و اسارت در پیش دارد؛ هر دم منتظر خبر شهادت یا مجروحیت پسرش بود و دم نمی‌زد؛ مادر می‌گوید: از شهادت پسرم اصلاً دلگیر نیستم. حامد در راه خاتم زینب شهید شد و انگار خدا از صبر زینب جرع‌ای هم به من بخشید و بعد حامدم را گرفت؛ به خواست خداوند کاملاً راضی هستم و از اینکه امانت خدا را اینطور با افتخار پس دادم شاکر درگاهش هستم.

مادر حامد آستین‌هایش را هم برای داماد کردن پسرش بالا زده و بساط خواستگاری را مهیا کرده بود که حامد از سوریه به او زنگ زده و



گفته بود، «به هیچ‌وجه نمی‌خواهم ازدواج کنم و تا داعش هست من مشغول مبارزه خواهم بود و لاغیر».

پادبان ادامه می‌دهد: می‌دانست دیگر برگشتی در کار نیست و نمی‌خواست اسم دختر مردم وارد شناسنامه‌اش شود و بعدها برای دختر دردرس‌آفرین باشد و مشکلی پیش آید.

این مادر صبور می‌افزاید: بار اول که حامد به سوریه رفت و برگشت ثانیه شماری می‌کرد که وقت رفتن دوباره فرا رسد و مدت ۱۰ روزی که در خانه بود شب و روز نداشت، پرسیدم چرا اینقدر بیقراری؟ گفت، «جنایت‌های داعش هر دم در خاک سوریه به چشم می‌خورد با این وضع نمی‌توانم در خانه بنشینم و منتظر باشم؛ حتی اگر بتوانم سنگی هم به طرف داعش پرتاب کنم، غنیمت است».

از این مادر داغدیده می‌پرسم وقتی به یاد حامد می‌افتید، چه می‌کند؟ با همان لیخند و نگاه مادرانه‌اش می‌گوید: نه اصلاً! نمی‌دانم چطور حسم را بیان کنم. جای خالی حامد را اصلاً احساس نمی‌کنم. حتی سر سفره هم به نظر نمی‌رسد حامد را از دست داده باشیم و بغض کنیم.

وی گفت: حامد من به آروزش رسید و به بالاترین سعادت یک انسان نائل شد؛ چرا باید ناراحت باشم. من افتخار می‌کنم که خدا چنین فرزندی به من عطا کرده بود.

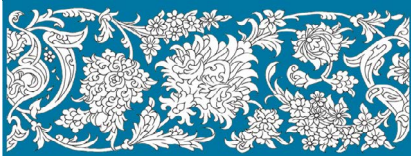
اینها را که می‌گفت باز هم اشک و لیخندش هم دست شدند و دروغ چرا صدایش هم کمی لرزید اما در آخر صحبت‌هایش باز نگاه مادرانه‌ای کرد و ما را هم از دعای خیر مادرانه‌اش بی‌بهره نکرد.

دختر و پسر برایش فرقی نمی‌کرد و هر جوانی که می‌دید به یاد جوان خودش می‌افتاد و برای سعادتمند شدنش دعا می‌کرد. کم کم ما هم با او هم صدا می‌شدیم و اشک و لبخندمان به هم می‌آمیخت، هر کسی در آن مجلس بود هر از چندگاهی گوشه چشمی هم به عکس بزرگ شهید حامد جوانی که تقریباً تمام دیوار رو به رو را پر کرده بود می‌انداخت.

عکس‌های حامد هم رشادت و غیرتش را فریاد می‌زد. حامد چشمان زیبایش را هم تقدیم آقا امام حسین کرده بود و دستان از کار افتاده‌اش نشان از رشادت ابوالفضل گونه‌اش داشت.

خدای من! انگار عهد بسته بود ابوالفضل دیگری برای زینب باشد و سنگ صبورش شود. تیرها و ترکش شمرهای داعشی در جای جای بدنش جا خوش کرده بودند و مگر اینگونه می‌توانستند او را از پای درآورند که در جنگ رو در رو او را حریفی نبود.

و مادر که به علاقه و ارادت خاص فرزندش به حضرت عباس و عشق وافر او به روضه آن حضرت واقف بود، به همه اینها افتخار می‌کرد و حق داشت چنین به خود بیالد و شادی کند.



در چنین ایامی خدا شهدا را یکی یکی گلچین می‌کند

اما امیر جوانی برادر بزرگتر حامد هم که شباهت بسیاری در ظاهر و باطن به برادر دارد در جمع صمیمی ما حضور یافته است. امیر ناآرام‌تر از همه به نظر می‌رسد و بیشتر از همه حسرت برادر از دست رفته را دارد. انگار بی‌قرارت‌تر از مادر و پدر است و مثل آنها نتوانسته صبوری پیشه کند. حامد بیشتر وقتش را با او سپری می‌کرد و همه جا با هم بودند. هم مسلک و هم مرام. امیر می‌گوید: حامد روحیه خاصی داشت؛ بسیار شاد و بشاش و اهل یگو بخند بود. با همه به راحتی ارتباط برقرار می‌کرد. بیشتر وقتش وقف دیگران بود و کمتر برای خودش وقت صرف می‌کرد. بارها برای خانه‌ما نان می‌خرید؛ مادر را دکتر می‌برد؛ ماشین کسی را تعمیر می‌کرد و کلاً وقف دیگران بود.

برادر شهید حامد جوانی ادامه می‌دهد: حامد درآمد آنچنانی نداشت؛ اما بعد از شهادتش فهمیدیم که پنهانی برای خانواده‌های فقیر برنج و روغن و سایر اقلام ضروری زندگی را تهیه می‌کرده است و با اینکه من هر لحظه در کنارش بودم هنوز او را خوب نشناختم.

وی تاکید کرد: حالا که شهید شده کم کم ابعاد روح بلند و وارسته‌اش برابرم روشن می‌شود.

جوانی معتقد است: حالا ایران در امن و امان است و جنگی هم نیست در چنین ایامی خدا شهدا را یکی یکی گلچین می‌کند و امروز در محله ما که همه به زندگی عادی و روزمره مشغول هستند، حامد ما در راه بانوی کربلا به شهادت می‌رسد و به یاد همه می‌آورد که «کل یوم عاشورا» و «کل ارض کربلاء...»

برای امیر تحمل داغ تنها برادرش کمی سخت است اما او هم به مشیت الهی راضی شده و خدا را شکر می‌گوید.

چند تن از مدرسان دانشگاه آزاد خسروشاه که چند ترمی استاد حامد بودند و حالا حامد را استاد خود می‌دانند در جلسه حضور دارند. امیر قربانی خسروشاهی، ابائلت حسن زاده و یعقوب پور کریم خاطرات بسیار خوبی از شهید حامد جوانی دارند و او را جوانی تیزهوش، فعال، پرانرژی و بشاش توصیف می‌کنند.

حامد در دانشگاه مثل یک ستاره می‌درخشید و همه را مجذوب اخلاق، رفتار و منش حسینی خود می‌کرد.

دوستان حامد نمی‌گذارند یزیدیان بار دیگر به صورت رقیه سیلی بزنند

دوستان حامد هم غیرتی هستند و اسلحه حامد زمین نمی‌ماند. آنها هنوز زنده هستند و طریق برادری را خوب می‌دانند. خود یک پا حامدند و نمی‌گذارند جای خالی‌اش احساس شود.

فرید رضایی صمیمی‌ترین دوست حامد است و چهار ترم در دانشگاه با هم بوده‌اند می‌گوید: روزی که حامد شهید شد من رهسپار مشهد مقدس بودم که انگار قسمتم نبود. مادر و خانواده را سوار قطار کردم و خودم داشتم برمی‌گشتم که زنگ زدند، گفتند حامد شهید شده؛ آن لحظه شو که شدم و تمام خاطرات حامد جلوی چشمم آمد؛ در خانه نتوانستم جلوی گریه خودم را بگیرم اما بعد خدا را شکر

کردم؛ چرا که شهادت تنها آرزوی حامد بود و همیشه می‌گفت، عشق من شهادت است.

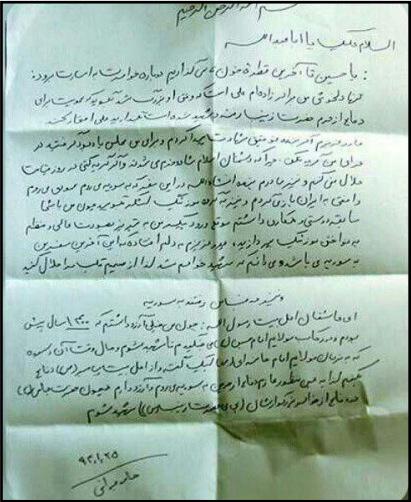
فرید تعریف می‌کند: دو روز بعد از اربعین سال گذشته قرار گذاشتیم سال بعد اربعین به کربلا برویم که قسمت حامد نبود و باید در راه بانوی کربلا می‌جنگید و شهید می‌شد. وی گفت: شاید اینگونه قبل از اینکه اربعین شود سعادت ملاقات خود آقا امام حسین(ع) را می‌یافت. حامد بی‌همتا بود...

به اینجا که می‌رسد بغضش می‌ترکد و اشک‌هایش جاری می‌شود. فرید بیش از این نمی‌تواند صحبت کند و چند لحظه‌ای سکوت بر جمع حاکم می‌شود...

بهمن قلی‌پور و میلاد میراب هم دیگر دوستان صمیمی حامد هستند که روزهای خوشی را با او سپری کرده‌اند. حامد سنگ صبورشان بود و اگر دلنتگ می‌شدند با شوخی‌هایش سعی می‌کرد حال و هوای آنها را عوض کند.

همه دوستان حامد مشتاق مبارزه و ادامه دادن راه حامد هستند و اگر رخصتی باشد لحظه‌ای درنگ نمی‌کنند. این شور و شوق را همه رفتار و سکناتشان فریاد می‌زند.

تا فرید، بهمن، میلاد و سایر دوستان حامد هستند داعش آرزوی پیروزی بر اسلام را به گور خواهد برد و دوستان حامد نمی‌گذارند یزیدیان بار دیگر به صورت رقیه سیلی زنند.



نامه ای از یک شهید غواص

به دخترم واقعیت را بگویید

اشاره : شهید شیخ شعاعی از جمله شهدای بزرگواری است که پس از ۲۹ سال احراز هویت شد. خانواده این شهید عزیز ساکن قم هستند و پس از مراسم تشییع و وداع با پیکر مطهر شهید در قم در ۱۶ مرداد، پیکر این شهر برای تدفین به کرمان منتقل شد .

وی متولد ۱۳۳۴ در کرمان است و در سال ۶۵ در عملیات کربلای چهار به شهادت رسیده است

متن ادبی شهید شیخ شعاعی خطاب به والدین و فرزندش چنین است

پيامی به همسر گرامی و والدين ارجمندم

به دخترم دروغ نگوييد!

نگوييد من به سفر رفته‌ام

نگوييد از سفر باز خواهم گشت

نگوييد زيباترين هديه را برايش به ارمغان خواهم آورد

به دخترم واقعيت را بگوييد،

بگوييد بخاطر آزادی تو

هزاران خمپاره دشمن

سينۀ پدrt را نشانه رفته‌اند

بگوييد خون پدrt بر تمام مرزهای غرب و جنوب کشورش

پريشان شده است

بگوييد موشک‌های دشمن

انگشتان پدrt را در سوماز

دست‌های پدrt را در ميمک

پاهای پدrt را در موسيان

سينه پدrt را در شلمچه

چشم‌ان پدrt را در هوزيه

حنجرۀ پدrt را در ارتفاعات الله اکبر

خون پدrt را در رودخانهٔ بهمنشیر

و قلب پدrt را در خونين شهر پرپر کرده‌اند

اما ايمان پدrt در تمام جيهه‌ها می‌جنگد

به دخترم واقعيت را بگوييد!

بگذاريد قلب کوچک دخترم ترک بردارد و

نفرت هميشگی از استعمار در آن بدواند

بگذاريد دخترم بداند که چرا عکس پدرش را بزرگ کرده‌اند

چرا مادر ديگر نخواهد خنديد

چرا گونه‌های مادر بزرگش هميشه خيس است

چرا عموهايش، محبتی بیش از پیش به او دارند

و چرا پدرش به خانه بر نمی‌گردد

بگذاريد دخترم به‌جای عروسک بازی

نارنجک را بياموزد

به‌جای ترانه، فریاد را بياموزد

و به‌جای جغرافياي جهان،

تاريخ جهان خواران را بياموزد

به دخترم دروغ نگوييد

نمی‌خواهم آزادی دخترم، قربانی نيرنگ جهان خواران باشد

به دخترم واقعيت را بگوييد

می‌خواهم دخترم دشمن را بشناسد

امپرياليسم را بشناسد

استعمار را بشناسد

به دخترم بگوييد من شهيد شدم

بگذاريد دخترم تنها به درای خون شهيدان هوزيه بينديشد

سلام مرا به دخترم برسانيد

واين اشعار را که نوشتم

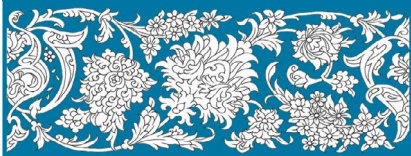
برايش نگهداريد که بزرگتر شد

خودش بخواند

شهيدان زندان‌داند الله اکبر

بخون غلطيد‌داند الله اکبر





سیری بر سیره شهید شاخص بسیج جامعه پزشکی کشور – دکتر محمد چوبکار

وظیفه خودم می دانم!

به کوشش مجتبی نادری

شهید دکتر محمد چوبکار در سال ۱۳۳۹ در خانواده ای مذهبی به دنیا آمد و در سال های کودکی تحت توجهات پدربزرگش که مردی متدین بود عمر خود را سپری کرد

وی دوران تحصیل از ابتدایی تا راهنمایی و دبیرستان را در شهر ستان بروجرد گذراند و با معدل خوب موفق به اخذ دیپلم شد و همان سال در کنکور سراسری شرکت کرد و در رشته پزشکی دانشگاه اهواز قبول شد

پیوستن به انجمن اسلامی دانشجویان

شهید دکتر چوبکار در بدو ورود به دانشگاه که هم زمان با اوج گیری مبارزات ملت مسلمان ایران علیه رژیم طاغوت بود به انجمن اسلامی دانشجویان پیوست و همگام با سایر دانشجویان مسلمان درتظاهرات و اعتصابات علیه رژیم ستم شاهی شرکت نمود وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی از چهره های فعال و درخشان انجمن اسلامی دانشکده پزشکی بود و در حفاظت از دانشگاه در مقابل حملات احتمالی ساواکی ها و ضد انقلابیون مشارکت داشت.

به علت جو خاص روشن فکری که پس از انقلاب و با سوء استفاده گروهک ها از آزادی که نظام جمهوری اسلامی به ارمغان آورده بود جو مسموم ضد مذهب به شدت حاکم شد و فعالانه در جذب دانشجویان شرکت کرد
شهید دکتر چوبکار با شناخت عمیق و ایمان سرشار و تعهدی که به اسلام داشت تمام قد در مقابل این خطوط انحرافی ایستادگی کرد و برای مشخص کردن حق از باطل بارها اقدام به مناظره با آن جماعت از خدا بی خبر نمود

مبارزه مسلحانه با ضد انقلابیون در خرمشهر

زمانی که با تحریک کشور عراق گروهی جدایی طلب در استان خوزستان قصد جدا کردن این خطه از مملکت اسلامی را داشتند وی به همراه گروهی از اعضای انجمن اسلامی دانشکده پزشکی به خرمشهر برای سرکوب عناصر ضد انقلاب اعزام شدند و به

مبارزه مسلحانه با ضد انقلابیون پرداختند

در اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۹ به علت تشدید جو مسموم و افزایش فعالیت گروهک های ضد انقلاب در دانشگاه ها و استفاده آنها از دانشگاه به عنوان سنگری برای مبارزه با حکومت اسلامی تصمیم به تعطیلی دانشگاه ها و اصلاح سیستم فرهنگی و آموزشی آنها گرفته شد که ایشان از حامیان و طرفداران این حرکت اصیل بودند

عضویت در سپاه پاسداران کرمانشاه

شهید دکتر چوبکار پس از تعطیلی دانشگاه به عضویت سپاه پاسداران کرمانشاه درآمد و علاوه بر حضور در جبهه های نبرد حق علیه باطل مدتی مسئول واحد بسیج کرمانشاه بود

در همان دوران ازدواج کرد که حاصل آن دو دختر شد. با بازگشایی دانشگاه ها در اردیبهشت سال۱۳۶۱ به طور مجدد به دانشگاه بازگشت و مشغول تحصیل شد

وی با توجه به برخورداری از لیاقت و شایستگی در میان کلیه دانشجویان پزشکی ورودی ۵۸ نماینده دانشجویان ۱۳۵۷ برگزیده شد که مدتی اقدامات مفیدی در این حوزه انجام داد

دانشجوی ممتاز در سراسر دوران تحصیل

شهید دکتر چوبکار با وجودی که در حین تحصیل به کرات به علت نیاز جبهه در عملیات های مختلف شرکت می کرد ولی هرگز از کسب علم غفلت نمی کرد و در سراسر دوران تحصیل جزو دانشجویان ممتاز کلاس بود

شهیددکتر چوبکار علاقه خاصی به قرائت قرآن داشت و قرآن را با صوت خوش تلاوت می کرد علاقه فراوانی به شرکت در مراسم تشییع پیکر مطهر شهدا و مراسم بزرگداشت آنها داشت.

سوادآموزی به فرزندان از سن چهار سالگی

وی نسبت به خانواده متعهدانه و با احترام برخورد می کرد و تلاش فراوانی در تربیت فرزندانش می کرد به طوری که دو فرزندش از سنین چهار و پنج سالگی به راحتی قادر به خواندن روزنامه بودند و جزو شاگردان ممتاز دوران خود بودند

شهید محمد در فروردین ماه سال ۱۳۶۷ از دانشکده پزشکی اهواز فارغ التحصیل شد و به علت علاقه فراوانی که به حضور در جبهه های نبرد حق علیه باطل داشت داوطلبانه از دانشکده پزشکی سپاه به منطقه عملیاتی غرب اعزام شد و با جدیت تمام در سمت معاونت درمان مرکز بهداری غرب و مسئولیت درمان ش م. ر آغاز به کار نمود

وی به طور مدام مسایل و نیازهای خطوط پدافندی آفندی اورژانس های ش.م.ه و نقاهت گاه ش.م.ر را سرکشی و بررسی می کرد. تا آن زمان کس دیگری این کار مهم راانجام نداده بود.
شهادت در محوطه بیمارستان صحرایی در مهران

فرمانده بهداری سپاه غرب درباره خصوصیات اخلاقی این شهیدبزرگوار و نحوه شهادت وی می گوید: شهید محمد از نظر اخلاقی بسیار ساده و خاکی و دلسوز بود

هیچ موقع غرور و تکبر از خود با توجه به اینکه فردی تحصیل کرده بود بروز نمی داد و همیشه با نیروهای عادی و معمولی بسیار گرم و صمیمی بود:زمانی که مرز مهران در اوایل سال ۱۳۶۷ به دست منافقان سقوط کرد یک بیمارستان صحرایی برپا شده بود که در آن مجروحان و مصدومان مداوا می شدند. این بیمارستان در آن زمان فاقد پزشک بود و شهید دکتر چوبکار داوطلبانه عصر روز درگیری به منطقه اعزام شد و صبح روز بعد به دست منافقان کوردل در محوطه بیمارستان صحرایی به شهادت رسید

وصیت نامه شهید دکتر چوبکار

از قرآن می گویم از کلماتش کلماتی :
« :شهیددکتر محمد چوبکار در وصیت نامه خود نوشته است که به یکایکش ایمان داریم و بر ایمان مان ایستاده ایم تا آخرین لحظه و تا آخرین قطره خونو برای همین قرآن است که می جنگیم تا پایدار بماند که پایدار می ماند که ضامنش و حافظش خداست.

و اما بعد حالا که ملزم به نوشتن وصیتم شده ام می خواهم چند جمله ای از راهم بگویم و از ارزشی که برای آن قایلیم.
شاید این سخن موقعی موثرتر واقع خواهد شود که از دهان کسی که تا شهادت فاصله ای ندارد شنیده شود

از جهاد می گویم

از جهاد می گویم از جهادی اسلامی که بر همه ما واجب شده است و باید برحسب وسعت و ظرفیتی که داریم برای به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی مان کوشش کنیم به امید اینکه انقلاب مان طلیعه ای باشد برای حاکم شدن عدل لله بر تمام جهان و برچیده شدن بساط تمام طاغوتیان زمان.

من وظیفه خودم می دانم که در جهاد مسلحانه بر غلبه کفار شرکت کنم تا از انقلاب از اسلام و از قرآن و ناموس ملی دفاع کنم و این کار واجب است بر هر جوان این سرزمین تا نشان دهد که فرزند خلف این ملت است.

اما فراموش نکنیم که این جهاد تنها دبر عُد مسلحانه نیست و در ابعاد دیگر نیز همه اقشار ملت باید جهاد خود را شروع کنند تا دسیسه ابرقدرت ها عقیم بماند

جهاد یک روستایی کشت و کار است. جهاد یک کارگر و یک کاسب زحمات بیشتر کشیدن است. جهاد یک مادر صبر و دعا.

آری باید با همه کوشش و مجاهدت ها به یک جنگ تمام عیار علیه تمامی کفار و ظالمان عالم دست زد و در این راه مطمئن بود که مردم غیور سختی ها را تحمل کرده و تا پیروزی حق بر باطل از پای نخواهند نشست که حق ماندنی است و پیروز.

برادران و خواهران! جنگ ایران و عراق جنگ ایدئولوژی متضاد است. جنگ دو ایده و در طول تاریخ با هم ستیز کرده اند. جنگ حسین و یزیداست که اینک کربلایی دیگر و محرمی دیگر تکرار می شود

رهبر مسلمانان جهان را می گویم که مصمم است با یاری الله حسین زمان را می بینیم که علیه یزیدیان و صدامیان زمان شورش می کند و کاخ ستم آنان را به لرزه در می آورد. آری رهبر مسلمانان جهان را می گویم که مصمم است با یاری لله و پشتوانه ملت رزمنده جهاد آزادی بخش را علیه رژیم کافر عراق تا سقوط کامل آنان ادامه دهد:نیت ما هم باید این باشد که جنگ تا آزادی ملت مسلمان عراق به درازا بکشد و ما هم با این عزم به جنگ آمده ایم و مطمئن هستیم که ملت عراق نان و خرما به دست در دروازه بغداد و کربلا منتظر رسیدن برادران ایرانی هستند

برادران و خواهران! پیام من این است که به فکر رزمندگان باشید و به فکر کسانی که ممکن است از معنویت به دور باشند. با آنان از قرآن یگوئید و از اسلام این مفاهیم را به آنان نشان دهید خواهید دید که اگر اسلام درست عرضه شود کسی نمی ماند که به اسلام نگرود

پرواز با لبخند!

سرناجم محمد در بهمن ماه ۱۳۶۶ با درجه دکترا از دانشگاه فارغ التحصیل شد و در این هنگام آهنگ هجرتی دیگر کرد و با وجود این که می توانست در پناه شهرها زندگی کند و محیط آرام و بی دغدغه‌ای را برای خود فراهم نماید، اما دوباره به جبهه‌های خطرخیز شتافت، زیرا قلب او همواره به یاد خدا بود و جنگ را وسیله‌ای برای رسیدن به معبود خویش می‌دانست، پس چگونه می‌توانست خود را قانع کند که در پشت مرزها، دور از هر گزند و فارغ از هر مسئولیتی، به آرامش ظاهری دنیا روی آورده و عزم بر خطر در راه هدف ننماید.

محمد اگر چه از دانشگاه فارغ التحصیل شد، ولی هیچ گاه خود را از دانشگاه جهاد و مبارزه فارغ نمی‌دید و بر پایه همین باور دوباره رهسپار حماسه‌دار ترین صحنه‌های تاریخ شد. او همیشه می‌گفت:

من بر اساس رسالت و مسئولیتی که احساس کرده‌ام، در راه اس. و برای پاسداری و حراست از انقلاب اسلامی در این مقطع حساس به جبهه‌ها می‌روم و چون تکلیف شرعی است، باید بروم تا در این راه به شهادت برسم.

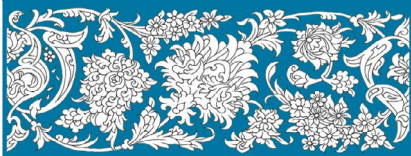
این بار در اردیبهشت ۱۳۶۷ در بهداری سپاه غرب شروع به فعالیت کرد و علاوه بر کارهای قبلی مسئولیت راهاندازی بخش ش.

م.ر را که وظیفه درمان مصدومین شیمیایی را داشت به عهده گرفت.

پس از آنکه دشمن بعثی و نقابداران رسوای مناقبین منطقه مهران را مورد هجوم شیطانی و تجاوزکارانه خود قرار دادند، محمد با وجود داشتن مسئولیت‌های ستادی در شهر، داوطلبانه به منطقه اعزام می‌شود تا از نزدیک به درمان مجروحین بپردازد و به خطوط مقدم می‌شتابد و تا مرزهای درگیری تن به تن پیش می‌رود تا شاهد خویش را از نزدیک ببیند، به همگان بفهماند که برای حراست از مرزهای عقیده باید بی‌یاکانه به نبرد پرداخت که: اعتقاد را این قدر ارزش هست تا بهترین سرمایه‌های زندگانی را برایش به کار گفت و در فرجام این حرکت و هجرت در آخرین روزهای بهار ۶۷ بهاران دیگری می‌شتابد. او از شاهدانی بود که شهد شیرین عشق به لقا الله را سر کشید و به سوی معشوق شتافت و در حالی دنیای فانی را وداع می‌گفت که لیخندی رضایت‌منده بر لب داشت و به آرزوی همیشگی‌اش رسید.

جاودان و بی‌انتها، سرسبز و با طراوت و با انبوهی از دشت‌های لاله که انتظارش را می‌کشیدند تا از کوثر شهادت جرعه‌ای بنوشد و تا اوج آسمان‌های معنویت پر کشید تا با ملکوتیان جاودانه شود.





یک شهید غریب!

شهید هراند آوانسیان فرزند گریگور آوانسیان و بانو لوسیک، در بهمن ماه سال ۱۳۴۳ در تهران متولد. تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در مدرسه ارامنه «تونیان» به پایان رسانده و سپس در دبیرستان «سوقومونیان» به تحصیلاتش ادامه داد.

هراند در سال ۱۳۶۵ به خدمت سربازی اعزام شده و بعد از اتمام دوره آموزشی به رزمندگان لشکر ۷۷ خراسان در جبهه پیوست. پیش از شهادت، دو بار زخمی شد. سرانجام پس از ماه ها نبرد دلاورانه با نیروهای دشمن بعضی در مناطق غرب و جنوب غرب، در جبهه «عین خوش» به شهادت رسید.

پیکر پاک شهید «هراند آوانسیان» بعد از انتقال به تهران و انجام تشریفات مذهبی در قطعه شهدای ارمنی جنگ تحمیلی عراق بر علیه جمهوری اسلامی ایران به خاک سپرده شد.

آنچه خواهید خواند برشی است از کتاب «مسیح در شب قدر» که دیدار مقام معظم رهبری از زبان پدر این شهید عزیز روایت شده است:

از منزل یکی از خانواده شهدا خارج شدیم و قصد خانه دیگری کردیم. مقصد بعدی هم نزدیک است؛ چند کوچه آن‌طرف‌تر. داخل ماشین، یکی دو نفر از همراهان درباره مادر شهیدی که منزلش بودیم و لهجه شیرینش صحبت می‌کنند و اینکه اگر عکس‌ها و علاامت‌های مسیحی در خانه نبود، شک می‌کردند که درست آمده‌اند یا نه!

چند دقیقه‌ای بیشتر رها نیست. همراهان به رهبر انقلاب اطلاعات شهید خانواده بعدی را می‌دهند. می‌رسند به منزل دوم؛ خانه شهید هراند آوانسیان.

با ترمز و کلاچ و دنده عوض کردن در خیابان‌های تهران، این پچه‌ها را بزرگ کردم. مثل اکثر ارمنی‌ها، از همان نوجوانی، در فضای کار فنی بودم، اما عشق پشت فرمان نشستن، مسیرم را تغییر داد. از رانندگی لذت می‌بردم، آن‌قدر که راننده تاکسی

شدم. خنده‌دار هست، اما نه زیاد. راننده تاکسی در تهران ده دوازده میلیونی سال هفتاد و یک یا زمانی که من شروع کردم؛ یعنی سال سی و سه، خیلی خیلی فرق می‌کند. آن‌وقت مردم ماشین نداشتند و هنوز در شهر درشکه هم کار می‌کرد. اصلا ترافیک معنی نداشت و از رانندگی، حتی با تاکسی لذت می‌بردم. اما حالا، غروب که برمی‌گردم خانه، جسم و روحم خسته است.

امروز سراغ تاکسی نرفتم. گفتم بمانم خانه، برای کارهای شب عید به همسرم لوسیک کمک کنم. دیگر توان سابق را ندارم و کمتر کار می‌کنم. در کار خانه هم وارد نیستم؛ خیلی وقت‌ها لوسیک شوخی و جدی می‌گوید: گریگور! بیا برو با همان تاکسی کار کن، خانه که می‌مانی، کار من را زیاد می‌کنی! اسمم گریگور است. همنام گریگور مقدس، روحانی مقدس، روحانی مسیحی که با تلاش او، دربار ارمنستان، به عنوان اولین حکومت در جهان، در سال ۳۰۱ میلادی، مسیحیت را دین رسمی کشور اعلام کرد.

بله، من خانه مانده‌ام که کمک کنم و خوب شد ماندم؛ صبح یک نفر زنگ زد و به فارسی گفت که امشب خانه هستید؟ می‌خواهیم چند دقیقه خدمت برسیم.

خیلی مؤذب صحبت می‌کرد، برای همین بدون اینکه بیرسم شما کی هستی، گفتم بله، شب عید ماست، خانه هستیم. فقط برای چه می‌خواهید بیایید؟ گفت به خاطر شهیدتان، هراند آوانسیان؛ شما پدرش هستید؟ با شنیدن اسم هراند، دلم لرزید.

گفتم: بله، پدرش هستم، بفرمایید، ما هستیم.

خدا را شکر کردم که خانه مانده‌ام، چون لوسیک درست نمی‌تواند فارسی حرف بزند و ممکن بود بد بشود. من آن‌قدر در تاکسی با مردم صحبت کرده‌ام که گاهی فارسی را بهتر از ارمنی حرف می‌زنم. فکرم مشغول شد که این شب عیدی، چه کسی می‌خواهد به خاطر هراند بیاید منزل ما. تنها قدسم این بود که از طرف تلویزیون باشند، برای مصاحبه و این چیزها، اما آخر چرا امشب و اصلا چرا شب. ذهنم به جایی نرسید و خودم را با تمیز کردن قاب عکس‌ها و تابلوها مشغول کردم. فقط عکس هراند و عکس خانوادگی‌مان با اسقف ماثوکیان را جلوتر و در چشم‌تر گذاشتم، برای مهمان‌های امشب.

از دم غروب داداشم هم آمده خانه ما، اما خبری از مهمان نیست. دیگر هوا حسابی تاریک شده و دارم ناامید می‌شوم. نمی‌دانم لوسیک شام را آماده کرده یا نه، می‌ترسم شروع کنیم به خوردن، مهمان‌ها برسند! بدتر از همه این است که نمی‌دانم چه کسی قرار است بیاید؛ شب آدم هر کسی را یک طور تحویل می‌گیرد. حالا که هنوز نیامده‌اند، تصمیم می‌گیرم اگر از تلویزیون و اینها بودند، ردشان کنم بروند چند روز دیگر بیایند.

در همین فکرها هستم که صدای در می‌آید. بالاخره آمدند. دو

نفر هستند، از روی صدا متوجه می‌شوم که یکی‌شان همان است که صبح تلفن زده، با همان ادب و احترام. چند سؤال از من می‌پرسند که برابم عجیب است. بالاخره کمی عصبی می‌شوم، می‌گویم آمده‌اید خانه ما این حرف‌ها را بزنید؟

آرامم می‌کنند که هنوز مهمان اصلی نیامده و در راه است و این من را گیج‌تر می‌کند؛ شب چرا با هم نیامدید؟ این کارها برای چیست؟ یک نفرشان دستم را می‌گیرد و با محبت می‌گوید که آخر مهمانتان رهبر انقلاب است؛ آقای خامنه‌ای.

–کی؟

–آقای خامنه‌ای.

–ازطرف ایشان کسی می‌آید؟

–خیر، خود ایشان چند دقیقه دیگر می‌رسند به خانه شما.

–شما را به خدا راست می‌گویید؟

–نمی‌توانم باور کنم، این را از نفر دوم هم می‌پرسم.

می‌گوید بله پدرچان و بی‌سیم‌ی از زیر کتش در می‌آورد و در حال صحبت کردن با آن، به سمت در می‌رود. رقیقش می‌گوید که فکر می‌کنم نزدیک شدند؛ اگر می‌خواهید به خانم هم اطلاع بدهید.

آخر بروم چه بگویم، من خودم هنوز باورم نشده، مگر الکی است، رهبر مملکت، شب کریسمس بیاید خانه یک راننده تاکسی ارمنی؟! لوسیک از قیافه شوک‌زده‌ام نگران می‌شود. تا فکر و خیال بد نکرده، به او می‌گویم که این دو نفر چه می‌گویند؛ نکند ما را دست انداخته‌اند؟ نه بابا، تیپ‌شان به این حرف‌ها نمی‌خورد. خیلی مؤذب‌اند. تازه یکی‌شان بی‌سیم داشت.

خب پس راست می‌گویند. حالا چرا رنگت پریده، قدمشان روی چشم، بیایند، اینکه هول شدن ندارد.

لوسیک انتهای آرامش است. آن‌قدر که گاهی آرامشش مرا آزار می‌دهد! دستم را می‌گیرد و می‌گوید: می‌دانی که من فارسی بلد نیستم. آبروی ما را نبری. راحت باش و راحت صحبت کن؛ بگو که هراند چه پسر ماهی بود…

سر و صدای دم در، صحبت‌مان را قطع می‌کند. با برادرم می‌رویم به استقبال. حالا مجبورم باور کنم؛ این حاج‌آقا خامنه‌ای است که به خانه ما آمده و به ما سلام می‌کند.

–سلام علیکم.

–سلام حاج‌آقا، خیلی خوش آمدید.

–حالتان چطور است؟

–خیلی ممنون، بفرمایید.

همان سلام علیک اول، آبی می‌شود بر اضطرابم. نمی‌دانم اثر لیخنד شیرین و مهربانی‌شان است یا سادگی و راحت بودنشان؛ اما هرچه هست، هول و نگرانی از دلم خارج می‌شود و محبت و آرامش به جایش می‌آید. با همراهان‌شان وارد اتاق پذیرایی می‌شوند و دور میز



ناهارخوری می‌نشینند. من سریع می‌روم عکس هراند را می‌آورم و می‌گذارم مقابل‌شان روی میز و بی‌مقدمه شروع می‌کنم به توضیح دادن که این با لباس سربازی‌اش است و… نگرانم که جلسه زود تمام شود. برادرم چشم‌غره‌ای می‌رود که چه کار می‌کنی، بگذار برسند! راست می‌گوید، انگار از آن طرف افتاده‌ام. یک قدم می‌روم عقب. من هنوز به آقای خامنه‌ای نگفته‌ام که کی هستم! خودشان می‌پرسند: پدر شهید شما هستید؟

–بله

نگاهی به دور میز می‌اندازند، انگار دنبال کسی می‌گردند: مادرشان کجا هستند؟

اصلا حواسم به لوسیک نبود. حتما رفته آشپزخانه. می‌گویم: مادرش هم خدمت شماست.

–بگویید بیایند، بگویید بیایند مادرشان.

من هنوز سرپا هستم و عکس به دست. نگاهی به عکس می‌کنند و از من می‌خواهند که بنشینم. آقای خامنه‌ای هنوز منتظرند که مادر شهید بیاید، انگار تا او نیامده، جلسه شروع نمی‌شود. لوسیک می‌آید و من او را معرفی می‌کنم.

–چطور است حالتان خانم؟

–مرسی، سلامت باشید حاج‌آقا.

–خداوند ان‌شاءالله که به شماها اجر بدهد. دل شما را ان‌شاءالله شاد بکند، به خاطر این فرزند از دست‌رفته‌تان. چند سالش بود آقا؟ حتی شناسنامه‌اش را هم آماده کرده‌ام. آن را مقابل حاج‌آقا می‌گذارم و می‌گویم: بیست و دو سالش بود.

حاج‌آقا عکس‌ها را جلو می‌کشند و با دقت نگاه می‌کنند.

–سرباز بودند ایشان، بله؟

–بله.

–عجب، عجب!

جوری با حسرت به عکس هراند نگاه می‌کنند که گویا عزیز خودشان را از دست داده‌اند. من هم توضیح می‌دهم که قهرمان و مربی ژیمناستیک بود. مرخصی که می‌آمد، تعریف می‌کرد که در جبهه، برای روحیه دادن به رفقایش، حرکات ژیمناستیک انجام می‌دهد و باعث شادی و خنده‌شان می‌شود.

حاج‌آقا می‌پرسند که فامیلتان آوانسیان است؟ و من تأیید می‌کنم. انگار این فامیلی برای‌شان آشناست، چون سؤال می‌کنند.

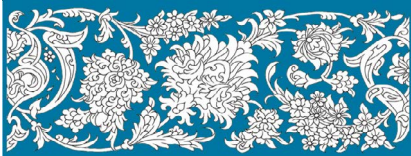
–این فامیلی در ارامنه زیاد نیست؟

نمی‌دانم قبلا کجا این اسم را شنیده‌اند. تأیید می‌کنم که معروف است و زیاد می‌گذارند. بعد خودشان به سؤال ذهن من جواب می‌دهند.

آواند

شماره هجدهم، آبان ۹۴

آواند



پیدا می‌کنند به‌خاطر شهادت اینها، به‌خاطر فداکاری اینها. اگر این جوان‌های ما نمی‌رفتند در این میدان‌ها و این فداکاری‌ها را انجام نمی‌داند، معلوم نبود که وضع کشور چطوری باشد. این جوان‌ها هستند که این ارزش‌ها را آفریدند و کشور را سربلند کردند و عزیز کردند. هر کسی که سهمی باشد در این استقلال و دفاع از کشور، به‌قدر سهم خودش دارای ارزش است و شما بحمدالله سهم قابل توجهی دارید با شهادت فرزندان.

فرزندان دیگری هم دارید لابد؟

–بله، چهارتای دیگر.

–پس‌رند یا دخترند؟

–دو تا پسر داریم، دو تا دختر.

–با خودتان زندگی می‌کنند؟

–خیر، ازدواج کردند.

–شما شغل‌تان چیست آقا؟

–راننده تاکسی هستم حاج‌آقا.

–خیلی خوب. چطور هست وضع تاکسی‌رانی در تهران؟

–شلوغ است! خودتان که مستحضر هستید ولی خب کار است دیگر. یک خدمت عمومی به جامعه است.

–همین‌طور است. البته در این خیابان‌ها، رانندگی خیلی سخت است؛ شلوغ، متراکم؛ ولی همین‌طور که می‌گویید، بله، خدمت است؛ یعنی یک نفر را در این خیابان‌ها، در این شهر بزرگ و شلوغ، بتوانید نجات بدهید، سوار کنید و به مقصدش برسانید خیلی مهم است، چون پیاده‌روی معنی ندارد دیگر در این شهر به این بزرگی.

–سی و سه تا حالا من دارم انجام وظیفه می‌کنم پشت تاکسی.

–سی و سه سال است؟

–نه. از سی و سه تا حالا.

–عجب! خیلی وقت است؛ نزدیک به چهل سال، سی و هفت، سی و هشت سال است. برادر‌تان چطور؟

–ایشان تراشکارند.

–فنی هستند بله؛ ارامنه خیلی‌هایشان فنی و صنعتی و اهل تعمیر موتور و اینها هستند.

همسرم بلند می‌شود تا شیرینی بیاورد. آقای خامنه‌ای متوجه می‌شوند

–شما بنشینید خانم. نمی‌خواهد؛ به زحمت نیفتید.

همسرم می‌گوید چه زحمتی. صدایش غم دارد و احترام؛ احترام به بزرگواری این مهمان و غم برای مرور خاطران هراند. آقای خامنه‌ای در مورد کلیساهای محل و تهران و کشیش‌ها با ما صحبت می‌کنند و سوالاتی می‌پرسند. بحث به اسقف ارامنه

الان با دوستان صحبت می‌کردیم؛ یک هم‌زندانی داشتم در سال چهل و دو در قزل‌قلعه، او هم آوانسیان بود، ارمنی بود. هر چه فکر کردم، دیدم چنین کسی در فامیل نداریم. شاید ایشان هم فکر می‌کردند ما با آن هم‌زندانی‌شان فامیل هستیم، امانیستیم.

–خب آن‌وقت آوانسیان معنایش چیست؟

جوابی ندارم. تا حالا فکر نکرده‌ام به ریشه اسامی ارمنی.

–خب، ایشان فرمودید چند سالی به شهادت رسیدند؟

حساب سال‌ها دستم نیست. نگاهی به لوسیک می‌کنم؛ او

هم شانه بالا می‌اندازد و به ارمنی می‌گوید که همین حمله‌های

آخر بود. من هم این جمله را ترجمه می‌کنم.

حاج‌آقا به او تسلا می‌دهند و همسرم، تشکر می‌کند و من

هم می‌گویم؛ ما را شرمنده کردید با تشریف‌فرمایی‌تان.

حاج‌آقا عید کریسمس را به تبریک می‌گویند. برادرم چای

می‌آورد و به همه تعارف می‌کند.

برای حاج‌آقا، از بعضی خصوصیات اخلاقی بی‌نظیر هراند می‌گویم.

حاج‌آقا! بعد از شهادت هراند، تازه ما فهمیدیم این پسر چند ماه قبل از شهادت زخمی و مجروح شده، اما به من و مادرش چیزی نگفته تا مبادا مانع برگشتنش به جبهه شویم؛ به دست راستش، تیر و ترکش خورده بود، اما ما نفهمیده بودیم. حتی مرخصی استعلاجی هم به خاطر مجروحیتش به او داده بودند، اما مرخصی نیامده بود که مبادا ما بویی ببریم از زخمی شدنش. تازه در مراسم ترحیمش متوجه قضیه شدیم.

برادرش مکانیک ماهری بود. حالا خارج از کشور است. هراند هر بار که مرخصی می‌آمد، با خودش یک گونی قطعات خراب می‌آورد و می‌رفت وردست برادرش می‌ایستاد تا با کمک او قطعات را تعمیر کند و به جبهه برگرداند.

یک بار یادم هست وقتی آمده بود مرخصی، برادر بزرگترش سر سفره شام به او گفت که این بار وقتی برمی‌گردی جبهه، سعی کن کمتر در معرض خطر باشی! از حرف برادرش خیلی ناراحت شد. گفت: یعنی چه؟ مگر من چه فرقی با بقیه می‌کنم. دفاع کردن از این خاک، وظیفه همه ماست.

حاج‌آقا با دقت به حرف‌های من گوش می‌دهند و با تکان دادن سر و گفتن «عجب» روحیات هراند را تحسین می‌کنند بعد از تمام شدن حرف‌های من، درباره جوان‌هایی مثل هراند که شهید شدند، صحبت می‌کنند. صحبت‌هایی که عمق قلب من و لوسیک را شاد می‌کند.

این جوان‌ها که به شهادت می‌رسند برای استقلال کشور و دفاع از کشور، اینها خیلی ارزش دارند؛ خانواده‌هایشان هم ارزش



در تهران، آقای مانوکیان می‌کشد و حاج‌آقا از دیدارشان با جناب اسقف در اوایل انقلاب تعریف می‌کنند.

بلند می‌شوم و عکسی را از روی کتابخانه می‌آورم. توضیح می‌دهم که این عکس با همان اسقف است در رژیم سابق. عکس خیلی برای حاج‌آقا جالب است و درباره تمام حاضرین در تصویر از من سؤال می‌کنند. بعد هم با من و برادرم درمورد تعداد ارامنه در شهرهای مختلف ایران صحبت می‌کنند. در میان صحبت‌های برادرم، لحظه‌ای باز به خودم می‌آیم و انگار از بیرون به این مجلس نگاه می‌کنم؛ با خودم می‌گویم که اگر خودم حاضر نبودم، اصلا باورم نمی‌شد! یعنی فردا که برای رفقای راننده خط تجربش –پیچ شمیران تعریف می‌کنم، باورشان می‌شود؟ حتماً اولش خواهند گفت که دروغ می‌گویم!

–ما قصدمان این بود که هم به مناسبت فرا رسیدن عید، به جنابعالی و خانم‌تان، تبریک بگوییم، هم نسبت به شهادت این جوان، به شما سر سلامتی بدهیم و اظهار ارادتی به شما بکنیم. از ته دل دعا می‌کنم: خدا به شما سلامتی و تندرستی بدهد. شماها سهمیم هستید در استقلال کشور و در دفاع از این کشور، ما هم در قبال شما موظف هستیم. امشب نیت ما این بود.

–شما لطف کردید. خداوند جوان‌های کشور را نگه دارد که بتوانند برای این مرز و بوم خدمت کنند. این کشور بشود گل و گلستان، به توان این بچه‌ها، این جوان‌ها، این فداکاری‌ها،این از جان گذشتگی‌هایی که می‌کنند، این فداکاری‌ها،امید بر این است که آن ایرانی ساخته بشود که همین ارزش را داشته باشد.

–ان‌شاءالله، ان‌شاءالله، همین‌طور هم خواهد شد.

حاج‌آقا بلند میشوند که بروند هدیه‌ای به همسرم می‌دهند و می‌گویند این یادگاری امشب برای شماست. او که همین‌طوری هم زبان صحبت کردن نداشت، حالا دهانش قفل شده و فقط نگاه می‌کند. من به جایش صحبت می‌کنم؛ شرمنده کردید حاج‌آقا. خیلی لطف کردید، زحمت کشیدید.

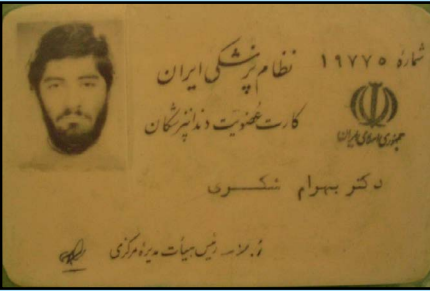
و جوابی می‌شنوم که شرمنده‌ترم می‌کند: نه، تکلیف ماست.

دیگر نمی‌دانم چه کنم. دوست دارم حاج‌آقا را بغل کنم، اما رویم نمی‌شود. فقط می‌توانم باز هم تشکر کنم

شهید دکتر بهرام شکری یکی از دانشجویان رشته دندانپزشکی در اوایل انقلاب بودند. بهداری سپاه که در سالهای اوایل انقلاب تازه تاسیس شده بود زیر نظر تعاون سپاه فعالیت می کرد البته سپاه مثل الان نبود مثلا سپاه تهران بعنوان سپاه منطقه ۱۰ معروف بود وسپاه هیچ بیمارستانی نداشت که بعدها در همین مجتمع ولایت در اقدسیه اولین بیمارستان سپاه بنام بیمارستان ولیعصر (عج) تاسیس شد .چند نفر جوان بنده واقای جواد عبادی واقای علی ساتری وبرادر نجیمی مر کز امداد پزشکی سپاه را تاسیس کردند که در یک خانه ویلایی مصادره ای روبروی بیمارستان ژاندارمری سابق (ولیعصر فعلی)در بالای میدان ونک در کوچه پیروزفعالیت می کردیم.

در اوایل انقلاب در هر نقطه ای از کشور آشوب ودرگیری برپا بود در ترکمن صحرا–کردستان–گنبد–بابل و… .بهر جا مجروحی بود سریع با آمبولانس ویا قطارو… مجروحان را به امداد پزشکی سپاه در تهران می فرستادند وکار امداد پزشکی این بود که مجروحان را با رزرو تخت در بیمارستانهای تهران در آنجا بستری نمایند ومشخصات وآمار مجروحان در دفتری ثبت می گردیدوبه مراجع مربوطه منتقل می شد. مرکز امداد پزشکی سپاه قسمتی بنام پذیرش داشت . این وظیفه رزرو تخت ها در بیمارستانها را انجام می داد که بنا به تشخیص به بیمارستانهای تخصصی ارتوپدی–مغز واعصاب و… منتقل می کرد که کار واقعا سختی را در آن دوران برعهده داشتند چراکه اول هم باید با بیمارستانها لینک می شدند وبیمار را سریعا به بیمارستان می رساندند دوم می بایست پاسخگوی خانواده ها می بودند که یک خط تلفن در آن زمان در پذیرش داشتیم که دائما پاسخگو وراهنمای سئولات خانواده های مجروحان بود وسوم اینکه آمار دقیق مجروحان را درسطح بیمارستانها باید رصد می کردند وبه مراجع مربوطه گزارش می دادند.

مرکز امداد پزشکی یک قسمتی هم داشت بنام قسمت پیگیری امداد پزشکی که اغلب موتور سوار بودند وکارشان این بود که روزانه می بایست به مجروحان سرکشی می کردند واگر دارویی یا نیازی



خاطره ای از دکتر محمد حسین اسدی

شهادت با ۴۱ گلوله!

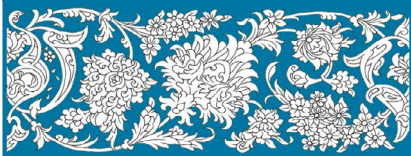
به کوشش شهرام مهمان نواز

داشتند به آنها رسیدگی می کردندبودیدار خامواده هایشان راهماهنگ کرده وآنها را توجیح می کردند.

دکتر بهرام شکری یکی از نیروهای قسمت پیگیری بودندند که با بنده کار می کردند قضیه شهادت شهید شکری برمی گردد به زمان انتخابات ریاست جمهوری که شهیدرجایی رئیس جمهور شدند.در زمان انتخابات ستاد امنیت ملی کشور اعلام کردند برای تامین انتخابات وبرای جلوگیری از آشوب بایستی رفت وآمد موتور سوارها ممنوع شود چرا که یکسری ترورها توسط موتور سوارها صورت می پذیرفت.

به همین خاطر فقط نیروهای کمیته وبرادران سپاه فقط با موتور حق تردد در سطح شهر را داشتند واین خود باعث شناسایی برادران سپاه و کمیته درآن زمان شد وتعداد زیادی را گروه منافقین با سلاح یوزی ترور کردند.در یکی از روزهای ایام انتخابات ریاست جمهوری ما دکتر شکری را برای پیگیری با موتور به داخل شهر فرستادیم که متاسفانه گروهک منافقین با خودرو به موتور ایشان نزدیک شده با چهارده گلوله ایشان را به رگبار بسته وبه شهادت رساندند. که در همان روز چند نفر از نیروهای پیگیری ما به همین شیوه ترور شده وبه شهادت رسیدند که این کار ستاد امنیت را سئوال برد وبا پیگیری هایی که کردیم این تصمیم ستاد امنیت را عوض کردیم.

شهید شکری از نیروهای جوان و رعنا ،مومن ،انقلابی وبسیار آرام ومتین بودند که بسیار سخت کوش بودند چند روزی بود که به منزل نرفته بودند وهمسرشان با تماسی که با مرکز امداد پزشکی داشتند از اتفاق شهادت دکتر شکری مطلع شدند.



برگی از دفتر یک رزمنده-۷

در آغوش حقیقت!

دکتر علی اصغر دیبائزاد-دستیار تخصصی قلب و عروق

من و دشتی فراخ که اکنون به تنگی تارمویی در شب تاریکی با من نجوا می کرد؛ به تنهایی رازهای زیادی در دل داشتیم و از جان مایه می گذاشتیم تا در جان یکدیگر جان نباریم!

جان نمی دادم چرا که به وجود شک کرده بودم که چرا جدا از حقیقت به خود نهیب و صلای یافتن حقیقت زده بودم!

مصطفی می گفت:حالا که بر آستانه ای در ایستاده ای ادب نگهدار!

مهدی در تابوت دراز کشیده بود و مادر به اندازه ی تمام تاریخ او را نظاره می کرد.

تاریخ غمبار در آن لحظه ثبت شده است و به اندازه ی تمام تاریخ بشریت طول کشیده است.

بارید غمهای مادر مهدی را در غمگین ترین آواز هستی در ساز کرده است:

–حقیقت در غم پیچیده است!چراکه حقیقت از ما دور نیست!ما خود را دور از حقیقت کرده ایم!

آنقدر در شگفت بودم که چطور آن همه پرواز را از خاطر برده بودم.

شبی در کنار مصطفی تا صبح نخوابیدم.دردم می کشید و بر سلام صدماره تکرار می ورزید.

گفت:بار در خانه و ما گرد جهان می گردیم!

– پسر!غم راه وصول حقیقت نیست!از غم دوری از حقیقت است که غم می خوریم !

چقدر دوست داشتم آن جزیره ی کوچک آخر دنیاربا لجن های متغفن،پشه های سوزناک،موشهای جونده،سوسکههای چندش

آوراسفراغ ها و اسهالهای دم به ساعت من،مهربانی های مصطفی و بودن مصطفی. همه چیز بود.

ساکت می نشست و قرآن می خواند و زیارت و اشک و دردِ سِنِگِ کلیه.

تا صبح جلوی در سنگر نماز می خواند و عرق می ریخت و نگهبانی می داد و من فارغ از همه ی دنیا؛ در جزیره ای که آخر دنیا بود عرق می ریختم و نیش پشه ها را نوش جان می کردم و دل خوش به سکوت مصطفی بودم و از اینکه کاری از دستم برایش برنمی آمد خون گریه می کردم.چشمهای روشنش مانند آب خاکستری هور به طوسی میزد و صدای محزونش خبر از دردی می داد که همه چیز را برایم روشن می کرد.در نوری غرق بود که هر لحظه او را تا ماورا پیش میبرد و در روزهای آخر به من می گفت: دارم به نهایت یقین دست پیدا میکنم.

نهایت یقین کجا بود؟مگر عالم اسرار انتهایی داشت تا مصطفی در آن به نهایت برسد؟!

پسر!انتهایش آغاز راه است!

سرگشته تر از همیشه رازی را می جستم که در کنارم بود و به دنبالش به این در و آن در می زدم.

سروش بر روی من جان می داد و مرا با شدیدترین لرزه های زندگیم می لرزاند تا به من بگوید جایی که در انتظارش هستم کجاست و نه بیشتر...

من سرکنده از افکار پریشان در جستجوی حقیقت نراه را گم کرده بودم.

به مصطفی می گفتم خدا کجاست؟خدا چیست؟می خندید و اشک می ریخت و بر نادانی من می خندید.

می گفت:گفتنی نیست و یافتنی نیست و جز او چیزی قابل ادراک نیست و نیستهای زیادی ترا از او غافل کرده است.

دشت پر حرارت و پر آتش مرا به خود می خواند و من درآستانه ی ملاقات با خلدوند گرفتار هذیانی پوچ و بی رمق،اسیر در باورهایی بودم که عاریتی از دیگرانی که راه سعادت را کد اشتباهی می دادند پرس و جو می کردم!

مصطفی گفت:بیچاره عراقی ها!

عراقی های در قایق را می گفت که با نارنجک من تکه تکه شده بودند و اشک می ریخت.

مصطفی نه چیزی می خورد و نه زیاد آب می نوشید و آن همه اشک می ریخت؟!

آتش کاتیوشاها مهلک و مهیب ادامه دارد و می دانم که زنده نخواهم ماند یا اگر هم زنده بمانم موجی ای خواهم شد نابود شده که کسی سخنم را باور نخواهد کرد.

مهدی می گفت:مادرم تنهاست!

مصطفی از فرزندی میگفت که قرار است کاری بکند!

سروش در آرزوی ازدواج با نامزدش بود که در تمام محله به نجابت و رنگین بودن شهره بود.

حاج رضا می گفت:خوش به حالتان!حوری ها در انتظارتان

هستند“

مصطفی اشک می ریخت و خدا خدا میکرد تا بیشتر حقیقت را در آغوش گیرد.

سروش جان می داد و مرا می لرزاند و من حسرت می خوردم که اگر مصطفی اکنون زنده بود می توانست سروش را دوباره زنده کند. و من چقدر دلم می خواست تا مصطفی زنده بود و در لحظاتی که سروش جان می داد او را زنده می کرد تا من این همه از حسرت اینکه باعث مرگ سروش شده بودم در خود خفقان حس نکنم.

در دشتی که نتوانسته بود مرا جان کندن آموزد:جان می دادم و چون کسی که دستش از همه جا کوتاه است و امیدش تنها به خداست دعای سلامتی میکردم!در نهایت نا امیدی و نزدیکترین نزدیک به مرگ:از حقیقت دور می شدم.

عبدالحمید را در خواب می دیدم که چاق تر شده و مرا به دنبال خود می کشد ومن نمی روم!از او اجبار و از من انکار،سوار بر اسبی سپید و بالدار بود و شمشیر ی اسبش مرا از خواب بیدار می کرد.

یک بار هم با شمشیر به سراغ من آمد.

– گفت یا میایی یا گردنت را میزنم؟!

شانس آوردم که اسبش شیشه ایی غرا کشید ومن از خواب پریدم. عبدالحمید صدای قشنگی داشت و همیشه این بند را زمزمه میکرد – هر که دارد هوس کرب و بلا بسم الله!

چنان گیرا و از ته وجود میخواند که نمی توانستی در برابر وسوسه ی رفتن و همراهی مقاومت کنی.خودش جایی در دشت تیر خورد ودر کنار حسن با هم بالا رفتند.آن قبر بالا که از دیده پنهان شدند. مصطفی می گفت: وجود داشتن در مقابل خلدوند بزرگترین معصیت است.

سالها بعد وقتی به حاج رضا این مطالب را می گفتم خنده ای کرد. پسراندیا و آخرت توامانند!

راست می گفت.چرا عقل ما نرسیده بود؟

مصطفی می گفت:آنقدر نور زیاد است که راهم را نمی بینم.

شب تاریک بود و دلهره عادت من شده بود.سالهای سال گذشت تا توانستم آن دلشوره های ماندگار را از میان ببرم.ولی هربار یاد لحظاتی می افتم که در کنار علیرضا زیر انبوهی از جنازه دراز کشیده بودیم و بوی خون بدجوری مشام را می آزد دوباره دلشوره های بی پایان جان خسته ام را آزار می دهد.

علیرضاگفت:شیمیاییه!

دست در کوله ای کرد که در کنارش بود و ماسک زد.

من باید چه کار می کردم؟زندگی ام در حالی می گذشت که جبر و اختیار طاقتم را از میان برده بود.

سه داستان کوتاه از داود امیریان

موشک جواب موشک



مثل این که اولین بارش بود یا به منطقه عملیاتی می گذاشت.از آن آدم هایی بود که فکر می کرد مأمور شده است که انسان های گناهکار، به خصوص عراقی های فریب خورده را به راه راست هدایت کرده، کلید بهشت را دستشان بدهد.
شده بود مسؤول تبلیغات گردان. دیگر از دستش ذله شده بودیم. وقت و بی وقت بلندگوهای خط اول را به کار می انداخت و صدای نوحه و مارش عملیات تو آسمان پخش می شد و عراقی ها مگسی می شدند و هر چی مهمات داشتند سر مای بدیخت خالی می کردند. از رو هم نمی رفت. تا این که انگار طرف مقابل، یعنی عراقی ها هم دست به مقابله به مثل زدند و آن ها هم بلندگو آوردند و نمایش تکمیل شد. مسؤول تبلیغات برای این که روی آنها را کم کند، نوار «کربلا، کربلا، ما داریم می آییم» را گذاشت.لحظه ای بعد صدای نعره ای از بلندگوی عراقی ها پخش شد که: «آمدی، آمدی، خوش آمدی جانم به قربان شما. قدمت روی چشم. صفا آوردی تو برام!» تمام بچه ها از خنده ریسه رفتند و مسؤول تبلیغات رویش را کم کرد و کاسه کوزه اش را جمع کرد و رفت.

دشمن

اولین عملیاتی بود که شرکت می کردم. بس که گفته بودند ممکن است موقع حرکت به سوی مواضع دشمن، در دل شب عراقی ها بپرند تو ستون و سرتان را با سیم مخصوص از جا بکنند، دچار وهم و ترس شده بودم. ساکت و بی صدا در یک ستون طولانی که مثل مار در دشتی صاف می خزید، جلو می رفتم. جایی نشستیم. یک موقع دیدم که یک نفر کنار دستم نشسته و نفس نفس میزند کم مانده بود از ترس سگته کنم. فهمیدم که همان عراقی سر پران است. تا دست طرف، رفت بالا، معطل نکردم. با قنداق سلاحم محکم کوبیدم تو پهلویش و فرار را بر قرار ترجیح دادم. لحظاتی بعد عملیات شروع شد.

روز بعد در خط بودیم که فرمانده گروهانمان گفت: «دیشب اتفاق عجیبی افتاده، معلوم نیست که کدام شیر پاک خورده ای به پهلوی فرمانده کوبیده که همان اول بسم الله دنده هایش خرد و روانه عقب شده». از ترس صدایش را در نیاوردم که آن شیر پاک خورده من بوده ام!

سلمانی صلواتی

نزدیک عملیات بود و موهای سرم بلند شده بود. باید کوتاهش می کردم. مانده بودم معطل تو آن برهوت که جز خودمان کسی نیست، سلمانی از کجا پیدا کنم. تا این که خبردار شدم که یکی از پیرمردهای گردان یک ماشین سلمانی دارد و صلواتی موها را اصلاح می کند. رفتم سراغش. دیدم کسی زیر دستش نیست. طمع کردم و جلدی با چرب زبانی، قربان صدقه اش رفتم و نشستم زیر دستش. اما کاش نمی نشستم. چشمانم روز بد نبیند. با هر حرکت ماشین بی اختیار از زور درد از جا می پریدم. ماشین نگو تراکتور بگو! به جای بریدن مو ها، غلفتی از ریشه و پیاز می کندشان!

از بار چهارم، هر بار که از جا می پریدم، با چشمان پر از اشک سلام می کردم. پیرمرد دو سه بار جواب سلامم را داد. اما بار آخر کفری شد و گفت:«تو چت شده سلام می کنی.یک بار سلام می کنند.»

گفتم:«راستش به پدرم سلام می کنم. «پیرمردست از کار کشیدو با حیرت گفت:«چی؟ به پدرت سلام میکنی؟ کو پدرت؟“ اشک چشمانم را گرفتم و گفتم: «هر بار که شما با ماشینتان موهایم را می کنید پدرم جلوی چشمم میاد و من به احترام بزرگتر بودنش سلام می کنم!“

پیرمرد اول چیزی نگفت. اما بعد پس گردنی جاثانه ای خرجم کرد و گفت:«بشکنه این دست که نمک ندارد...“

مجبوری نشستم و سیصد، چهارصد بار دیگر به آقاچانم سلام کردم تا کارم تمام شد.

منبع : رفاقت به سبک تانک از سوره مهر



آن تنها وزیر دفاع اسبق غیر نظامی، آن وزیر راه دولت سازندگی!، آن ابولمشاغل دولت تدبیر، آن مشاور ارشد جناب شیخ حسن کیبیر! آن گنده اقتصادی دانشگاه آزاد، آن مقام مسوول در منطقه همیشه آزاد، شیخنا و مولانا میرزا اکبر خان ترکان الدوله رضی... عنه از شیوخ اکبر دستگاه های مختلف اقتصادی و سیاسی در دول مختلف بود که نقل است در سنه ۱۳۳۱ شمسی دیده به جهان در طهران قدیم بگشود و همان زمان گفته اند که قابله ای که پس از تولد بچه را ویزیت می کرده به اطرافیاناش بگفتا که هوای این طفل را بیشتر داشته باشید این بچه آینده ای بس بزرگ دارد و به مقامات مختلف صدراتی و وزارتی نائل خواهد شد بعون اله و فضله!

نقل است که این جناب ابوالمشاغل همه مدل مدیریت را در دول مختلف اعم از چپ گرفته تا راست! از اصلاحیون تا افراطیون! از کارگزاران تا اعتدالیان را تجربه نموده است! از وزارت دفاع بگیر تا وزارت راه که اساسا هیچ دخلی به هم ندارند! از منطقه آزاد تا دانشگاه آزاد! و مشاوره به ریس الوزرا تا سازمان فضایی و نظام مهندسی و خبرنگاری از وی بپرسید: حضرت اکبر این تنوع پست و مقام به خاطر چیست؟ گفته اند که همچون نگاهش کرد که زهره طرف آب بشد و بعد تاملی عاقل اندر سفیه گفت: ما اینیم دیگه! ما می تونیم!

آورده اند در فتنه سبز اموی آمریکایی سنه ۸۸ که مزدوران داخلی مانند میرحسین و کروبی و خاتمی و عمله اکره شان با هدایت دول خارجه پدید آوردند که همگان دانند! جناب اکبر در ستاد میرحسین خان مزدور الدوله فعالیت داشت و به وی هم رای پداده و صد البته با جسارت بعدها مصاحبه کرده و این کار من جرم نبوده ها و جالب تر قصه اینکه در دولت اول میرزا محمود احمدی نژاد ۴ سال تمام پست معاونی وزارت نفت را بر عهده داشته و صفا می کرده است! و شما لطف فرموده پیدا کنید پرتقال فروش را!

نقل است در منابع معتبر که در ماجرای نامه نگاری ۴ وزیر مهم و اقتصادی دولت اعتدالیون با ریس الوزرا در این فقره که وضعیت اقتصاد را نامساعد اعلام نمودند و رکود و باقی قضایا، حضرت ترکان السلطنه در مصاحبه ای جنجالی ۴ وزیر اعتدالی را به رانت خواری و مفت خوری!! متهم نمودند و دعوایی براه افتاد دیدنی که تلاش های سخنگوی محترم دولت تدبیر در ماله کشی مصاحبه اکبرخان هم چندان فایده ای نداشت، تا اینکه باز هم مهندس تکذیب کرد و رسانه ها را به دروغگویی و ... متهم نموده و..... تا آنجا که برخی منابع رسانه ای از این همه تکذیب مهندس ما شگفت زده شدند و به وی لقب تکذیب الدوله اعطا بکردند!!

ایذا آورده اند که جناب شیخ اکبر ما در مصاحبه ها با جراید و رسانه های چندی است بابک بابک کرده و هی این زنجانای مفلوک را چماق می کند بر سر دولت قبل، اما جالب انگیز آنکه نمی گوید بابک در دولتهای قبل تر که رفقای گرمابه و گلستان شیخ اکبر بوده اند رشد کرد و هی گنده و گنده تر شد و.....

در تواریخ نیز نقل بکرده اند مورخان معتبر که تهیه کننده برنامه پایش شبکه اول تلویزیون که شیخ اکبر را جهت برنامه ای زنده دعوت بکرده بود خبر از رشوه دو نیم سکه ای روابط عمومی سازمان متبوع شیخ اکبر (مناطق از همه چیز آزاد) به برنامه خبر داد و از سکه ها رونمایی بکرد و این سوتی بس گران آمد بر حضرات تدبیر و امید که هنوز از ضربت آن مدهوش اند..

در جراید معتبره نیز آورده بودند که این عضو شورای مرکزی حزب اعتدال و توسعه علاقه وافری به مجلس هم نشان داده که فعلا تایید صد درصدی نکرده اند که کاندید مجلس خواهد شد یا خبر و به سبک بسیاری از دولتیون تدبیر برای فتح مجلس خیز برداشته اند به این کاروان خواهد پیوست یا خیر؟

البته مورخان نگاشته اند که شیخ اکبر علاقه وافری به قورمه سبزی و آبگوشت بزباش! داشته و در سفر و حضر با این دو طعام سیاحت می کنند! و معتقدند ایرانی جماعت فقط متخصص ساختن این دو غذایند و بس!!!

تذکره المقامات فی احوالات رجال عصر اعتدال(۲)

اندر احوالات شیخنا و مولانا

میرزا اکبر خان ترکان الدوله رضی... عنه

میرزا کاتب فضول باشی

اشاره: بعد ماهها دوری میرزا کاتب از صحنه مطبوعات طناز! به ویژه در قلمی کردن احوالات رجال عصر اعتدال! سیل پیام ها و تلفن ها و تلگرام ها و اینستگرامها و لاین ها و ...به دفتر مجله روان بشد که اگر میرزا ننویسد مجله را تحریم می کنیم!! و پای میز هیچ مذاکره و برجام مرجامی هم نخواهیم نشست!! و الخ.....و ما هم دست به دامن میرزا شده و بعد کلی وعده و وعید و...جناب میرزا کاتب رضایت داده که ستون اندر احوالات را ادامه دهند به شرطها و شروطها که بماند برای خودمان شروطشان ... با سپاس از ایشان متن ذیل را می خوانیم:



یک داستان خواندنی از سید مهدی شجاعی در دهه هفتاد

شازده!



من واقعاً از حضور در این جمع صمیمی مطبوعاتی، احساس غرور و تندرستی می کنم، در شرایطی که بیرون از اینجا آنقدر شلوغ و به هم ریخته است، در این محیط گرم و دوستانه، به انسان احساس امنیت ملی دست می دهد. من تشکر می کنم، واقعاً تشکر می کنم از اینکه مرا در جمع خودتان راه دادید و برای حضور در این جلسه با وسایل مختلف از من دعوت کردید.

قبل از پاسخ به این سؤال، امیدوارم که دوستان، این تعارفات را به حساب تواضع بیش از حد من بگذارند و در جریده های خودشان به واقع مرا یک انسان متواضع الاضلاع □ آنچنانکه هستم □ معرفی کنند و واقعیات را بنویسند. و اما اولین سئوالی که به دست من رسیده این است که از کجا شروع کردید؟ سؤال بسیار خوبی است. همان چیزی است که گاهی به عنوان علل رموز موفقیت از آن تعبیر می شود. من برای پاسخ به این سؤال باید قدری به عقب برگردم، هر چند فرم قرار گرفتن صندلی در اینجا خیلی اجازه نمی دهد، ولی من تلاش خودم را می کنم. قریب چند سال پیش بود و بلکه بیشتر ... بعله، من هنوز بچه بودم که در یک مجلس بسیار مهم، یکی از همولایتی ها از من پرسید: شما آقازاده آقای مقامی نیستی؟ و من بلند و با افتخار گفتم: چرا هستم. پرسید: چند سالت؟ گفتم: اگه اجازه بدین، می رم تو پونزده سال. و در دلم احساس خوشبختی کردم از اینکه آنقدر مودب شده ام که با اجازه بزرگترها رشد می کنم. آن همولایتی محترم دستی از تحسین به پشتم زد و گفت: ماشاءالله هزار ماشاءالله چه بزرگ شدی.

در عین حال که خوشحال بودم از این همه بزرگی، گفتم: شرمندهام. با تعجب پرسید: چرا؟ گفتم: اگه یه وقت زیادی بزرگ شده باشم. گفت:

نه، اتفاقاً، توی این دوره و زمونه، آدم هر چی بتونه بزرگتر باشه بهتره. گفتم: چشم. سعی می کنم. گفت: ولی به خودت زیاد فشار نیار ... و این شد که شروع کردم به بزرگ شدن. حالا بزرگ نشو، کی بزرگ شو. ممکن است باور نکنید ولی واقعاً همین بر خودم بود که مرا متحول کرد. اول از همه درس و مشقت را ول کردم. دیدم در این اوضاع و زمانه، کسی با درس و مشق بزرگ نمی شود. البته همه ماجرا هم دست خودم نبود. تا حدود زیادی مدرسه جوابم کرد. دیدند آنچنانکه باید و شاید درس و مشق و مدرسه و معلمین را تحویل نمی گیرم، به من گفتند که شما بیرون باشید بهتر است از اینکه داخل مدرسه باشید. پدر گفت: گور پدرشان، خودم یک مدرسه برات می خرم... و تازه آن زمان هنوز پدر به این درجات عالیه مملکتی نرسیده بود

. یک هفته نشد که پدر، یک مدرسه خصوصی به اسم خود من خرید و من دیدم که آدم وقتی می تواند مدیر باشد، چرا بی خودی محصل بشود. این بود که مدیریت مدرسه را عهده گرفتن و یک قائم مقام هم برای انجام امور اجرایی معین کردم. البته برای اینکه رابطهام با درس و تحصیل قطع نشود، چند ساعتی هم تدریس گرفتم.

بعلا دانشگاه کاملاً آزاد و اینها هم تاسیس کردیم که حتما در جریان هستید. از شما چه پنهان اولین دکترا را هم به خودمان دادیم که دانشگاه اعتبار پیدا کند. یکی از خاطرات شیرین آن دوره این است که بین ما و کلاントری محل، اختلافاتی پیش آمد که منجر به دستگیری غیرقانونی من شد. همان روز پدر تصمیم گرفت که یک کلانتری باز کند و کرد. چند باتوم در خانه داشتیم، آورد و چند دست لباس هم از خیابان سپه خریدیم و تن بر و بچه ها کردیم و دو روزه یک کلانتری

بخش خصوصی راه انداختیم.

برای اینکه مشارکت مردم را هم لحاظ کرده باشیم، اعلام کردیم که هر کس هر چقدر می تواند کمک کند و واقعا اهل محل و نزدیکان همه به قدر استطاعات خود مشارکت کردند و به سرعت همه وسایل کلانتری از میز و صندلی زنگ زده و سوت و کلاه و تخت و پیژامه و لباس راه راه و شیشه نوشابه و کاغذ و قلم و سیخ و سه پایه و پوتین و جاسیگاری و چشم بند و طناب و دار و تابوت و دستبند و تلفن خراب و تفنگ و فانوسقه و کیوسک جلوی در و کشیک خواب آلود و مستخدم تریاکی و غیره و غیره فراهم شد و در عرض مدت کوتاهی، کار آنچنان رونق گرفت که مجرم و متهم و شاکی و درآدمان، از کلانتری بخش دولتی هم بیشتر شد.

بعد از این موفقیت بود که بین راه ولایت خودمان و تهران هم چند پاسگاه زدیم که تردد و حمل نقل اجناس خیلی با مشکل مواجه نشود. و باز همین تجربیات موفق بود که منجر به تاسیس گمرکات بخش خصوصی در مداخل مختلف کشور شد که بسیار هم مفید بود.

مطمئنم که این خاطرات شیرینتر از آن است که شما را خسته کند، ولی خب تعداد سئوالاتی که در این فاصله به دست من رسید، زیاد است و برای هر سئوالی واقعاً نمی توانم آنقدر توضیح بدهم ... البته این طور که من در فاصله خوردن آب، سئوالها را مرور کردم، یواش یواش دارم متوجه می شوم که اینجا بیشتر یک جلسه محاکمه است تا مصاحبه مطبوعاتی. البته خیلی مهم نیست و من خونسردی خودم را کاملاً حفظ می کنم.

هر چند کم کم دارم می فهمم که همراهی نیروهای مسلح از دفتر



کارم تا اینجا به خاطر اسکورت شخصی نبوده، بلکه برای حضور حتمی من در این جلسه طراحی شده. ولی به هر حال جای نگرانی نیست و ما بیدی نیستیم که از این بادها بلرزیم و ریشه‌مان در خاک استوار و فرسوده‌ی قدرت، محکمتر از این حرف‌هاست و من به راحتی می‌توانم از پاسخ‌دادن به این سئوالات، شانه خالی کنم ...

بله ... هر چند ظاهراً دوستان مسلح اشاره می‌کنند که نمی‌توانم و در این باب، به اسلحه‌هایشان هم اشاره می‌کنند و من البته... واقعا... به هر حال... باید بر اساس یک ضرب‌المثل قدیمی عرض کنم که آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه پاک است؟! اگر چه فکر می‌کنم که اشتباهی رخ داده و... احتمالا تشابه اسمی‌ای... چیزی... چرا که... اصولا قرار نبوده که من هیچ وقت محاکمه بشوم. ما برای محاکمه هم افرادی را پیش‌بینی و تربیت کرده بودیم و اینطوری خیلی غیرمنتظره و غافلگیر کننده است ولی ...

من سعی می‌کنم این جلسه را یک مجلس دوستانه ببینم و برای

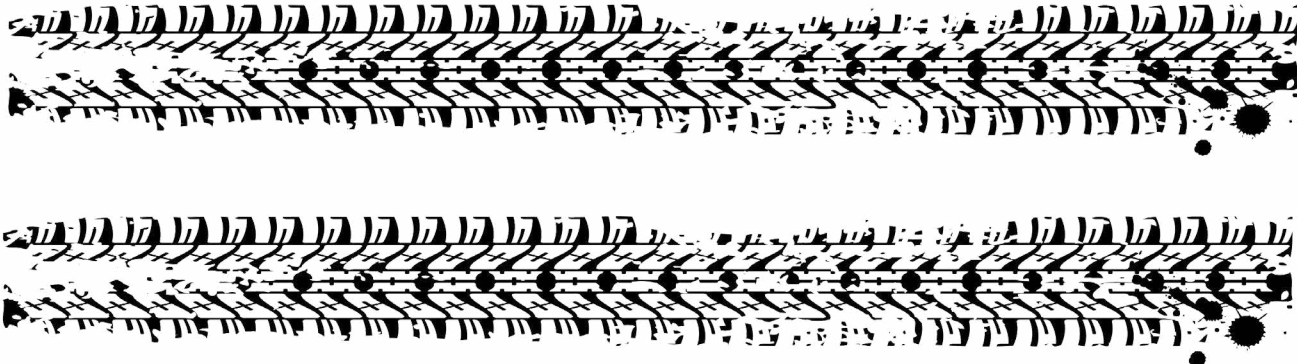
در مقابل لوله مستقیم اسلحه کمی حساسیت دارم. یعنی تمر کزم را از دست می‌دهم. بله... در صورت امکان یک تجدید نظری در مسیر لوله‌ها برمایید.

مضاف بر اینکه فلاش هم برای چشم‌های من اصلا خوب نیست و بر روی آثار باستانی تاثیر مخرب می‌گذارد. در سؤال بعدی، انحصار کشت و صدور چای به عنوان یک جرم مطرح شده است. این دیگر واقعا مضحک و تاتر آور است. ما جد اندر جد در کار چای بوده‌ایم و مادر ما اصولا با چای ما را بزرگ کرده و از بچگی به جای شیر به ما چای می‌داده. اینکه ما زمینهای لم‌بزرع را به زیر کشت و صنعت چای برده‌ایم. واقعا خدمت به این مملکت نیست؟ انصاف و وجدان سالم می‌گوید که هست، حتی اگر نباشد.

در مورد همشیره سؤال کرده‌اند و شر کتشان در امور خیریه، توزیع موارد مخدر و اسب و اسکی و غیره. من همین‌جا رسماً اعلام می‌کنم که مسائل همشیره و به خصوص «و غیره» ایشان هیچ ربطی به من

اسم روی منطقه بگذارد، بگذارد هم صدا نمی‌کنند. ضمناً از طرح سئوالات و اتهامات مشابه، حتی‌الامکان پرهیز کنید. همین اتهام در سؤال بعدی برای جزایر مطرح شده که پاسخ مستوفی در سؤال قبلی داده شد. ضمناً به این نگاه‌های خشمگین و کینه‌توز حضار هم بعد از جلسه پاسخ مقتضی خواهم داد. نگران باشید.

نوشته‌اند؛ انحصار نمایندگی شرکت‌های خارجی... که واضحاً اتهام نابجایی است. چرا که هنوز چند شرکت مانده که نمایندگی آنها در اختیار ما قرار نگرفته و لفظ انحصار در اینجا واقعا بارزنده نیست. نوشته‌اند؛ خرید یک خیابان در آلمان و ویلاهای جنوب فرانسه که کذب ان اظهار من‌الخورشید است. نه آلمان خیابان‌هایش را می‌فروشد و نه ما نیازی به خرید آن داریم. ما فقط ساختمان‌های خیابان را خریده‌ایم و خود خیابان در اختیار همه است و عبور و مرور در آن جریان دارد. در مورد فرانسه همه معلوم است که ما همه ویلاهای جنوبش را نخریده‌ایم. مگر ما چقدر پول داریم؟



ندارد و من از عموم فعالیت‌های ایشان بی‌اطلاع و بلکه با اکثر آنها مخالف بودم. من حتی با تولد ایشان مخالف بودم اما به هر حال، فشار پدر و اطرافیان و مصالح عمومی جامعه سبب شد که ایشان... بله... خب فعالیت داشته باشد و ... واقعا چه اشکالی دارد که ایشان هم مثل بسیاری از کشورهای در حال توسعه فعالیت کند، خودی نشان بدهد و زن را در عرصه اجتماع و سیاست و مواد مخدر و اسب و غیره به ظهور برساند. آخر این چه بخلی است که شما به خرج می‌دهید؟! اختیارش دست خودش است.

در سؤال بعدی من متهم شده‌ام به اینکه زمین‌های چند منطقه را ارزان خریده‌ام، آن مناطق را توریستی و تجاری اعلام کرده‌ام و گران فروخته‌ام. این هم شد اتهام؟! اگر واقعا با همین یک کلمه اعلام کردن، زمین گران می‌شود، شما هم بروید بکنید. این کارها شوخی نیست، نبوغ ذاتی می‌خواهد. هر کسی که از راه رسید، نمی‌تواند

وقت مرا می‌گیرد که واقعا فرصت کار دوم ندارم.

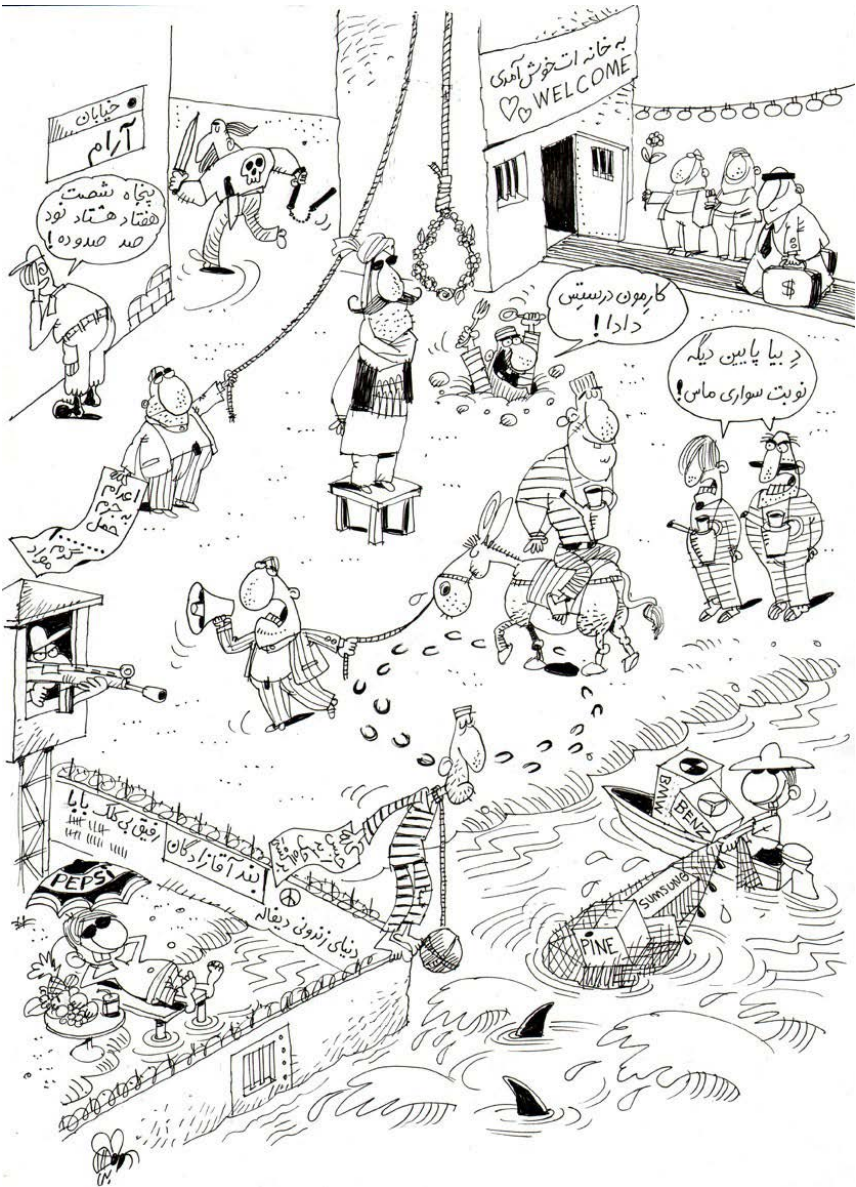
البته به عنوان اضافه کاری، داماد آقای دکتر فرهنگی هم هستم. ولی اغلب وقتم را صرف همان کار اول می‌کنم. نوشته‌اند؛ نمایندگی ۷۵ کمپانی ماشین‌سواری... آقا! انصاف هم خوب چیزی است. این دیگر دروغ محض است. من اگر همه اتهامات را هم قبول بکنم، این یکی را زیر بار نمی‌روم. شما که اعداد و ارقام را نمی‌شناسید، چطور به خودتان اجازه‌ی حرف‌زدن می‌دهید. من فقط نمایندگی ۵۷ کمپانی را گرفته‌ام. همین. من مطمئنم که همه شما که اینجا نشست‌اید، عدد ۷۵ را بیشتر باور دارید تا ۵۷. من با جرز! قاطع به شما می‌گویم که اینطور نیست. اگر باور نمی‌کنید... خوب حق دارید.

نوشته‌اند؛ بزرگترین جرم شما سوء استفاده از مقام و قدرت است. لا اله الا الله ... هر چه من سعی می‌کنم حرف نزنم نمی‌گذارید. بابا! مقام را ما درست می‌کنیم، قدرت را ما می‌بخشیم. ما حتی برای سر کار گذاشتن یک آدم، وزارتخانه درست می‌کنیم، بنیاد تأسیس می‌کنیم، تشکیلات راه می‌اندازیم. چطور ممکن است که از این مقام و قدرتی که خودمان مبتکرش هستیم، سوء استفاده کنیم؟! یک حرفی بزنید که لااقل محکمه پسند باشد. من که در این محکمه، واقعا هیچ کدام از حرف‌های شما را نپسندیدم.

خب، سر و صدای تیر اندازی بیرون و صدای روح افزای هلی کوپتر نشان می‌دهد که دوستان من سر رسیده‌اند و حالا دیگر می‌توان به این جلسه‌ی مسخره خاتمه داد. ولی من پدری از تک تک شما در بیاورم که تا عمر دارید فراموش نکنید. که البته بعید می‌دانم بعد از این جلسه، خیلی عمر داشته باشید. مگر معجزه‌ای اتفاق بیفتد که در این دوره و زمان، محال به نظر می‌رسد. حالا برای اینکه هیچ سئوالی را بی‌پاسخ نگذاشته باشم، به آخرین سئوالی که در این لحظه به دستم رسیده هم پاسخ می‌دهم تا هیچ کدام از شما عزیزان پابره‌نی بی‌همه چیز، ناکام از دنیا نروید.

بله، این سؤال آخر، بر خلاف سئوال‌های قبلی، کاملاً سربسته است و به مهر محرمانه هم مزین شده. ولی من با شما که آخرین دقایق عمرتان را می‌گذرانید، هیچ چیز پوشیده و محرمانه ندارم. این است که در حضور خود شما آن را باز می‌کم. بله... سؤال این است که: «چه نوع مرگی را... چه نوع... مرگی را... تر... جیح ... می‌دهید؟ جوخه اعدام...؟ طناب دار... همه آماده است تا... نه ... من از این شوخیهای بی‌مزه. اصلاً ... ببینید، والله بالله من هیچ کارهام. کار دست کسان دیگر است. من خودم هم مخالف بودم. اجازه بدین... کشیدن گلنگ... در این شرایط نظم جلسه را... راستش من زنده بودن را ترجیح می‌دهم... ولی اگر چاره نباشد... به دلیل سابقه ناراحتی قبلی... سکتان را...»

منبع: سانتاماریا ج ۱ □ کتاب نیستان



توفیقی در دفتر یادبود آرمان گرا

آرمان گرا در دومین تجربه حضور در نمایشگاه مطبوعات

توفیقی شد که از غرفه فصلنامه دانشجوی آرمان گرا بازدید کنیم دوستان توضیح خوبی ارائه نمودند آرزوی توفیق برای همه برادران و خواهران داریم. در سایه ولایت پابنده باشید.

سید محمدرضا میر تاج الدینی / معاون سابق پارلمانی رئیس جمهور

** باعث سرور و افتخار است که ضمن بازدید از نمایشگاه مطبوعات کشور در تهران از غرفه آرمانگرا بازدید به عمل آوردم و با جوانان پرشور و آرمانخواه به ویژه جناب آقای علاقمند آشنا شدم. وجود این جوانان به انسان دگرمی و امید می دهد. برای این عزیزان آرزوی توفیق ، سلامتی و سربلندی دارم .

عبدالکاسم علی نژاد
معاون برنامه ریزی و پژوهشی شبکه ماهواره ای قناة الاهواز و مسئول دبیر خانه انجمن آثار و مفاخر فرهنگی خوزستان

** بشر در طی مسیر تکامل خود از دو هادی استفاده کرده عقل و دین اولی حجت درونی و دومی حجت بیرونی و هردو عنایت الهی ولی به دلیل آنکه انسان موجودی است با دو وظیفه هدایت خود و هدایت دیگران لاجرم نیاز به ابزاری دارد که تجربیات خود را در این مسیر تکامل برای بهره برداری دیگران در حال و آینده به ودیعه بگذارد قلم و نشر این ابزار است شما دانشجویان نیز می توانید با تلاش مخلصانه و عالمانه در این مسیر قدمی بردارید و در آخر به این احساس آرامش بخش دست یابید که ما وظیفه خود را انجام دادیم.

** قال رسول الله :النعمتان مجهولتان ، الصحة الامان "دو نعمت است که مجهول می باشد سلامتی و امنیت"

خوشبختانه جامعه پزشکی در جمهوری اسلامی ایران یک مجموعه عظیم به لحاظ فکر و تخصص و تلاش از نادر جوامع نخبگی کشور است.

و در این راستا بسیجیان این جامعه بزرگ به لحاظ پیوستگی این تخصص و علم ارزشمند به ایمان و اعتقاد به ولایت از ارزش بی نظیری برخوردار شده است و پرچم پر افتخاری برای فرمایش حضرت رسول اکرم(ص) بوده و در آینده با قدرت و قوت بیشتری خواهد بود.

** و من الله التوفیق/سرتیپ دکتر محمد حسن نامی/جانشین بنیاد حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس ستاد کل بازدید از غرفه بقیة الله متعلق به دانشگاه علوم پزشکی برایم فرصت مغتنمی بود که از زحمات دست اندرکاران آرمانگرا تقدیر و تشکر نمایم.

** با آرزوی توفیقات الهی/دکتر مصطفی کواکبیان/فعال سیاسی بازدید از غرفه بقیة الله متعلق به دانشگاه علوم پزشکی و مطب پزشکان تزیین کننده محیط باشد.

** قران : "نجات یک انسان مثل نجات همه بشریت است".

این آیه باید در تمام بیمارستان ها و دانشگاه ها ی علوم پزشکی و مطب پزشکان تزیین کننده محیط باشد.

** از غرفه دانشگاه بقیة ا... بازدید کردم و از فعالیت عزیزان دانشجو که با شور و شوق جوانی و دانشجویی مشغول بودم آگاه و مشعشع شدم .

آرزو می کنم این قشر عزیز و تلاش گر و آینده ساز آینده علمی و پژوهشی و فناوری این مملکت و نظام مقدس را چنان رقم بزنند که شاهد تحقق جامعه آرمانی و تمدن اسلامی باشیم.

امیر دکتر محمد حسین لشکری
رئیس دانشگاه علوم پزشکی ارتش

اشاره :

امسال برای نمایشگاه مطبوعات که درخواست دادیم قصه انصراف رسانه های اصولگرا و بزرگان این عرصه رخ داد ، راستش ما هم چند ساعتی مردد شدیم که برویم یا نرویم !! بعد کلی مشورت با برخی دوستان و بزرگان این عرصه عزم را جزم کردیم که برویم ، با هدف کسب تجربه برای دانشجویان جوان و یاران تازه آرمانگرا ، فقط همین و رفتیم

از فضای غالب نمایشگاه مطبوعات امسال که دست حضرات بود چیزی نمی گویم ، ولی غرفه ما به عنوان تنها نشریه دانشجوی بسیج دانشجویی که غرفه داشت صبح و عصر یک هفته ای فعال بود و بالغ بر ۲۰ دانشجوی جوان و تازه نفس در غرفه فعالیت کردند و حضور مداوم داشتند غرفه البته میهمانانی هم داشت که با هم نوشته های این عزیزان را در دفتر یادبود غرفه می خوانیم .





توصیه های امام خامنه ای (مدظله العالی)
برای ترویج فرهنگ کتابخوانی

کتابهای خوبی که میخرید را پس از
مطالعه به دوستان و فرزندانان بدهید تا
آنها هم بخوانند.
۷۴/۰۲/۱۸

ناشرین در قطار
راه آهن، مترو و
اتوبوس ها کتابهای
خوب و سرگرم
کننده عرضه کنند.
۷۶/۰۸/۱۹



در صورت توان برای چاپ کتابهای خوب هزینه
کنید و آنرا به حساب صدقه جاریه بگذارید.
۷۴/۰۲/۱۸



معلمین و دانش آموزان در مدارس ساعاتی را به کتابخوانی
اختصاص دهند. این را حتماً وزارت آموزش و پرورش بررسی کند.
۷۶/۰۲/۱۹

کودکان را به کتابخوانی عادت بدهید!
این کار تا آخر عمر همراه آنها خواهد بود.
۹۱/۰۷/۲۰ و ۶۹/۰۲/۱۹



در تابستان ها که نوجوانان و جوانان محصل
تعطیلند حتماً کتاب بخوانند. کتاب های را معین
کنند، بخوانند و تمام کنند. ۶۹/۰۲/۱۹



به بهانه ای اشتغال از مطالعه
بجای می آورند.
۹۱/۰۷/۲۰ و ۶۹/۰۲/۱۹



هفته های
چیزی را زودتر بخوانید.
۷۱/۱۰/۱۸

جوان ها وقتی دور هم می نشینند و دوستان
سه ساعت جلسه دارند، قرار بگذارند که از این جلسه
نیم ساعت کتاب بخوانند. ۷۶/۰۸/۱۹



چراغ‌زار

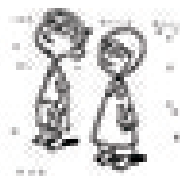
چه خبر است؟

در مصارف کودکان شخصی و خانوادگی، اسراف طرقی صورت می‌گیرد. تجمل گرایی، هدایا چشم و هم چشمی، هدایا هوسرانی، اسراف خانواده، اسراف خانواده زن، خانواده جوان، خانواده چیزهای غیر لازم خریدن، این‌ها از موارد اسراف است. وسایل تجمیلاتی و وسایل آرایش، میلمان خانگی، تزئینات داخل خانه، اینها چیزهایی است که ما برای آنها پول صرف می‌کنیم پولی که می‌تواند در تولید مصرف شود، سرمایه‌گذاری شود، کشور را پیش ببرد به اقرا کمک کند، ثروت عمومی کشور را زیاد کند، این را ما صرف می‌کنیم به این چیزهای ناشی شده‌ی از هوس، چشم و هم چشمی، آبروداری‌های خیالی.

چه خبر است؟ در کشور ما هنوز هستند کسانی که از توکیات هم محرومند، باید کمک کنیم کشور پیش برود نمی‌گوئیم پول را بخرید، بروید حتماً اتصالی کنید - البته اگر اتصالی بکنند بهترین کار است - اما حقی اگر اتصالی هم نکنند همین پولی که صرف این تجمیلات می‌شود، در تولید برای خودشان به کار بیندازند، در کار خانجرات سهیم شوند و تولید کنند، باز برای کشور مفید است، ما به جدی این کارها می‌پردازیم، درست می‌کنیم، غزا درست می‌کنیم، غنی و طبع و پسر روز به روز دیگر گون برای خودشان درست می‌کنیم؟ چرا؟ چه ازومی دارد؟ فضایی داریم این کار را نمی‌کنند.

باید خودشان را اصلاح کنیم، باید الگوی مصرف جامعه و کشور اصلاح شود، ما الگوی مصرف‌مان خلط است. چه جویری، بخوریم؟ چه بخوریم؟ چه بپوشیم؟ تلفین مصرف‌های جیب‌مان گذاشته‌ایم، به مجرد اینکه یک مدل بالاتر وارد بازار می‌شود، این را فور می‌تغییم و آن مدل جدید را باید بخریم؟ چرا؟ این چه هوس بازاری است که ما به آن دچار هستیم؟

۱۳۹۲/۲/۲۲





چه زیباست اندیشه های والای دانشجویان که در مسیر زلال ولایت دلسوزانه تلاش می نمایند.
آثار فرهیختگان دلسوز در دانشگاه بقیه ا... همواره مسیر مستقیم را تداعی و ترسیم می نماید. در پناه امام زمان (عج) همواره موفق باشید.
دکتر محمد حسن دادگر- روانشناس

**

از اینکه با حضور در غرفه بسیج دانشجویی دانشگاه بقیه ا... (عج) با نشریات و فعالیت های پزشکی این دانشگاه آشنا شدم خوشحال هستم. عیب کار فقط در اطلاع رسانی است ، چه خوب است این فصلنامه در کیوسک های مطبوعات هم باشد.

علی نوری

**

آرزوی موفقیت برای شما دارم ، انرژی جوانی در غرفه شما مشهود بود.

نیما کرمی- مجری صداوسیما

**

با عرض سلام و خسته نباشید خدمت جهادگران عرصه جنگ نرم.

بسیار خوشحال و سرورم از اینکه می بینم هنوز هم افرادی هستند که بدون هیچ چشم داشتی مخلصانه در راه تعالی بشریت گام بر می دارند و این جبهه را خالی نگذاشته اند.

کار فرهنگی و کار در جبهه نرم بر طبق منویات مقام عظمای ولایت بسیار بی سر و صدا و تأثیرگذار است.

امیدوارم همگی در این راه ثابت قدم بوده و گوشه ی کوچکی از دین خود به این انقلاب را اینگونه پاسخ دهیم.

سید محمد یحیی زاده

**

زکات علم نشر آن است

فاطمه اسلامی فرد

**